

قسمت تاریخی، اشک هشتم - فرهاد دوم

دمتریوس هنوز بر تخت نشسته، با وجود این شاه پارت جد دارد، که ملامت خود را بدشمن بنماید:

او در باره سالکوس پسر آن تیوخوس، که در اسارت است، محبت‌ها کرده احترامات پادشاهی برای او منظور میدارد و نسبت بنعش آن تیوخوس مقبول احتراماتی بزرگ‌مرعی داشته، در صندوق نقره جسد او را به سوریه برای دفن میفرستد، تا مراسم دفن را موافق عادات سلوکی بجا آرند (ژوستین، کتاب ۳۹، بند ۱). جهات این رفتار را یعنی از جوانمردی فرهاد میدانند و برخی آنرا چنین تعبیر میکنند: فرها فکر تسخیر سوریه را در مغز خود می‌پرورده و میخواسته با خانوادۀ سلوکی وصلت کرده برای دخالت در امور داخلی سوریه در موقع مناسب بهانه‌ای داشته باشد. همین است، که هر دو جهت، یعنی حسن جوانمردی و هم نظر سیاسی، در رفتار فرهاد مؤثر بوده، اما دمتریوس بر تخت سلطنت سلوکی دیر نیامید: او باشتاب خود را بسوریه رسانید و سوازان پارتی با او نرسیدند، بعد در سوریه بر تخت سلطنت نشست، ولی بزودی طوری رفتار کرد، که کشته شد. ژوستین گوید: مادر زنی، که خواهر بطالمیوس پادشاه مصر بود (بطالمیوس هشتم - اورگت ۱۵۰ - ۱۱۶ ق. م)، او را اغواء کرد، قشون بمصر کشیده تخت مصر را تصاحب کند و بطالمیوس شخصیرا از مصریها فرستاد، تا تخت سوریه را از دمتریوس بگیرد. این شخص، که پروتارک نام داشت، در سوریه انتشار داد، که پسر خوانده آن تیوخوس است و از خانوادۀ سلطنت. چون رفتار دمتریوس بواسطه اقامت طولانی در نزد پارتیها نخوت‌آمیز بود و سوریه‌ها حاضر بودند، هر کس را بتخت سلطنت بپذیرند، تا از دست او خلاصی یابند، بامدعی هم‌دست شدند و شورشی در انطاکیه و سایر شهرها روی داد. در این احوال دمتریوس بصورتی رفتند در آنجا کشته شد و بعد از او پسرش سالکوس بر تخت نشست. بعد، چون بی‌اجازه مادرش این کار کرده بود، بحکم او کشته شد و ملکه پس از این کار پسر دیگر دمتریوس را، که از جهت درازی

کتاب چهارم، دوره پارسی، یا عکس العمل سیاسی

دماغش گریبوس^۱ میخواندند، بر تخت نشاند، تا خودش با سم او سوره را اداره کنند
(کتاب ۳۹، بند ۱).

نتیجه جنگ چنین بود موافق روایات نویسندگان عهد قدیم، که ذکرشان گذشت، نتیجه این جنگ بزرگ، با این جنگ ایران بانی پارسیها مسلم گردید و خربتی بدولت سلوکی وارد آمد، که دیگر دولت مذکور نتوانست از آن کمر راست کند. این جنگ آخرین امتحان سلوکی ها در ضعیف کردن پارت و برگرداندن ممالک از دست رفته ایران بدولتشان بود. از این بعد سلوکی ها مأیوس گشتند، از اینکه وقتی بتوانند بایران از نو دست اندازند. اینکه سهل است از این بعد دولت پرومند پارت خطری است بزرگ، که وجود دولت سلوکی را در تردید میگذارد. یکی از نتایج این جنگ قیام یهودیه است بر دوات سلوکی، که با استقلال آنها خاتمه مییابد. دولت سلوکی این زمان، از آن همه ممالک، که از در بای مغرب تا پنجاب داشت، فقط دارای سوریه، بالاحسن و کیلیکیه است. در داخله منازعات مدعیان سلطنت بایلدیار و از خارج مصریه و اعراب و رومیها حیات این دولت را تهدید میکنند.

از وقایع دمیتریوس دوم سلطنت بر میگردد تا زمانی، که دولت سلوکی از روم میشود، یعنی در مدت تقریباً هفت سال، این دولت بکلی فاقد ایستادگی و همسایگان از ترسی از وی ندارند. این مدت راهم نمیتوان جز «ابام سلامت دولت سلوکی بحساب آورد؛ دولت در حال نزع و احتضار است و اگر دولت روم کارهایی در جای دیگر نداشت، زودتر بهرج و مرج داخلی آن خاتمه میداد. قصد حمله بسوریه از نوشته های ژوسن و دیودور چنین مستفاد میگردد، که فرهادیس از فتحی، که نسبت به آن تیوخوس کرد، در قصد حمله بدرات سلوکی بود، مورخ اولی گوید: «فرهاد برای تنبیه سوریه از اقداماتی، که آن تیوخوس بر ضد یارتیهها کرد، قصد داشت بان صلحت حمله

۱ - Ciryus.

فست تاریخی ، اشك هشتم - فرهاد دوم

کند ، که جنبش سکائی او را مجبور ساخت ، در مملکت خود برای دفاع آن بماند (کتاب ۳ ، بند ۱) . اما مؤرخ درمی قصد فرهاد را مشروح تر نوشته و مفاد آن اینست : « ارشک پادشاه بارتی ها ، وقتیکه با آن نیوخوس در جنگ بود ، خواست بسور^۱ به در آید و تصور میکرد ، که باسانی این مملکت را بدست خواهد آورد ، ولی او نتوانست این قصد خود را به موقع عمل گذارد ، زیرا تقدیر برای او مخاطراتی بزرگ و عدیدتدارک کرده بود . من گمان میکنم ، که خداوند هیچگاه کسی را همیشه سعادتمند نمیدارد و خوش بختی و بدبختی باهم آمیخته است . او عمدا در زیر خوابی بدی را و در زیر بدی خوبی را پنهان داشته . بهر حال بهروزی و اقبال ماهیت خود را از دست نمیدهد : وقتیکه خسته شد از اینکه عنایاتش را همواره شامل شخصی کند ، او هر جا که را دارای دنباله ای میگرداند ، که استجابی ، با او باشد شده اند ، دست میگردند . »

« ارشک پادشاه بارتی ها از سلوکیها سخت ملذذ بود و نمیخواست از تقصیر سلوکیها از جهت آزارها و زجرهای اقتضاح آوری ، که سردار او ایوس^۱ نام کرده بودند ، بگذرد . سلوکیها سفرائی نزد او فرستاده درخواست کردند ، گذشته را فراموش کند . چون سفراء اصرار داشتند ، که ارشک جوابی بدهد ، او آنها را بجائی برد ، که بی تپس^۲ نشستند بود . او را کور کرده بودند و پس از اینکه این شخص را بستمرا نشان داد ، امر کرد بآنها بگویند ، که تمامی آنها باید همین کيفر را ببینند . سفراء پس از شنیدن این ببنام بقدری ترسیدند ، که در مقابل مخاطرات حاضر در ده های سابقشان را فراموش کردند ، زیرا بدبختیهای تازه پرده روی گرفتارهای سابق میکشد (قطعه ای از کتاب ۳) »^۳

چنین است نوشته دودور و معلوم است ، که این نوشته قطعه ای است از شرحیکه کم شده و بما نرسیده است . از فحوای کلام او چنین بر میآید که ، غضب فرهاد نسبت به سلوکیها از این جهت بوده ، که آنها ایوس سردار بارتی

۱ - Eufus. ۲ - Pithulès. ۳ - Excerpt. Vaticans, P. 106-107

کتاب چهارم - نوره پارتی، یا عکس العمل سیاسی

را بعد از اسیر کردن باآزارها و زجرهایی، که دیودور گوید اقتضای آور بود، کشته بودند و فرهاد میخواست از سلوکیها انتقام این کردار ناشایست را بکشد. معلوم نیست، که این سردار را در چه احوال اسیر کرده بودند و این قضیه مربوط به زمان سه جنگ اولی آن تیوخوس بافرهاد بوده یا راجع به جنگ قطعی آخری. ژوستین در این باب ساکت است و بنا بر این نمیتوان نوشته های گم شده دیودور را جبران کرد. بهر حال از نوشته های هر دو مورخ مذکور معلوم است، که فرهاد آهنگ سوریه را کرده بوده، که برای او گرفتاریهای سختی پیش آمده. اکنون مقتضی است بدانیم، که این گرفتاری چه بود.

ژوستین گوید (کتاب ۲، بند ۱): وقتی که فرهاد با حمله سکاها پارت را آن تیوخوس میبجنگید، سداها را بدهان خود طلبید، ولی آنها زمانی در رسیدند، که وجودشان ثمری نبخشید (یعنی دیر رسیدند). بنا بر این وقتی که حقوق و جیره شان را مطالبه کردند، با آنها گفته شد، که چون دیر رسیده اند، مستحق پاداشی نیستند. آنها جواب دادند، که این همراه را آمده اند و اگر در این جنگ نتیجه ای نداشته اند، فرهاد میتواند در جای دیگر از وجود آنها استفاده کند. پارتیها جوابی اقطاع ندادند، آنها سداها از نخوت پارتیها سخت آزاده خاطر گشته به حدود پارت تجاوز کردند، که بغارت بردارند. در این هنگام فرهاد با استقبال آنها شرافت و اداره امور مملکتش را به هی مر نامی، که جوانیش را بفسق و فجور پادشاه صرف کرده بود، سپرد. این شخص رفتار شرم آور خود را و اینکه ناپبی متعارف از طرف پادشاه است، فراموش کرده بابل و شهرهای زیاد دیگر را با دست آهنین بلرز در آورد. اما فرهاد یا دست سراز بویانی را در جنگ آن تیوخوس اسیر شده بودند، بجنگ سداها برد. او با این بویانیها با نخوت و سختی رفتار میکرد و فراموش کرده بود، که آتش کینه اسراء نسبت باو دفعه در اسارت خاموش نمیشود، بل با رفتاری سخت بیشتر متحمل میگردد. در موقع

قسمت تاریخی . اشک هفتم - فرهاد دوم

جنگ ، و تیکه اسرای مزبور دیدند ، که پارتیها در فشارند ، بطرف دشمن رفتند و بوسیله کشتاری ، که در قشون پارتی کردند و کشتن خود فرهاد انتقامشان را از او کشیدند .

نوشته های دیو دور راجع باین جنگ هم کم شده و فقط قطعه ای از آن باقی مانده که مفادش این است (قطعه ای از کتاب ۳۴) :^۱ : او مر^۲ پادشاه پارت ، که احیای کرگانی بود ، از حیث شقاوت از تمامی جباران معروف گذشت . او همه قسم زجرها را برای کوچکترین بهانه ای کرد ، او خانواده هائی بسیار از اهل بسایل بردگی داشت و آنها را به ماد فرستاد ، تا در آنجا از بهاء فروش آنها اندوخته ای بدست آرد ، او بازار بابل و چند معبد را بسوخت و بهترین محله شهر را خراب کرد این است روایت دیو دور و او مر^۳ ، او باید همان هی مر ژوستن باشد ، ولی چنانکه معلوم است او پادشاه پارت نبوده و در غیاب فرهاد مملکت را اداره میکرده . بهر حال روایت ژوستن و دیو دور - هر دو - مجهول است ، با وجود این چنین بنظر میآید ، که فرهاد در بابل بوده و تدارکات حمله را بسوریه میدیده ، که خبر تاخت و تاز سکاها در خراسان رسیده است . در این احوال چون میدانسته ، سکاها بچه اندازه نیرو مندند ، لازم دیده خود بشخصه برای جلوگیری از آنها بحدود ایران حرکت کند .

در این موقع چون اعتماد بدسته اسرای یونانی نداشته آنها را هم با خود برداشته ، تا در غیاب او اغتشاشی بر پا نکنند و بیش خود چنین فکر کرده : در این جاینها ممکن است باعث اختلالی شوند ، ولی در آنجا اگر کشته شدند ، مردم خطرناکی از میان رفته و اگر خوب جنگیدند ، که فایده اش عاید من خواهد شد . در اینوقت هیچ بخیال فرهاد خطور نمیکرده ، که این عناصر ناراضی با سکاها بسازند ، زیرا از حیث اخلاق و عادات تفاوت بین یونانیها و سکاها بقدری بود ، که چنین پیش آمدی را فرهاد بعید میدانسته ، ولی همین محتمل ضعیف وقوع یافته و باعث شکست فرهاد شده ،

1- Excerpt. de virt. et. vit p 603 - 604

i - Evénère.

کتاب چهارم . دوره پارتی ، یا عکس العمل سیاسی

زیرا ، همینکه یونانیها دیده اند ، که لشکر پارتی در فشار سکاها است ، بطرف دشمن رفته اند و این هم معلوم است ، که هنگام کارزار رفتن دسته ای بطرف دشمن چه اثری در حال روحی جنگیهای دیگر میکند . خلاصه آنکه این یونانیها باعث شکست پارتیها و فنای فرهاد شده اند .

اما سختیهایا ، چنانکه در مورخ مزبور گفته اند ، شقاوتهای هی مر جهش معلوم نیست . شاید بتوان حدس زد ، که بابل ها چون فرهاد را دور و گرفتار دیده اند ، خواسته اند شورش بر پا کنند و او ، که نایب السلطنه فرهاد بوده ، بشقاوتهایی متوسل گردیده . چون روایت هر دو مورخ در این جا خیلی مجمل است ، یقین نمیتوان چیزی گفت .

این شاه پس از ۹ سال سلطنت در گذشت ؛ مدت سلطنت او **خصایل فرهاد دوم** از ۱۳۶ تا ۱۲۷ ق . م بود . راجع به صفات او باید گفت ، که از حیث ایافت و هنر مندی پدرش تعبیر سیده ، ولی با وجود این شخصی بوده است شجاع و جنگی ، در مواقع مشکل خود را نه بباخته و با تدبیر و عزم بر دشمن ارتزی مییافته . از بعض نوشته های ژوستن و دیودور چنین بنظر میآید ، که طبیعتا فرهاد تند خو و سخت بوده ، ولی از همان نوشته ها هم بر میآید ، که میتوانستد خود را اداره کند و هنگام مناسب مهربانی نشان دهد . شایسته است این شاه از سکاها تبعه بی احتیاطیش بود ، که اسراء ناراضی را بجنگ سپرد . با وجود این ، شایسته مزبور در مقابل فیروزی ، که نسبت بدولت سلوکی یافت ، اهمیتی نداشت ، زیرا سکاها در یا زود تنبیده میشدند ، ولی برتری کامل بر دولت سلوکی استقلال ایران را برای همیشه در مقابل سلوکیها استوار داشت ، چنانچه این بعد ، حتی فکر دست اندازی هم بخانه ایران ، از خاطرشان خطور نمیکرد .

تاریخ با اشك هشتم - اردوان دوم مبخت هشتم - اشك هشتم - اردوان دوم

چنانکه ژوستن گوید (کتاب ۲ ، بند ۲) بعد از فرهاد عموی او اردوان بتخت نشست . او پسر فری یایت بود . معلوم نیست ، که فرهاد از خود پسری باقی نگذاشته بود ، یا پسری داشته ولی در سنی بوده ، که نمیتوانسته در اوضاع سخت آنروز زمام امور مملکت را بدست گیرد . بهر حال ژوستن گوید (همانجا) : « اردوان را شاه کردند » و مقصود همان میجس مغستان یا مهستان است ، که بالاتر ذکرش گذشت و در چنین احوالی شاه را انتخاب میکرد .

موقع پارت بعد از شکستی ، که از سکاها خورده بود ، از دو جهت باریک بود ؛ یکی اینکه یونانیها و سکاها ممکن بود باهم متحد گشته مملکت پارت را تسخیر و در آنجا حکومت کنند و دیگر اینکه لشکر کار آزموده پارتی در دست نبرد معدوم گشته بود و جمع آوری لشکری جدید وقت و وسائلی زیاد لازم داشت . از طرف دیگر رفتار هی مروس در بابل مردم را از اشکانیان متنفر ساخته و ، چنانکه از مقدمه کتاب ۲ ، تروگ پومپه معلوم است ، شهر مس نیس^۲ بر او شوریدم بود و بنا بر این هی مروس نمیتوانست کمکی ب اردوان برساند ، ولی از خوش بختی اشکانیان ، فاتحین در این وقت اقداماتی ، که خطر ناک باشد ، نکردند . یونانیها باینکه انتقامی از فرهاد کشیدند ، قانع گشته معلوم نیست ، چه شدند . شاید مانند یونانیهای زمان اردشیر دوم هخامنشی راه مغرب را پیش گرفته از ایران بیرون رفتند . اما سکاها ، چنانکه ژوستن گوید (کتاب ۲ ، بند ۲) : « بفتح خود و قتل و غارت پارت اکتفاء کرده به مرز و بومشان برگشتند »

بنا بر این موقع اردوان ، که آنقدر سخت و باریک بود ، از جهت پرا کندن قوا دشمن بهتر گردید ، چنانکه او توانست تمامی حواس خود را بکارهای مهمتر مصرف دارد . گفتیم کارهای مهمتر ، زیرا در این وقت خطری بزرگ بالای

کتاب چهارم - دوزخ پارتی ، یا عکس العمل سیاسی



(۱۲۲) - سکه های اشک هشتم (اردوان دوم)

سر دولت جوان پارت آویخته بود . این خطر مانند تاخت و تاز سکاها نبود ، که موقتی باشد و دیر یا زود بر طرف گردد ، خطری بود ، که از صفحات دور دست میآید ، قبل از جلوس اردوان بتخت شروع شده بود و ایران در این زمان میبایست با آن رو برو گردد . این بیم خطر زرد بود ، که از این زمان سرحدات شمال شرقی ایران را تهدید کرد و با فاصله هائی زیاد در دوره اشکانیان و بهدساسانیان امتداد یافت ، تا آنکه در اوائل قرن هفتم هجری با فشاری های ۱۴ قرن ایرانیان در مقابل فشار این مردمان زرد پوست درهم شکست و قتنه ای رویداد ، که در تاریخ نظیر ندارد . در مدت پیش از ۱۴ قرن مردمان گوناگون از نژاد زرد پوست یا مغول سرحدات شمال شرقی ایران هجوم آوردند و جنگ های سخت و دراز رویداد ، که شرحش بدوره های مختلف تاریخ ایران مربوط است و در جای خود بیاید . عجالة باید دید ، که خطر مزبور از کجا بود و در این زمان چه کرد .

در مدخل و کتاب اول این تالیف گرازا از نهضت مردمان شمال شرقی قفقاز و ایران و آسیای صغیر ، چه از طرف کوههای قفقاز و چه از طرف بوسفور ترا کیه ، صحبت داشتیم و در همانجا ذکر شد ، که بیشتر این مردمان از شاخه هند و اروپائی نژاد سفید پوست یا آریائی ایرانی بوده اند . فقط در باب سکاها ، که بدما و آسیای صغیر در زمان هورخ شتر ریختند ، عقاید مختلف است و بعضی آنها را از سکاها ی پادشاهی

قسمت تاریخی - اشک هشتم - اردوان دوم

که هرودوت ذکر کرده، میدانند و این سکاها را از نژاد اصغر بشمار میاررند. بعد در ذکر قشون کشی داریوش اول یاد آور شدیم، که بقول هرودوت این سفر جنگی داریوش بسکائیه برای تنبیه آنان از تاخت و تازشان در ماد بود.

در این جا مقصود ما از جنبش مردمان شمال شرقی نهضت مردمان مزبور، که از قفقازیه یا بوسفور تراکیه آسیای غربی گذشتند، نیست، بل میخواهیم از مردمانی صحبت داریم، که از وسط آسیای وسطی یا حدود چین بطرف مغرب و جنوب رختند و سیل نهضت آنان باعث وقایع مهم گردید، چه مردمانیکه در سر راه آنها بودند بحرکت آمده، دولت هائی را خراب و دولت هائی بنا کردند. شرح این وقایع بدوره های مختلف تاریخ ایران و ممالک دیگر مربوط است. در این جا فقط میخواهیم بدانیم، که منشأ این نهضت از کجا بود و بچه جهت و تقریباً از چه تاریخ حرکت این مردمان شروع گردید.

راجع بعهد قدیم اطلاعات ما بر احوال مردمان آنطرف رود سیحون کم و بل هیچ است. مورخین و جغرافیون عهد قدیم نمیدانند، که آنطرف سیحون چه مردمانی هستند و اگر گاهی اطلاعاتی میدهند گنگ و ناقص است و رویهمرفته شبیه بدستان سرائی یا افسانه گوئی است، مثلاً آریماسپ ها و امثال آنها (صفحات ۵۸۲-۵۸۴ این تألیف). در دوره هخامنشی نیز نمیدانیم، که ایرانیها با همسایگان خودشان در آنطرف رود سیحون، چه روابطی داشته اند و بعد از جنگ کوروش بزرگ با ماساژت ها، که بقول هرودوت مساکنشان در آنطرف رود جیحون بود، و ملکدای داشتند، چه شد و چه وقایعی رویداد. اطلاعات ما بر مردمان این صفحات چنین است، تا اسکندر برود سیحون میرسد و با وجود نصیحت سردارانش، که از رود مزبور نگذرد، از جهة نطق فرستاده سکاها، که به اسکندر بر میخورد، از رود میگذرد و سکاها پس از قدری جنگ عقب نشسته و مقدونیهها آنها را دنبال کرده و خسته شده بر میگردند. بر اثر این جنگ اسکندر میفهمد، که جنگ در این بیابانهای بی پایان آسیای وسطی نمری ندارد، ولی مخاطراتش هویدا است. بنابراین

کتاب چهارم - دوره یونانی ، یا عکس العمل سیاسی

زود سر و ته گفتگوی خود را با سکاها بهم آورده باین طرف سیحون میگذرد و راه هند را پیش میگیرد . بعد باز خبری نیست ، تا دولت یونانی باختری تشکیل میشود و آن تیوخوس سوم سلوکی (۲۲۳ - ۱۸۷ ق . م) برای مطیع کردن آنها باختر لشکر میکشد ، ولی در همین هنگام واقعه ای روی میدهد ، که مخصوصاً جالب توجه است ، او با وجود اینکه فاتح است ، لازم میداند ، که دولت باختر باقی و قوی باشد . جهت این است ، که مردمانی از طرف شمال بحرکت آمده بباختر فشار میدهند و چنانکه میدانیم ، دولت یونانی و باختری این زمان دارای سغد و صفحات شمالی از از سغد است . بعد می بینیم ، که مهر داد جنگی در آن طرف جدید چون کرده دو مردم را باطاعت خود در میآورد و مترابون یکی از آن دورا توریثو آمینا هد . از این اطلاعات جسته و گریخته چه فهمیدیم ؟ تقریباً هیچ . آیا فهمیدیم ، که آنطرف رود سیحون چه مردمانی ساکنی دارند و تا کجا این مردمان منتشرند ؟ یکنهات اند یا از ملل کونا کون ؟ از یک نژادند یا نژادهای مختلف ؟ آریایی اند یا تورانی آلتائی ، سحرا گرد صرف اند یا شهرهائی هم دارند ، حکومتشان حکومت کوچک ملوک الطوائفی است یا دولتی بزرگ تشکیل کرده اند ، زبانشان چیست ، اخلاق و عادات و درجه تمدنشان چه ؟ چنین است نیز سئوالهای دیگر ، هیچکدام از این مسائل حل نشده . بنا بر این باید بنویسندگان یونانی و رومی اکتفاء از مردد نظری بروایات هلنی افدینیم ، که همسایه این مردمان بوده اند ، ناشاید از نویسندگان این ملت بشو ان اطلاعاتی تحصیل کرد . مقصود ما از ملت مزبور ملت چین است و در اینجا است ، که تاریخ ایران با تاریخ چین ارتباط مییابد . سرزمینی ، که مردمان زرد پوست شمالی را از خود بیرون داده و آنها را بسر ملل دیگر ریخته در تاریخ معرفی بمغولستان است و باید از این مملکت شروع کنیم .

مغولستان

نظری

بجغرافیای آن

مغولستان از حیث جغرافیای طبیعی ، فلات با سرزمین بلندی است ، که اطراف آنرا کوههایی احاطه دارد : از طرف شمال کوههای آلتائی ، سایان و گنئی ، از سمت مشرق کوه هینگان ، از طرف جنوب کوه این شان و از سمت مغرب کوه آلتائی جنوبی یا مغولی . این مملکت از ۳۷ درجه و ۳۰ دقیقه تا ۵۳ درجه و ۴۵ دقیقه عرض شمالی و از ۸۵ درجه ۲۰ دقیقه تا ۱۲۴ درجه طول شرقی امتداد دارد ، بنا بر این حدود مغولستان از طرف شمال سیبری است ، از طرف مشرق یک خط سرحدی که بین آن و منچوری یا معین و ترسیم گردیده ، از طرف جنوب دیوار کبرچین و از طرف مغرب بازیلیک خط سرحدی ، که مغولستان را از سایر ممالک چین جدا میسازد . مساحت مغولستان را بطور تقریبی معلوم کرده اند (حساب بم ووا کنتر) و تصور میکنند ، که سه میلیون و سیصد و سی و هفت هزار میل مربع ایرانی یا همانقدر کیلو متر مربع است یعنی تقریباً دو برابر ایران کنونی است . از حیث صفات ظاهری این مملکت سه بخش تقسیم میشود و هر قسمت از قسمت دیگر از جهت پست و بلندیهای زمین و آب و هوا و گیاهها و جاندارها تفاوت دارد . قسمت وسطی سنگلاخهای وسیعی است ، که وقتی ته دریا بوده و آنرا برای امتیاز از کویر کوبی کبیر ، گویی مغول نامند باین گویی مغولی ، که طولش هزار و عرضش از سیصد تا پانصد کیلومتر است ، دو صفحه دیگر از طرف شمال غربی و جنوب شرقی اتصال بیابند . صفحه اولی کوهستانهایی است ، که در طرف شمال آن جنگلهای وسیعی است . صفحه دومی چراگاهها و زمینهای زراعتی زیاد دارد ، مغولستان ، چون در راه بادهای خشک واقع شده و این بادها از کوههای اطراف آن گذشته بخار خود را بکلی گم میکنند پر آب نیست و فقط دو رود بزرگ در طرف شمال غربی آن سرچشمه میگیرد : رانی سی و یسلن گا . بعضی رودهای دیگر ، که بزرگ نیست ، سرچشمه از مغولستان گرفته

کتاب چهارم - دوره پارتی ، با عکس العمل سیاسی

خارج از آن جریان مییابد . باقی رودها داخلی است و امتیاز آنها از این حیث است که جریانی کوتاه دارند و در دریاچه‌های نمک‌زار کوچک میریزند ، یا در باطله‌لاقی‌ها و نمک‌زارها و کویرها فرو میروند .

دریاچه‌های مغولستان کوچک‌اند بجز خوسوگول ، که طولش ۱۳۰ و عرضش ۱۲۰ کیلو متر است . باقی دریاچه‌ها بیشتر گودال‌هائی است ، که شالی خود را تغییر میدهد . آب و هوای این مملکت دو صفت مخصوص دارد ، یکی آنکه خشک است و دیگر میزان الحرارة نه فقط در عرض سال و فعل‌ها تغییرات کلی نشان میدهد ، بل در ساعات روز هم زیاد تغییر میکنند . جریان رطوبتی هوا از طرف دریای شمال است . بادهای شمال شرقی باران آور است ، ولی این بادها از شمال لوه‌های آلتائی تجاوز نمیکنند و بنابراین این طرف جنوب این کوهها کم رطوبت دارد و عاری از گیاه است . قسمت شمال غربی مغولستان از نفوذ باد های قطبی خیلی سرد است و چون بادهائی ، که در این قسمت میوزد از اوقیانوس منجمد شمالی سه هزار کیلومتر مسافت را پیموده بمغولستان میرسد ، عاری از رطوبت است . بنا بر این هوا با وجود برودت بقدری خشک است ، که اهالی مجبورند روی خود را با نمک بپوشند ، تا پوست آن نترکد . زمستانها و قسمتی از بهار خیلی سرد است و تابستانها خیلی گرم . گویند ، که در کوهی مغولی زمستان مساند زمستان سبیریا است و تابستان مانند تابستان هند . در ماه ۵۳ درجه بالای صفر و سرما بهمان درجه پائین صفر میرسد . از حیث ترکیب خالص باید گفت ، که شیب‌های لوه‌های اطراف مغولستان ، بقدری ، کدر و بطرف شمال است و باد های شمالی آنها را امیدارد ، دارای چنکالی است و باقی عاری از درخت . خود کوهی از ماسه پوشیده و بنابراین این حدس میزنند ، که وقتی این جا دریا بوده و این دریا با اوقیانوس منجمد شمالی ارتباط داشته . از حیث گیاه و روئیدنی میتوان مغولستان را بدو بخش تقسیم کرد . شمال غربی ، که درختان لونا کون دارد و جنوب و جنوب شرقی ، که عاری از روئیدنی است ، در کوهی شرایط اقلیم برای روئیدنی خیلی بد است . - گرمای زیاد در تابستان

سرمای سخت در زمستان ، باد های تند و طوفان ها در بهار ، ماسه ، ريك روان ، نمکی ، که در خاک است و کلبه خشکی هوا زندگی را سخت می‌دارد . با وجود این در طرف شمال غربی و جنوب شرقی فلات جاعای حاصلخیز و مراتع خوب هست . اهالی مغولستان از چهار گروه تشکیل یافته اند : ۱ - مغول های بالاختس ، ۲ - ترکها ، ۳ - چینی ها ، ۴ - تونغوز ها ، مغول ها عبارتند از مغولهای شرقی ، که غالب سکنه این مملکت اند و مغولهای غربی یا کالمیک ها . ترکها چند تیره اند و یکی از تیره های آنها معروف به قرقیز میباشد . این ها بیشتر در شیب های جنوبی کوه آلتائی سکنی دارند . مساکن چینی ها در شمال مغولستان است و بکشاورزی و زندگی حضری عادت دارند . گروه چهارم یا سلن ها در شمال غربی مغولستان سکنی اختیار کرده اند . از صفات مخصوص مغول تنبلی است ، اگرچه گویند در موقع کار طاقت زیاد دارد . همه چیز را در این مملکت عادت معین کرده . در حدود عادات یومیه ، مغول با هوش و زیرک بنظر میآید ، ولی همینکه از این حد خارج شد ، نا توان است . شجاعت و جرئت ، که از صفات مغول در ازمنه گذشته بود ، حالا مهذل بستنی و ترس گردیده ، چنانکه از قتل و غارت و راه زنی مغول حالا اثری نیست و جنایات آنها منحصر بدزدیهای کوچک است ، ولی رفتار وحشیانه ، که با اسراء دارند گواهی میدهد ، که در خونشان هنوز شقاوت های سابقشان باقی مانده و نیز خود داری از کمک کردن بنوع خودشان ، و حال آنکه مغول را از گرسنگی در حال نزع می بینند ، دلیل قساوت قلبی آنهاست . این صفت مغول را تقریباً تمام سیاح های اروپائی تصدیق کرده اند ، ولی باید بیطرفانه در تمجید آنها هم گفت ، که غالباً از ملق و چایلووسی عاری هستند . مذهب مغول لامائیسیم است ، که از تبت در قرن شانزدهم میلادی بمغولستان جنوبی آمد و در آخر آن قرن در تمامی این مملکت انتشار یافت . مغول بخرافات و افساندها معتقد است و قبل از انتشار مذهب لامائیسیم عقیده داشت

۱ - Lamaisme.

کتاب چهارم - دوره بارتی ، یا عکس العمل سیاسی

که گروهی از ارواح تمام رفتار و کردار انسان را اداره میکنند. بعد از انتشار مذهب جدید ، آدابی روحانیون این مذهب به مغولستان داخل کردند ، که بدلی موافق طبیعت و معتقدات مغول بود ، یعنی از یکطرف بانبتلی و کاهلی موافقت میکرد و از طرف دیگر باومیاموخت ، که پاچه آورده و طلبم ها و غیره ارواح بدرا از خود دور کند . در هیچ جای دنیا بقدر مغولستان عدده کاهنیهن زیاد نیست . مغول از دو یسر خود حتما بدلی را بطبقه کاهنیهن داخل میکنند و در شمال مغولستان عدده کاهندان پننج هشت یک تمام ذکور اهالی میرسند .

شغل عمده مغول حشم داری است . دارائی او را عدده حشم معاول میدارد . حشم عبارت است : از اسب و شتر و گوسفند و بز و سایر حیوانات اهلی . اسبها کوچاک و زشت اند . وای از حبت برد باری کمتر نظر دارند .

مغول بصنعت تماثلی ندارد و بشر مال التجاره صنعتی را از چین و همسایگان دیگر میخرد . تا چندی دست تجارت با معارضه جنس بجنس بعمل میآید . خلاصه آله اهالی مغولستان جز چینی ها و ردهائی هسانند ، که بشتر بچادر و کتان و کتان و در درجه پست تمان واقع اند . چینی ها بهاس حذری اند .

تاریخ

ابتدای تاریخ مغولستان خبایی نازبان و یکاند متبع آن در آیات چینی است . این روایات راجع بطوائفی و مخالفه تاریخشان با تاریخ چین ارتباطی دارد ، اما لاتائی میدهد . جای تردید نیست ، که زندگانی سیاسی فقط در قسمت شمال غربی مغولستان نشو و نما کرده و نیز در آثارهای شرقی و جنوبی آن ، اما کوبی با وسط مغولستان همیشه لوبری بوده و دبار این مطالب روشن است ، که در جاهای مذکور دسته هائی از مغول ها ۲۵ قرن قبل از میلاد بزندگانلی چادر نشینی و صحرا گردی بدرداخته اند ، پیشه و کار آنها حشم داری بوده و طوائف ، بخصوص آنها ببلد در شمال و شرق میزیستند ، از حمت قومیت با هم تفاوتی داشته اند .

اگرچه چینیهامه این طوائف را "دی" یعنی وحشیمهای شمالی ، مینامیدند وای

بَهْت تاریخی ، اشك هشتم - اردوان دوّم

گمان قوی این است ، که در میان بی‌دی‌ها نه فقط طوایف مغول ، بل طوایف تاتار و منچو نیز بوده اند . نام هر قوم از اسم رئیس یا مدیر خود بود و برعده بومیهای اصلی همواره مردمانی ، که از چین می‌آمدند می‌افزودند ، مثلاً معلوم است ، که در ۱۷۹۷ ق . م یکی از شاهزادگان ملوک الطوایف چینی ، که گون لو^۱ نام داشت ، هجرت کرده بمغولستان آمد و در اینجا بصحراگردی پرداخت . طوایف همواره با یکدیگر در جنگ و ستیز بودند و گاهی هم با هم پیمان بگانگی می‌بستند . عادت اینها چنین بود ، که بطرف چین برای غارت و تاخت و تاز بروند . بنابراین چینی‌ها هدایائی برای طوایف فرستاده امنیت خود را از این راهزنان می‌خریدند . در ۴۸۰ ق . م ، وقتیکه چین بهت بخش تقسیم شد ، مغول‌ها غالباً با قسمتی بر ضدّ قسمت دیگر همراهی میکردند . این وضع باعث شد ، که طوایف مغول بیشتر در چین تاخت و تاز کنند ، چینی‌ها بتوه آمده متحد شدند و مردمان مغول را بطرف شمال راندند . بعد ، سه قرن قبل از میلاد سه قسمت چین با هم اتحاد کرده وحشی‌های شمالی را بیرون کردند و برای دفاع خود دیوارهایی طویل کشیدند . پس از آن ، وقتیکه چین در تحت حکمرانی یکتفرشی خوان‌دی ، که از خانوادهٔ ین^۲ بود ، درآمد ، او این دیوارهای جداگانه را بیکدیگر پیوست ، چنانکه يك دیوار بزرگ ترکیب یافت . این دیوار هنوز هم وجود دارد و یکی از عجایب عالم است . مغولهایی ، که از چین بطرف شمال رانده شده بودند ، در ۲۱۴ ق . م بسه امارت نیرومند ، که هر کدام راخانی اداره میکرد ، تقسیم شدند : ۱ - در مشرق مغولستان - دون خو^۳ ، ۲ - در مغولستان وسطی - هون نو ، که از همه بزرگتر بود (هون نورا اکنون هون گویند)

۳ - در مغرب - یوئه چژی ، یا چنانکه غالباً گویند یوئه چی . چون پس از ساخته شدن دیوار چین مغولها نمیتوانستند باسانی در چین بتاخت و تاز بپردازند ، خان هون نو (۲۰۹ - ۱۷۴ ق . م) خان دون خورا مطیع کرده و یوئه چی ها

۱ - Gun - lu ۲ - Tzine.

کتاب چهارم . دوره پارسی ، یا عکس السلسل سبسی

را پراکنده تمامی مغولستان را در تحت حکمرانی خود در آورد و دولت هون را که از منچورستان تا سنپ^۱ های قرقیز و از دیوار بزرگ چین تا سر حد کنونی روسیه امتداد می یافت ، تأسیس کرد . در ۲۰۲ ق . م ، خان این دولت بودو نام ناخت و تاز مهبی در چین کرده بقدری باعث خرابی شد ، که فغفور چین مجبور گردید خان مغولستان را با خود مساوی بداند و تعهد کرد ، که شاهزاده خانم های چین را برای او بفرستد و همه ساله هدایائی باو بدهد . در زمان جانشینان بودو چینی هائی ، که شاهزاده خانم های چین بمغولستان می آمدند ، بمغولها آموختند ، که چگونه مالکات بگیرند ، نوشتهجات و دفاتر دولتی را تنظیم و مملکت را موافق قوانین اداره کنند .

اگر بخواهیم تاریخ مغولستان را از این زمان ، که قرن دوم ق م است ، دنبال کنیم ، از موضوع خارج خواهیم شد ، زیرا وقایع بعد مغولستان باز دردهای دیگر تاریخ ایران مربوط است . بنا بر این مقتضی است در اینجا استاده بسیم از فشار هون ها به یوئه چی ها چه نتایجی رو بداد .

یوئه چی ها ، چنانکه بالاتر گفته شد ، از فشار هونها و از دست دادن مسا ، انشان مجبور شدند جلای وطن کنند و زمان های نازد برای خود بسازند . بنا بر این بدو بخش تقسیم شده قسمت بزرگتر بطرف جنوب غربی رفت و نامت خود فشا ، بهردمانی داد ، که در آسیای وسطی در هر دو طرف رود سیحون و در جنوب سکنی داشتند . این مردمان از طوایف مختلف بودند و ، چنانکه از تاریخ ایران میدانیم ، مو رخین و جغرافیدون عهد قدیم اینها را سال^۲ و داریوش اول سگ ستامد . هرودوت و گزرتس و برتس کلدانی از این مردمان به قوم رامنا نامند ، اساتوتها در سیات ها و داهیها (صفحه ۲۲۶ - ۲۵۲ این کتاب) . و اساتوتان دیار اسامی ماسارت ها و داهیها و طخارها و آسانی^۳ ها با آسیای^۴ از اینها نامند

۱ - Steppe (جلگه های وسیع ، که روسی آن صحرا نامند) . در آسیای میانه و خشت شده چاکه ، صحرای خدات سدل^۵ میگردند .

۲ - Saka (سکا) ۳ - Asii ۴ - Asiani.

فست تاریخی ، اشک هشتم - اردوان دوم

('سترابون' کتاب ۱۱ ، فصل ۸ ، بند ۸ - ژوستن ، کتاب ۴۲ ، بند ۲ - مقدمه تروک پومپه ، کتاب ۴۲) 'سترابون مردم‌داهی را دارای طوایفی موسوم به پی‌سودی^۱ و کساتی^۲ میدانند و نام ماساژت را شامل مردمانی موسوم بخوارزمیها و آتاسیها^۳ ، داریوش اسم دوم مردم را در جزو ایالات ایران ذکر میکند: سک - هذوم و راک^۴ - سک تیگر خنوده^۵ و هر دو در آسیای وسطی آن طرف رود سیحون اند (صفحه ۱۴۵۲ این تألیف) .

باید اعتراف کرد ، که اطلاعاتیکه نویسندگان مزبور میدهند کنگ است و بجز هرودوت ، که شمه ای از اخلاق و عادات و زندگانی ماساژت ها ، یعنی مردمان عمده صفحات آنطرف سیحون ، بیان کرده ، دیگران بذکر اسامی طوایف اکتفاء ورزیده اند . بهر حال بوئه چپها بسر این مردمان ریخته آنها را از مساکنشان کردند ، چنانکه طوایف سکائی هم مجبور گشتند اراضی تازه بدست آورده در آنجاها بنشینند . بنابراین ، نهضت مردمان سکائی هم شروع شد و سکائی و بوئه چپی مخلوط با یکدیگر به پارت و باختر فشار آوردند . مخاطره بزرگ بود ، زیرا این مردمان از حیث تمدن ، از مردمان ایران و آسیای غربی کلیه^۱ ، خیلی پست تر بودند (نوشته های هرودوت ، بصفحه ۴۷۳ - ۴۷۴ این تألیف رجوع شود) و اگر غالب میآمدند تمدن آسیای غربی ، که در مدت قرون زیاد از زندگانی سومریها و اکدیها بابلها و آسوریها - مادیهها و پارسیها و یونانیها حاصل شده بود ، از میان میرفت و جای آنرا وحشیگری و بربریت میگرفت ، یعنی در آسیای غربی در این زمان همان ارضاع پیش میآمد ، که پس از چند قرن در اروپا در زبر فشار هونها روی داد و تمدن یونانی و رومی جای خود را در مدت قرون بتوحش وا گذارد و این خوشبختانه ایران پارتی بعد از جنگهای عدید بهره مند گشت جلو این سیل بزرگ را بگیرد و میتوان گفت ، که تمدن ایران را نجات داد ، اما دولت یونانی باختر نتوانست

۱ - Pissuti. ۲ - Xanthii. ۳ - Atlasii.

۴ - سک های برگ هوم . ۵ - سک های نیز خود (کلاه تک نیز برداشته) .

کتاب چهارم - دوره پارسی ، یا هکس العمل سیاسی

سدهی در مقابل این مردمان گردد و از بیخ و بن جاروب شد ، توضیح آنکه مردمان شمالی مزبور مقاومت باختریها را درهم شکسته بطرف جنوب راندند ، سکاها در زرنگ برقرار شدند و از این زمان زرنگ (درانگیانای نویسندگان یونانی) سیستان معروف گردید^۲ . اینکه سهل است سکاها بطرف مشرق حرکت کرده کابل را بدست آوردند و بعد بطرف هند رانده قسمت‌هایی را از آن تسخیر کردند و دولتی بوجود آمد ، که در تاریخ بدولت هند و سکائی معروف است . اما فشار مردمان شمالی مزبور بایران و جنگ‌هایی که پارتیها با آنها کردند ، موافق نوشته‌های مورخین قدیم چنان بود ، که در این مبحث و مبحث دیگر شرحش بیاید :

جنگ اردوان

اردوان دوم خوب اهمیت خطر مردمان شمالی را دریافت و با وجود اینکه سکاها همجوار ایران پارت را تاراج کرده با طغاریها باوظائشان برگشته بودند و عجالتاً ضدیتی با اردوان نداشتند ،

خود را مہتای جنگ با آنها کرده بمملکت طغاریها قشون کشید . این خبر پیرساند که اردوان موقع را چنین تشخیص داد ، که باید سکاها را بجای خودشان بشناسد با باید کار دولت پارت را ساخته بداند . اینهم معلوم است ، که جنگ تعزیمی یا جنگ را بمملکت دشمن بردن بهتر از جنگ دفاعی است . طغاریها مردمانی بودند قوی و خود طغاریستان تا نهضت مردمان شمالی جز ، باختر به‌ماره رفت ، زیرا دولت یونانی و باختری در شمال تا حدود هونهای پیش رفته بود . موافق گفته ژوستن (کتاب ۴۲ ، بند ۲) اردوان بجنگ آنها رفت و در جدالی زخمی بیازو بر داشته از آن در گذشت . از شرح کیفیات این جنگ خبری از نویسندگان قدیم به ما نرسیده است و نمیدانیم بعد از کشته شدن اردوان چه روی داده ، ولی چون ترتیب جنگ‌های مشرق زمین این است ، که لشکر با هر ک ، پادشاه با سردار کل^۳ است و مترازل میشود ، باید پنداشت ، که بعد از کشته شدن اردوان پارتیها عقب نشسته پارت برگشته اند . بهر حال با کشته شدن دو پادشاه پارت در دو

۲ - سکسان - سکسان - سچسان - سپسان .
 ۳ - Drangiana .

نست تاریخی . اشک هشتم - اردوان دوم

جنگ باسکاها در مدت چهار سال و با بی بهره مندی پارتی ها ، موقع دولت پارت سخت گردید ، ولی خوشبختانه بجای اردوان شخصی نشست ، که یکی از بزرگترین شاهان ایران است و بزرگش خوانده اند . او با دستی قوی مردمان شمالی را پس نشاند و دولت پارت را نه فقط نجات داد ، بل حدود آنرا بجاهائی رسانید ، که معلوم نیست ، ایران بیش از این زمان ، از طرف مشرق بآن حدود رسیده باشد . سلطنت اردوان دوم از ۱۲۷ تا ۱۲۴ ق . م بود .

در اینجا بفصل دوم خاتمه میدهیم زیرا دولت پارت از این به بعد داخل مرحله جدیدی میشود . در مرحله سابق ، پارتی ها مبنای دولت خود را محکم کرده سلوکی ها را بکلی از ایران رانند . در مرحله جدید ایران پارتی با دولت روه یکی از دو دولتی هستند ، که عالم آنروز را در حیطه اقتدار خود دارند .

قبل از دخول بفصل سوم لازم میدانیم ، که بمناسبت نهضت بوئده چینی ها به مغرب و جنوب و پس از آن سکاها بجنوب و پارتیها بمشرق ، چون میدان عملیات و زد و خوردها باختراست ، شمه ای از دولت یونانی و باختری بگوئیم و نیز از نویسندگان چینی راجع باین زمان بوئده چینیها ، باختربها و پارت ، چنانکه بالا تر گفته شد (صفحه ۲۰۷۳) دیودوت والی باختر در زمان آن تیوخوس دوم بر ضد دولت سلوکی در ۲۵۶ قیام کرد ، یونانیهای این صفحه مستقل شدند و این دولت از این زمان بنام دولت یونانی و باختری معروف گردید . سلوکی ها در ابتداء از تهدئه این دولت بر نیامدند و بعد از دیودوت اول پسر او دیودوت دوم با تخت نشست . بعد از دیودوت دوم راوتی دموس پادشاه شد و از ۲۲۲ تا ۱۹۰ ق . م سلطنت کرد . آن تیوخوس سوم سلوکی با او جنگید و شکستش داد ، ولی بعد چنین صلاح دید ، که در مقابل مردمان تورانی زرد پوست ، که از شمال بسغد فشار میدادند ، از او تقویت کند بنابر این پادشاهی او را شناخت . پسر او دمتریوس بنای جهانگیری را در این قسمت آسیا گذارد : از طرف شمال از سغد گذشته بقونیدان رسید و بصفحه طخار بهادر آن طرف

۱ - Faunians (بعضی باهونیا مطابقت میدهند) .

کتاب چهارم - دوره پارسی ، یا عکس العمل ، سیاسی

سیحون دست انداخت و بعد پراهی که از تاریم و صفحه تاتارها میگذشت استیلاء یافت . در جنوب هم یونانیها تاسند و پتاله رانده مملکتی وسیع بدست آوردند . مقصود یونانی های باختر این بود ، که بین اوقیانوس هند و چین ها واسطه مبادلات تجارنی باشند . در این زمان ترقی باختر فوق العاده بود . ژوستین گوید ، که باختر هزار شهر داشت . اگر چه این عدد بنظر اغراق میآید ، ولی ممکن است مقصود نویسنده قدیم مزبور باختر بالاحص بوده ، او دولت باختر را ، که از ترکستان شرقی تا اوقیانوس هند امتداد داشته ، در نظر گرفته بوده ، بهر حال دیری نگذشت ، که برای دمتریوس پلشنر مدعی او ، از آئیندها بپدانشد او برضه دمتریوس قیام کرده تاج و تخت باختر را غصب کرد . این شخص هم خیلی کاری بود ، ولی بدست پسرش هلی اکل نام چنانکه بالانتر گفتیم ، کشته شد .

بعد مقارن این احوال مهر داد اول اشکانی نظری باختر انداخته در سدد بر آمد ، که آنرا مانند زمان قبل از اسکندر با بران ضمیمه کند . چنین هم شد ، زیرا یونان ، بمبور گشتند باختر را باشکانیان داده ، خود دشان بطرف جنوب رفتند ، در کابل برقرار شواد (۱۳۹ ق . م) . این احوال تا ۱۶۲ ق . م تا آمد ، و در این زمان سکاها در تحت فشار یونان چپها باختر ریختند . جهت این جهت ، چنانکه بالانتر ذکر شد ، هونیا بودند ، آنها سر مردمی ازین امر ، دوست و بر طرف ، و چون چپها ریخته مساکن آنها را انزاع کردند ، اینها هم بنوبت خود بسکاها فرار کردند ، و آنها از مساکن راندند و سکاها هم چاره نداشتند ، جز آنکه بطرف جنوب فرارند ، ولی چون ایران پارتی سنی محکم بود ، ناچار بجای اینکه بخراسان فرارند ، بطرف باختر رفتند ، و در افغانستان کنونی برقرار شدند (تقریباً ۱۶۷ ق . م) . یونانیهای باختر هم چاره را در این دیدند ، که بطرف جنوب شرقی رفتند ، در کابل و پارتی سدد محکم تر بنشینند .

در ابتداء در این کار بهره مند بودند ، چنانکه در سادست هند اندر نامی

۱ - Tacite.

۲ - Menapdie.

تاریخ ایشک هشتم - اردوان دوم

حکمرانی آنها در این جا بسط یافت (بعد از ۱۲۶ ق. م) و دولتی تأسیس گشت، که در تاریخ موسوم است بدولت هند و یونانی. پایتخت آن در چاکله بود، که یونانی اوتی دمیای نامیدند، ولی طولی نکشید، که آنها هم تابع همان سکاها گشتند و سکاها در اینجا دولتی تأسیس کردند، که در تاریخ معروف به دولت هند و سکائی است. این واقعه در سلطنت جانشین ماندرا، هر مس سامی وقوع یافت. از این زمان یونانیها ضعیف گشته، بهرور تحلیل رفتند و تمدن یونانی خاموش گردید. راست است، که در ابتداء، چنانکه مسوکات یونانی نشان میدهد، زبان یونانی روی سگهها، حتی در دولت سکائی معمول است، ولی روی این سگهها از زمان ابوکراتید غیر از زبان یونانی یک زبان دیگر هم، که شعبه‌ای از زبان سانسکریتی است دیده میشود. خط این سگهها هم بخط سامی (فینیقی) شباهت دارد (شاید خط آرامی باشد، که در آسیای غربی رواج داشت). بنا بر مختصر مذکور این نتیجه حاصل میشود، که دولت باختر و یونانی ۱۵۰ سال تقریباً بائید و بعد جزء دولت هند و سکائی گردید. زبان یونانی چنانکه گوت شمید گوید تا یکصد میلادی استعمال میشد، ولی بعد از آن از میان رفت و فقط خطوط یونانی بی معنی استعمال میکردند. در باب تاریخ آن اطلاعات خیلی کم بود، زیرا نویسندگان یونانی چیزهای کمی از آن گفته بودند، ولی از وقتیکه کاوشهایی در افغانستان شده و مسوکاتی بدست آمده، بعضی مطالب روشنتر گشته، ولی باز بقدر کفایت روشن نیست و سئوالات زیاد بیجواب میماند. چیزی که معلوم میباشد، اینست، که یونانیها در زمان سلطنت دمتریوس و ابوکراتید فعالیت زیاد بروز دادند و چنانکه بالاتر از قول ژوستین گفته شد، باختر دارای هزار شهر بود، ولی این را هم باید گفت، که جنگهای زیادی، که یونانیها در شمال باختر و در جاهای دیگر باهرات و زرنگو و زنج و مردمان ساحل سند نمودند اینها را ضعیف کرد و در نتیجه در مقابل بارتیها نتوانستند مقاومت کنند.

۱ - Tschakala.

۲ - Aria, Drangiana, Arachosia.

کتاب چهارم - دوره پارسی، یا عکس العمل سیاسی

در باب حدود دولت پارت در این قسمت ایران قدیم، باید گفت، که عقیده یکی نیست. بعضی گویند، که دولت پارت تا کوههای هندو کوشان و هیمالا یا ورود سند بسط مییافت، دیودور گوید، که مهر داد اول بهند لشکر کشید، ولی برخی عقیده ژوستین را ترجیح میدهند و معتقدند، که اگر هم مهر داد هند شرقی را تصرف کرده حکمرانی او در این جا بواسطه دوری دیر نپائیده (گوت شمید، تاریخ ایران الخ، صفحه ۵۰) و دولت پارت در مشرق از یاز اپامیزاد به آن طرف تجاوز نیکرد. مقصود از نگارش این مخطوط دولت یونانی و باختری بود، که علمدار تمدن یونانی در مشرق ایران بشمار میرفت و بواسطه نهضت پارتیها بمشرق و سکاها بجنوب منقرض شد.

در خانه باز بساید بگوئیم، که زبان یونانی در سندهای دولت هندو سکاها زمانی پس از انقراض دولت یونانی و باختری معمول بود و بنا بر این اندجس زد، که معرفت یونانی در ردیف معرفت هندی در اینجا مدتی دوام داشت (گوت شمید، تاریخ ایران الخ، صفحه ۵۰-۵۱).

بودن سکاها در آنطرف رود سیحون مضمون لوحه های داریوش اول را، که در ۱۳۰۴ در همدان و در ۱۳۱۲ در تخت جمشید پیدا شده تأیید میکند. زیرا داریوش اول در لوحه های مزبور میگوید حدود ممالک او از سکاها، که آنطرف سغد سکنی دارند تا کوشا (حبشه) است. آنطرف سغد با شمال شرقی سمرقند یا مشرق خوقند مطابقت میکند و این صفحه را حالا فرغانه می نامند. در این لوحه ها، داریوش سکاها را امی نامد، ولی در کتیبه نقش رستم در جزیره اردمانی که باو باج میدهند، اسم دو قوم سکا را میبرد: ساک هتوم و ساک تیگر. خود نویسندگان یونانی (مثلاً سترابون) اینها را ساکا و ساک کاروانی می نامند.

۱ - Alfred Gutschmid, Geschichte Irans und seiner Nachbarländer Von Alexander dem grossen bis Zum untergang der Arsaciden. Tübingen, 1888.

۲ - مضمون لوحه های تخت جمشید کلاً مثل مضمون لوحه های همدان است، که در صفحه ۱۶۱۴ این تألیف ذکر شده.

فست تاریخی . اشك هشتم - اردوان دوم

لی حالا این عقیده قوت یافته ، که این سکاها همان طغاریها بودند ، که در فرون
و آل اسلامی اعراب آنها را در باختر یافتند . اگرچه بالاخر گفتیم باز فکر ارزائید
یست ، که در همین زمان سکاها به زرنگ ریخته و این صفحه اسم خود را بسکستان
تبدیل کرد و ساستان بمرور بسیستان مبدل شد . یلی از پادشاهان نانی سیستان
گون دوفار نام داشته و موافق یک داستان هندی ، توماس یلی از حواریون مسیح
در زمان او در سال ۲۹ میلادی به هند رفته . این پادشاه جاهای زیاد در نهدت
حاکم رانی داشته و سکه های او در هرات و قندهار و سیستان بدست آمده و نیز
بندرت در پنجاب هند (گوت شمید ، تاریخ ایران الخ) .

اطلاعاتیکه ذکر شد از نوشته های یلنفر مورخ چینی بدست آمده و او از
اطلاعات یلنفر تاجر چینی ، که باین صفحات آمده ، استفاده کرده و دیگر اینکه
ذغفور چین نماینده ای از دیوئند چیه افرستاد ، که بمساکن قدیمشان بر گردید ، زیرا
امیدوار بود ، که بواسطه ندیت اینها باهونها ، راه کاروان رو از چین ببختر و در خج
باز شود ، ولی بونه چیه بقدری از مساکن تازه شان راضی بودند ، که این تکلیف
را قبول نکردند و نماینده مزبور ، که نامش چانک کی رین بود ، در سال ۱۲۶
ق . م بی انجام مقصود بچین برگشت و در راه دو دفعه دوچار هونها گردید . این
شخص اطلاعی نیز راجع ببارت میدهد . چون اطلاعات مزبور برای تاریخ بارت
بی اهمیت نیست ، ذکر میکنیم ، او گوید : ، که سرحد آن سی (یعنی بارت) در این
زمان رودوی (جیحون) بود ، مردم بارت بوسیله گاری و کشتی با مردم همجواری
مراوده داشتند و گاهی تا هزارلی (تقریباً پانصد و پنجاه کیلو متر) داخل ممالک
همجواری میشدند ، پارتیها سکه با صورت شاه میزدند ، روی پوست آهو می نوشتند و
نوشته ها افقی بود (در چینی عمودی است) . بعد نماینده چین از مالای حرف
میزند ، که در ساحل دریای مغرب واقع شده و مردم آن صفحات بزراعت عشق
دارند و برنج زیاد میکارند ، زیرا هوا مرطوبی است . معلوم است ، که مقصود از

۱ - Gondophare.

کتاب چهارم - دوره پارتی، یا عکس العمل سیاسی *

در بای مغرب دریای گرگان است و از صفحات 'مازندران و گیلان' از اینجامعلوم میشود که دولت پارت باین صفحات هم دست انداخته بوده و باید اینکار در زمان مهر داد اول شده باشد. چینی مزبور از دولت یونانی و باختری نیز حرف میزنند و آنرا تاهی یا مینامند. او میگوید که در شمال بعد از تاهی با یوئه چیها هستند و آنان سی (یعنی پارت) مردمانی زندگانی میکنند، که چشمانشان گرد است، برشهای بر پشت دارند و سبیل هایشان نیز همان طور است. آنچه دشمنان مختلف است ولی همه زبان اندر یکدیگر رامی فهمند، تجارت زبرنگ دارند، ابر شمشیر رنگ بر قیرادرست میکنند، ولی از آن سیها عقب هستند. بعد در زمان دیگر از منابع چینی اینطور استفاده میشود: در زمان دولت یونانی و باختری بحال و وادی سند منتقل شده بود، فخری چون مأمورینی بآن دولت فرستاد، ولی مأمورین مزبور بعد از چندی بچین بر گشتند و بر اثر راهبوریهای آنها، دولت چین بواسطه دوری آن از دولت هان در یونانی و بطریق آن قطع کرد (توت سومرد، تاریخ ایران الضم، مجلد ۶، ۱۰۲).

از شرح مذکور روشن است که در این زمان ابراهیم با سلاها در آلودار بوده اند و چنین نظر میرسد که جنگ ایران و توران در این زمانهای مازدهان (ایران نسبت دادند) همین جنگها بوده، بویژه جنگها با طغاریها را بحر کس آه، درازند و طغاریها بر باختر بهار بخته اند. بعد جنگهایی ایران و توران شروع شد است. باختر این زمان هم، چنانکه گفته شد، در شمال شامل باختر و مرو و سغد و آنطرف سغد بوده. در همین عهد در داستانهای ما و جغایها محدودت مانده ولی چنین دوره اشکانی را در دوره ساسانی دوست داشتند، و همه این در زمان بدو در ایرانی نسبت داده کارهای مهر دادده را به دستگیره داستانهای ساسانیان، آنکه از روی سهو را سبب زمان را بعد داده اند. هر چند تاریخ ساسانیان را که در زمان هخامنشیها نوبادها خوانند باشند، ایران بدانند، با ۱۱۰ سال در دوره مزبور ایرانها و بخوارستان آنطرف حمله کردند، چنانکه در ده قوم

1. Tabua.

قسمت تاریخی . اشک هشتم - اردوان دوم

سکائی هم تابع شد^۱ . يك چیز هم نظری را ، که اظهار کردیم ، تأیید میکند : مردان داستانها را پهلوان همنامند و حالا برای ما روشن است ، که پهلوان یعنی منسوب پارت . الف و نون علامت نسبت است نه علامت صیغه جمع و نظائر آن در پارسی زیاد است^۲ . در اسامی پهلوانان هم اگر دقیق شویم ، می بینیم که بعضی از پهلوانان شاهان اشکانید ، مثلاً کودرز پسر کیوشاه اشکانی است (پارتین تر بیاید) ، قازن رئیس بدی از خانواده های اشکانی است (پارتین تر بیاید) ، فرهاد اسم پنج شاه اشکانی است ، میلاد مصحف مهر داد است^۳ . در دوره اشکانی تمام این اسامی بر میخوریم و در این کتاب هم این اسامی ذکر شده و خواهد شد . هر چه بیشتر رویم این نظر ثابت تر خواهد شد ، که دوره پارتی همان دوره پهلوانی است و مردان آن دوره شاهان اشکانی یا پارتیها هستند ، مخصوصاً وقتیکه به دارک ارمینی دوره پارتی رسیدیم ، این نظر روشن تر خواهد بود .

در اینجا بعلاوه تذکری ، که دادیم ، لازم میدانیم يك نذر دیگر نیز بدهیم و آن مربوط بلفظ تورانی است . اکنون وقتیکه ، یگوئیم تورانی باید بكلمه هم بان بیفزائیم آلتائی یا غیر آلتائی ، زیرا تورانیهای آلتائی از نژاد زردبوست اند و غیر آلتائی همان آریانها میباشند (نظری بصفحه ۱۵۲ این تألیف) . چون ایرانیها بیشتر با طخار بها سروکار داشته اند و اینها از آریانهای سکائی بوده اند ، پس میتوان گفت ، که ایرانیها با تورانیهای غیر آلتائی در زد و خورد بوده اند و آنها بیاختر ریخته اند . اما اینکه طخار بها از زردبوست ها نبوده اند این نکته ثابت شده است . اولاً از زبان آنها این نکته مسلم است و دیگر چند سال قبل در تورفان ، که از مستملات غربی چین است ، کتابهایی بدست آمد و سه زبان در این کتابها یافتند ، یکی از آنها طخاری است و این زبان هم زبانهای ایران شمالی نزدیک است . ما در این باب در جای خود صحبت خواهیم داشت ، عجالة برای اینکه از

۱ - ساسان هوم و رزک - ساسک کار خود ۲ - ایل مارمیران - کلان - پاهندان

۳ - برداد در اردان ، مهر داد ، بعده ، اردو ، بدر

میلاد شده .

کتاب چهارم - دوره پارسی ، یا عکس العمل سیاسی

موضوع خیلی دور نرفته باشیم ، باین مختصر تذکر اکتفا میورزیم . پس مردمانی که بباختر ریخته اند آریانی بوده اند . این نکته برای تعیین نژاد افغانها اهمیت دارد : اهالی باختر تا این زمان از آریانه‌های ایرانی بودند (صفحه ۱۵۵ این تألیف) . در این زمان هم آریانه‌ها بآن سرزمین رفته اند زبان کنونی افغانها که پختو یا پشتو و تقریباً همان زبان پارسی است ، باین از دلایل این نظر است .

فصل سوم - ارج اهلای در ارت پارت

مبحث اول . اشک نهم - مرداد دوم (بزرگ)

مهرداد یکی از شاهان بزرگ ایران است و زمستان دوم (کتاب ۲ : ۲۸۱) : « از جهت بزرگی کارهاش او را از خرداندند . او مدتی است که در آن شهر برابری داد ، ولی از جهت افغانی از آنها بدشترت و بدرفتاری نمود . در جاهای سده با همسایگان خود در میان داد ، مردمان چند ، سات دیوان آوردند . او را مغلوب ساخت ، آنکه افغانی را ، و بی خود ادعای آنکه در آن شهر بعد از وستان انارهای ابرهستنان مردان در دستند ، چون در آن شهر باطلای ، که در وستان داده ، باند داشت ، که مقاسم با او در آن شهر است ، و نتایج را باختصار در آورده ، ولی باوجود این ، مردمان آن شهر ، که مهرداد اشک در صفحات سکائی نشین کشیده و آنها را ستمنا کرده ، نگاه به او است ، از همین مردمان عقده ای را باطاعت در آورده ، باین مهرداد ، و در آن شهر جلو جنبش مردمان شمال شرقی را ، ~~که~~ در آن زمان آنها بودند ، گرفته این مردمان را ، که بخراسان هم فشار آورده اند ، در آن شهر ، که آنها را مجبور کند ، اند به طرف باختر برودند . (کتاب ۲ : ۲۸۱) . در آن شهر ، که از امران گذشت .



(۱۲۳) - سکه اشک نهم (مهر داد دو م)

این خطر در ادوار دیگر هم ایران را تهدید کرده است ولی شرح وقایع بدو دوره‌های دیگر تاریخ ایران مربوط است و در جای خود بسایند. اگرچه صراحتی در اخبار این زمان نیست، ولی میتوان گفت، مهر داد بعقب راندن مردمان شمالی استغناء نکرد و قسمتی را از باختر و نرسدستان را باطاعت در آورده. خبر اول از نوشته‌های استرابون بر میآید (کتاب ۱۱، فصل ۹، بند ۲) از خبر دوم از نزد دور خارا کسی (کتاب هارت، بند ۱۸). ژوستین هم چنانکه گذشت این اخبار را تأیید می‌کند؛ زیرا گوید، که چند مردم را باطاعت خود در آورد.

آثاری دلالت دارد بر اینکه مهر داد از طرف مشرق بخدری بدن رفته، که حدود ایران را بلوهای هیمالایا رسانیده؛ سنگ‌هایی از شاهزادگان اشکانی در اینجاها یافته‌اند و معلوم است، که این شاهزادگان در این صفحات حکمرانی داشتند. مهر داد پس از تسویه امور شرقی متوجه ارمنستان گردید و باید قبل از ذکر وقایع سببیم مقصود از ارمنستان چند مملکتی است، خطوط نمایان تاریخش تا این زمان چیست و سوابق ارانیان با آرامنه چه بوده.

ارمنستان و آرامنه

ارامنه تاریخ خودشان را موافق داستانها و روایات قدیم چند زبان می‌کشند؛ ارمنستان وقتی مرکز عالم بوده و چهار رود بزرگ از این مملکت جریان مسافتند:

کتاب چهارم - دوره پارسی ، یا عکس العمل سیاسی

فرات - دجله - آرس و کور^۱ . این بهشت روی زمین بعد از طوفان لوح مهد دوم پسر گردید . نژاد خود را آرامنه بشخصی می‌رساند ، که هایگانام داشته و گویند ، که او پسر همان کس بود ، که در توریة اورا^۲ "تجر" مه نامیده اند (کتاب پیدایش ، باب دهم) . بنا بر این آرامنه خودشان را هایگ و ارمنستان را هایستان مینامند .

یکی از اعقاب هایگا آرام نام داشت . او حدود ارمنستان را نوسه داد و آنرا بارمنستان بزرگ و کوچک تقسیم کرد . آرامنه گویند ، که او معاصر نبیوس پادشاه آسور بود و چون مغلوب او نشد ، نبیوس او را بعد از خودش امیر آن دانست و نام ارمنستان از او یا از آرمانال^۳ پسر هایگا است . به ناهیا و درومی ها این اسم را فریگی دانسته تمسور می‌کردند ، که از اسم آرم نیوس^۴ منجلی است و این شخص ، وقتیکه بازون ، موافق داستانهای برانی^۵ و ای اجمیل پشور^۶ این ، کلخید رفته ، رفیق او بوده .

بعد از آنکه گویند : وقتیکه آرامی پسر آرام در جوانی سه رزمی را^۷ آسور داشته شد ، ارمنستان تابعیت آسور ، پذیرفت . پس (پادشاهی) ارمنستان را بر گردانید و عنوان پادشاهی اختیار کرد ، و پس از آنکه در تابع پادشاهان بابل گشتند . هایگ دوم متحد تخت المند در^۸ بود و او ، پسر المند ، یا او شلبم رادر^۹ حاکم داشت . در میان اسرائیلی ، از یهود آورده شد ، شاهبیت نام بود و پس شاهبیت را با کارات مینامند . آرامنه گویند ، که شاهبیت و او ، از جهت عقل و زرنگی خیلی بلند آمد و بعد از فرین هم مینامند ، شاهبیت ارمنستان و گرجستان رسیده . در گرجستان هنوز اسمی همانند ، که خودشان را اعقاب باگرات دانسته ، با گرابون نامند .

۱ - رودنی است ، که در فغان جریان دارد و در ...
۲ - در گمان است ، که رودخانه هم در آرس است ...
به پند امیر است ،

۳ - Annual
۴ - در ارا در این باب گفته اند ، که ...

قسمت تاریخی . اشک نهم - مرداد دو

در نیمه قرن ششم ق.م نیگران^۱ که از خانواده هابک بود ، ارمنستان را از قیدناخارجیها رها کرد ، ولی پس از آن طولی نکشید ، که ارمنستان جزء دولت پارس گردید .

چنین است اجمالا عقاید آرامند در باب ابتدای تاریخشان ، ولی باید گفت ، که تاریخ سرزمینی ، که اکنون آن را ارمنستان مینامیم غیر از تاریخ آرامنه است . اگر این گفته ها را شامل سرزمین بدانیم ، شاید چنین باشد ، زیرا تردیدی نیست ، که صفحه ارمنستان از زمانی خیلی قدیم مسکون بود و تاریخ آن ارتباط با گفته های توریه و تاریخ قدیم آسور و بابل میباشد ، ولی اگر بخواهیم سکنه آنزمان ارمنستان کنونی را نیاکان آرامنه امروزی بدانیم ، مدارای برای چنین فرض نداریم . برای روشن بودن مطلب تاریخ ایران را مثل ما آوریم : اگر بخواهیم تاریخ سرزمینی را بنویسیم ، که اکنون موسوم بایران است ، تاریخ عیلام در چنین تاریخی داخل است ، ولی اگر مقصود نوشتن تاریخ آریانی ایرانی با ایرانی های کنونی باشد ، از حدود آن خارج است زیرا عیلامیها از حیث نژاد ایرانی نبوده اند . آسوریها در لاتیندها همان اسامی مردمائی را ذکر میکنند ، که در ارمنستان کنونی سدائی و با آنها در جنگ و ستیز بوده اند ، مانند نا ابری^۱ ، اوراردا^۲ ، میننی^۳ و بعد هرودوت اسم آلازود^۴ را مبرد ، ولی نمیتوان گفت ، که این مردمان آرامنه بوده اند . هر چند آلازود هرودوت یا اوراردوی آسوریها مردمان آرات هستند ، اما نه مردمانی ، که در قرن هفتم با اوایل قرن ششم ق.م آمده در این جاها بر رومیها غلبه کرده برقرار شدند ، بل مردمائی ، که قبل از آمدن آنها باینجاها بومیهای این صفحات بوده اند و نژادشان تا حال معلوم نشده و ماکن محقق است ، که آریائی نبوده اند . پس اینها را نمیتوان نیاکان آرامنه قرار داد ، زیرا آرامنه از گروه مردمان هند و اروپائی یا عقبده بعضی ایرانی اند ، که بعد از اوایل قرن ششم ق.م ب ارمنستان کنونی آمده اند . موافق

۱ - Nari.

۲ - Urarda.

۳ - Mitni.

۴ - Alarode

کتاب چهارم - دوره پارتی - یا عکس العمل سیاسی

عقیدهٔ علماء کمونی تاریخ ، آرامنه جلتی هستند آریانی نژاد به منی اهم یعنی هندو اروپائی (بعضی هم گویند آریائی ایرانی) ، که از راه بوسفور تراکیه (بونغاز اسلامبول) از اروپا با آسیای صغیر گذشته اند . اینها مدتی با فرنگی ها در آسیای صغیر میزبستند و با آنها هم آمده بودند . بعد باهیت ها آمیزش و اختلاط یافتند و بعض آثار هیتی در آنها باقی ماند ، از جمله تصویر میخندند ، که هایاک یعنی اسمی ، که آرامنه خود را بدان مینامند ، از آثار هیتی است . در اوایل قرن ششم ق . م آرامنه از کپادوکیه به طرف مملکت آرات ، یا چناز ، در کتیبه های آسوری ذکر شده ، به اوراردو رفتند و دوات وان با آرات را منقرض ساختند ، بر مردمان بومی ، یعنی آلا و دهاها استیلانفتند . این مملکت برقرار شدند . در اشار کشی هرویح شاز شاه ماد ، چنگ آمدند ، ادس از صالح او با آبات پادشاه لیدی ، ارمنستان جزء دوات ماد اردبد (صفحات ۱۹۷ - ۱۹۹ این تالیف) و بعد در زمان توروش ارد ، که جز دوات هخامنشی شد ، دواتش آتال در آتال های استون در بخش جوم ، در ادس ، شهر ارمنستان ، آرمینا ، در آن ادس از ممالک جز - دوات خود داشتند ، در ادس مملکت شاه ارد ، چناز ، صفحات ۵۲۲ ، ۵۳۳ گذشت ، ارمنستان ادس از ممالک ارد ، در ارد ، در ارد ، چنازهای عدید تابع شد . بعد از این شهرس ، یکبار دواتش ارد ، از راه ارد دوات هخامنشی پیام آوردند ، آنها با چنان راه برداشتند ، و هوق حاجب اشار مفرستند . بنا بر این باید داشت ، آرامنه ، دوات هخامنشی ، ادسی بودند ، زیرا حتی در هواردی ، که بواسطهٔ رحمت مرار (مثلاً در زمین اردش درم) ابالات عربی ایران در آسیای صغیر و قیرس در مصر اسماعیل ، خطابی نشان میدادند ، ارمنستان ساکن بود . جهت معاوضه است آرامنه از حدت برادو اخلاقی و عادات تفاوت های اساسی با ایرانیان نداشتند ، اما راس جبهتی برای انفکال وجود نداشت .

احوال ارمنستان چنان بود ، تا اسکندر به آسیا آمد ، ولی ارمنستان رفت .

نست تاریخ اشك نهم - مهر داد دوم

بعد از اسکندر جانشینان او ارمنستان را جزء امپراطوری اسکندر میدانستند . پس از آن وقتیکه دولت اسکندر رسماً تقسیم شد ، ارمنستان بسهم سلکوس اول نیکاتور افتاد و در اینجا ولاتی از جانب سلوکی ها حکومت کردند . این احوال یابید ، تا اینکه آن تیوخوس سوم با رومیها در افتاد و درها گنزیا شکست خورد . در این وقت آرامنه از موقع استفاده کرده مستقل شد ، دو نفر از ولات ارمنستان - آرتاکیاس (آرتاشس) و زاریادیس نامان ارمنستان را بین خودشان تقسیم کردند و ارمنستان بزرگ بسهم آرتاکیاس افتاد (۲۲۳ - ۱۹۰ ق . م) . حدود ارمنستان بزرگ در آن زمان این بود : از طرف شمال پنت ، که ذکرش بالاتر گذشت و کلخید (لارستان قرون بعد) و ابری^۲ (گرجستان) و آلبانی (آرانی) . از سمت مشرق ماد و کوههای آندلیجان . از طرف جنوب : آسور قدیم (موصل کنونی) . از سمت مغرب فرات ، که ارمنستان بزرگ را از ارمنستان کوچک جدا میکرد بعد ، از نوشته های آپیدان (کتاب سوربه ، صفحه ۱۱۷) چنین استنباط میشود ، که در سلطنت آن تیوخوس چهارم ایپی فان سلوکیها برای برگرداندن ارمنستان با آرامنه جنگیده اند و این مملکت دو باره بتابعیت آنها درآمده (۱۶۵ ق . م) .

پس از آن ارمنستان در این حال بماند ، تا مهر داد اول اشکانی ابالات غری ایران ، یعنی ماد و خوزستان و بابل را ، از دولت سلوکی انتزاع کرد . در این وقت ارمنستان هم بر دولت سلوکی شوریده جدا گردید . در این زمان موافق منابع ارمنی شاهزاده ای واکارشاک نا وال آرشک نام با حمایت مهر داد در تخت ارمنستان نشست و هر چند در زیر نفوذ شاه نارت بود ، با وجود این اجازه داشت مستقلاً ارمنستان را اداره کند (صفحات ۹۴ - ۹۶ این تألیف رجوع شود) . گویند ، که او ۲۲ سال سلطنت کرد و در این زمان حدود ارمنستان از کوههای قفقاز تا نصیبین امتداد مییافت (موسی خورن ، تاریخ ارمنستان ، کتاب ۲ ، بند ۳) .

۱ - Magnesia

۲ - Iberie

کتاب چهارم - دوره یازم ، یا عکس العمل سیاسی

بعد از او پسرش آرداشس بتخت نشست و ظن قوی می رود ، او همان کسی است ، که
ژوستن ، چنانکه پائین تر بیاید ، او را از نو آدیس توس^۱ مینامد و معاصر مهرداد
دوم (بزرگ) بود .

مهرداد بزرگ
چندی بود احوال ارمنستان ، و قبیله مهر داد دوم^۲ اصابت
خود را متوجه این معاملات داشت ، پادشاه آن ، از شرحیده
و ارمنستان بالاتر گفته شد ، معلوم است ، ~~که~~ اشکانی و از افراسی

مهرداد بوده زیرا موافق روایتی که موسی خورن از مار آپاس گانی نقل میکند ، و آل
ارشک برادر شاه اشکانی ایران بود (صفحه ۹۲ - ۹۵ این تألیف) . از گفتار
این جنگ اطلاعی نداریم ، زیرا ژوستن در این باب ، کلمه ای نگوید ،
۱) مهرداد که از نو آدیس ، پادشاه ارمنستان همان کرد (کتاب ۲ ، بند ۳) ،
ولی سترابون گوید (کتاب ۱۱ ، فصل ۲ ، بند ۱۵) ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ ، پادشاه
ارمنستان ، ولی از آنجا که این پادشاهان ، در زمان مهرداد دوم ،
از این سلسله بودند ، پس از آنکه از او آدیس مینامد ، پس از آنکه
از دولت او ، کلمه ای نگوید ، پس از آنکه از او آدیس مینامد ، پس از آنکه
پس از آنکه از او آدیس مینامد ، پس از آنکه از او آدیس مینامد ، پس از آنکه
سزاران میزند ، پس از آنکه از او آدیس مینامد ، پس از آنکه از او آدیس مینامد ،
یعنی برنگ کاره ، پس از آنکه از او آدیس مینامد ، پس از آنکه از او آدیس مینامد ،
در آن است ۵۵ ، پس از آنکه از او آدیس مینامد ، پس از آنکه از او آدیس مینامد ،
(راولین سن اسمعیل ذوات برآورد مشهور ، - ۱۳۱) ، پس از آنکه از او آدیس مینامد ،
گوید ، پس از آنکه از او آدیس مینامد ، پس از آنکه از او آدیس مینامد ،
بود ، پس از آنکه از او آدیس مینامد ، پس از آنکه از او آدیس مینامد ،
نخستین از بیاط
ارنادا
مهرداد دوم خواهد بود ، مسائل مشالان ، پس از آنکه از او آدیس مینامد ،
ایران با روم

^۱ Stroud III.

قسمت تاریخی، اشک سوم - مهر داد دوت

و جمهوری روم در آسنای صغیر و ارمنستان پیش آمده، هر دو دولت دست یگانگی
 یکدیگر داده منافعیشان را حفظ کنند، ولی داری نمیگذرد، که این روابط دوستانه
 به عارضه و جنگ و ستیز مبتدل میگردد، دوات یارت در مدتی سه قرن با فاصله‌هایی،
 که گاهی از پنجاه سال هم تجاوز میکرد، با دولت روم دست و گریبان میشود و در
 نتیجه، اگر دولت یارت در کنار فرات منوقف میگردد، دوات روم هم، که در
 همد جا فاتح است، حدی برای جهانگیرهای خوده سابد، چنانکه رومیها اعتراف
 میکنند، که دولت یارت حریف برزور آنها است و بهترین قیاسه روم غفده
 دارند، که از فرات، نباید تجاوز کنند. شرح این وقایع باین ترتیب است. حال
 صحاح از ارباطی است، که در دفعه اولی ایران تاریخی ناره می‌آید.
 دولت روم بعد از فتح ماگنرا (۱۹۰ ق. م) یعنی جنگی، که تا آن بوحوس
 سوم سلوکی کرد، بخواست بکوجب زمین در سور، با آسنای صغیر داشته باشد.
 و سایر این عرامتی از نانشاه مرزور گرفت، جهت این بود، که رومیها نظر
 سیاست عمومی و اوضاع آن زمان نمیخواستند در آسنای یونانی دخالتی داشته
 مشکلاتی برای خودتدارک کنند، ولی پس از آنکه مقدونیه و یونان مطیع گردیدند
 (۱۶۸ ق. م) قرطاجنه از بای در آمد و دولت سلوکی در انحطاط افتاد
 (۱۵۸-۱۵۶ ق. م) اوضاع بکلی تغییر کرد و دوات روم حواس دولت آسنایی
 بار گردد. در ابتداء سبیس رومیها از دوات یرکام شروع کردند و در نتیجه
 آتالوس سوم، چنانکه بالاتر گذشت، در وصیت نامه ای بممالک خود را بر روم
 را گذارد و هر قدر آریستونکوس برادر آتالوس صحت این وصیت نامه را
 تکذیب کرد، نتیجه نگرفت، تا آنکه بمقام سنیرد برآمد و در این احوال از جهت
 همراهی مهر داد ششم بنت بارومنها، شکست خورد و رومیها فریخته را مهر داد
 بنت در ازای همراهی او داده، باقی ممالک یرکام را جزء دولت روم دانستند
 (تروست، کتاب ۳۶، اند ۲ - کتاب ۳۷، اند ۱). از این زمان دوات روم
 در آسنای صغیر دارای انتهی شد و با دخالتش در روابط دول آسنای صغیر،

کتاب چهارم «توریه یونانی» یا «کس السین» سیاسی

بیکدیگر، مقام خود را محکم کردند. در اینوقت هنوز رومیان بطریق دولت روم با دولت پارت نبود، زیرا بین این دولت مستملکات سوزیه سلوکی و نیز کاپادوکیه و ارمنستان واقع شده بودند، ولی بسط دولت روم از جانب مغرب و توسعه دولت پارت از طرف مشرق هر دو را بیکدیگر نزدیکتر میکرد و از این نزدیکی دریادی امر اشتراک منافع حاصل میشد، زیرا دولت پنت نیرومند میگشت و ممالکی را بمستملکات خود میافزود. از جمله، چنانکه بالاتر در باب دولت پنت ذکر شد، این دولت نفوذ و استیلای خود را در ارمنستان کوچک برقرار کرد، تلخید و سواحل شرقی دریای سیاه و یخرسونس نوزید (یا دولت یوسنور) و صفحات شمالی را تا رود دنیستر بتصرف خود در آورد (ژوستین، کتاب ۳۷، بند ۳ - استرابون، کتاب ۷، فصل ۵، بند ۳). بعد دولت پنت این توسعه زیاد را که، نکرده نصف بافلا گوئیته را از ییکو مد پادشاه پارتی بقیه گرفته، کالائیه را نیز تصرف کرد و خواست کاپادوکیه را در تحت نفوذ در آورد. در اقدام اخیر، بیکران پادشاه ارمنستان باو کمک میکرد، زیرا مهر دادشتم پنت کلمه پاتر دختر خود را باو داده بود (آپ بیان، مهر داد، صفحه ۱۸۰). پلوتارک او را اوس، بند ۵، زیر سن ۳۸، بند ۳). اگرچه درات روم در این زمان هنوز بمقام انستیا بود، اما دولت پنت بچنگد، با وجود این میخواست کارهای مهر داد، پنت را در کاپادوکیه عقیم گذارد، امینی، اوزی کند، آری بر زن پادشاه سابق کاپادوکیه (۳) انخت بر گردد و کردیوس را، که مهر دادشتم و تیمران بر تخت کاپادوکیه بنیاد، و در تخت محروم گرداند. در این احوال دولت پارت و روم منافع مشترک داشتند، زیرا هر دو از اقدامات بیکران پادشاه ارمنستان به همراهی او، در باب پنت کارائی بودند و مهر داد بر رک شاه پارت مخصوصا از تیمران سخت، کلمه ساد، بود، چید او، چنانکه بالاتر گذشت، سابقا گروگان ارمنیه در نزد او بود، اجساد، مهر داد اشکایی به جای پدر بتخت ارمنستان نشسته بود، و این مس از اینها، نبود، بر تخت پدر دید، ولایاتیرا، که بر حسب معاهده مهر داد داده بود، پس گرفت و صفحاتی

تسبت تاریخی اشک نهم - مهر داد دوم

را، که جزء دولت پارت می‌شناختند، غارت کرد (سترابون، کتاب ۱۱، فصل ۱۴، بند ۱۵ - ژوستین، کتاب ۲۸، بند ۳). سترابون گوید، که این صفحات در نزدیکی نینوا و آریدل واقع بود. بنا بر این وقتیکه مهر داد دوم پارت شنید، که سولا از طرف سنای روم باسیای صغیر بسفارت می‌آید، نام‌نامه کاپادوکیه را تسویه کند، سفیری آربازوس نام نزد وی فرستاد، تا پیشنهاد کند، که بلشپیمان تعرضی و دفاعی بین دولتین بسته شود. سولا از پذیرفتن چنین پیشنهادی شانه خالی کرد و باین غدر، که چنین اختیاراتی از طرف سنای روم ندارد، مسئله را مسکوت گذارد، ولی روابط دوستانه ای بین دولتین برقرار گردید.

قابل ذکر است، که چون آرباز سفیر مهر داد بایران برگشت و این شاه دانست، که سولا سفیر روم مقام محترم را بین پادشاه کاپادوکیه و سفیر ایران اشغال میکرده، از سفیرش سلب حیات کرد، که چرا مقام دولت پارت را حفظ نکرده (پلوتارک، کتاب سولا، بند ۶).

بعد تیگران بر تعرضات خود نسبت پارت افزود (پلوتارک، لوکولوس، بند ۱۴) و کردوین (کردستان) را، که دولت تحت‌الحمایه پارت بود، از آن انتزاع کرد، ولی کیفیات این جنگ را نمیدانیم، حتی معلوم نیست، که این واقعه در سلطنت مهر داد بزرگ رویداده یا بعد از او. چون ژوستین مهر داد دوم را با مهر داد سوم مخلوط کرده، حل مسئله مشکلتر گردیده. محققین سلطنت مهر داد دوم را بین ۱۲۴ و ۷۶ ق. م میدانند. بنا بر این سلطنت او ۴۸ سال دوام یافته.

مهر داد دوم یکی از شاهان بزرگ پارت بود و هر چند در مقابل تیگران بهره‌مندی نداشت، ولی شکستی، که به سکاها در مشرق ایران داد، خیلی مهم بود، زیرا خطر مردمان شمالی را از آسیای غربی زد کرد. بنا بر این او را یکی از شاهان بزرگ ایران باید دانست.

کتاب چهارم . دوره پارسی ، یا عکس العمل سیاسی

مبحث دوم . اشک دهم - سنتروک

بعد از مهر داد بزرگ تاریخ پارت روشن نیست و چنین نظر می آید که بعد از
 مهر داد تا زمانی ، که 'اُرد' بتخت نشسته ، عده شاهان پارت منحصر بسه نفر بوده ،
 زیرا خلاصه کمنده کتاب تروگ یومیه در کتاب ۳ : نوشته بعد از مهر داد
 شاهان زیادی بوده اند ، تا اینکه سلطنت به 'اُرد' رسیده و معلوم است ، که عبارت
 ' شاهان زیاد ' فقط بسه نفر ، یعنی سنروک فرهاد سوره و مهر داد سوم اطلاق
 نمیشود و باید اشخاصی دیگر هم سلطنت کرده باشند . اوسبان (اوکیان) گوید ،
 که شخصی ماناس تیراس ، بتخت سلطنت پارت نشست و در سن ۹۶ سالگی درگذشت ،
 از این روایت و از گفته بلوتارک (در کتاب اوگولوس بند ۳۶) چنین نظر
 میدید ، که بعد از مهر داد هزارهائی در میان چند شهر متمدن سلطنت کرده اند
 در مجلس متمدن آرا ، انتخاب کنندگان تثبیت یافته و در نتیجه ایجاد افراطیون
 را این افراط داشته اند . هر حال مستند ، روشن نیست ، چه گفته شود حدسی
 خواهد بود ، که ممکن است بحقیقت نزدیک باشد . دور از آن کتب نمید
 (تاریخ ایران الخ ، صفحه ۸۱) نقل کرده اند ، که بعد از مهر داد ، در آن
 تخت نشسته و او را اردوان دوم خوانده . در باب ماناس تیراس صاحب ،
 حدس زدند ، که این اسم تصحیف منوچهر است (در ' آلبچان ' ص ۱۰۶)
 طبع طهران ، سند ۱۳۰۹ هجری) . این حدس ، بدست جمع باشد ، را (این) علامت
 تعریف است ، که در آخر اکثر اسامی یونانی داده میشود ، دیگر ، چون یونانیها
 ، همیشه در الف باشان حرف (چ) نداشتند ، مجبور شدند آنرا (ت) یا حرفی دیگر
 کنند و نیز محقق است ، که اسمی خارجی ، از حدس ،
 اسم سنتروک را نویسندگان عهد قدیم یونان ، در کتاب تروگ (۱۰۵)

سین تروکس^۲ (آب بیان مهر داد ، صفحه ۲۲) و فی اماره ، برین سلسله یونانی

۱ - Mandana

۲ - Sinatrokes

۳ - Phiegon

۴ - Sinatrokes

قسمت تاریخی اشک دهم . سنرک



(۱۴۴) - سکه اشک دهم (سنرک)

سان "تروی" کس^۱ است . نسب او محققاً معلوم نیست ، ولی ظن قوی این است ، که برادر اشک ششم مهر داد اول و اشک هفتم فرهاد دوم بوده (یوستی ، نامه های ایرانی ، صفحه ۱۲۳) .

گمان میکنند ، که دره وقع شکست بارتیهها از سکاها ، ابن شخصی اسپرگشته و مدتهب در

اسارت مانده و بعد بهمراهی طایفه ای از سکاها موسوم به سا لورا^۲ که (لوکیان) یا سا کورالی^۳ (سترابون) بر تخت نشستند . سا کورالی جمع سا کورال است و سترابون سکاها را چنین مینامد . بهر حال او این طایفه را با طخاریها و آسیانیها اسم میدهد .

وقتی که سنرک تخت شست بر مرد ۱۰ ساله و ناتوان بود و بارت از جهت مذاذعات درونی در مقابل تیگران ولایاتی را از دست داده بود . این دو ولایت را "گردون و آدیابن مینامیدند . اوئی بقسمت شمالی کردستان اطلاق میشد ، دومی به آسور قدیم .

در باب آذربایجان یا (ماید آترپاتین) هم ظن قوی است ، که در این زمان جزء ممالک یارت نبوده (سترابون ، کتاب ۱۱ ، فصل ۱۴ ، بند ۱۶ - پلوتارک ، لوکولوس ، بند ۲۱-۲۶) . باید در نظر داشت ، که در این زمان جنگ مهر داد ششم بنیت بارومیها شروع شده بود ، هنوز رومیها بمتدیجه قطعی نرسیده بودند و تیگران پادشاه ارمنستان داماد و متحد مهر داد ششم بود . از این جهت و نیز از جهت لباقت و زرنگی تیگران همواره بر نیروی ارمنستان میافزوده و این مملکت توسعه مییافت ، چنانکه بعد از شکست آرتانسی^۴ پادشاه سورقن (ارمنستان کوچک) تیگران این ارمنستان را هم دارمنستان بزرگ ضمیمه کرد و "گردون و نیز آدیابن را ، که در جریان وسعای دجله و تازاب مغلی امتداد مییافت ، تصرف

۱ - Satrioikos.

۲ - Sacauracae.

۳ - Sacaurali.

۴ - Artanes.

آورد. آذربایجان هم، که از زمان اسکندر هر خانواده آنرا و پلنگها بود و،
 بالای گذشت، در اوایل قرن سوم ق. م استقلال یافت، در این اوان جزء دولت
 تیگران گردید. بعد، چنانکه در تاریخ سلوکیه گفته شد، او از منازعات درونی
 سلوکیها استفاده کرده گیلکیه و سوریه و فینیقیه را تصرف کرد و حتی بر تخت
 سلوکی نشست (۸۲-۶۹ ق. م). این معنی از نوشته‌های آپ بیان (کتاب سوریه
 صفحه ۱۳۳) و پلوتارک (کتاب لوکولوس، بند ۱۵) و ژوستین (کتاب ۴،
 بند ۱) روشن است. در حدود هشتاد قبل از میلاد تیگران خواست شهری بنا
 کند و قلعه‌ای بنا کرد، که موسوم به تیگران، تارت، یعنی قلعه تیگران گردید.
 این قلعه از حیث استحکام، قلاع محکم آسوریها را باخاطرها متاورد. آپ بیان
 گوید، که بلندی دیوارهای آن ۷۵ م ارتفاع داشت و موافق نوشته‌های گزنفون
 قلاع آسوری از ۱۰۰ تا ۱۵۰ م ارتفاع داشته (کتاب عقب شبانی، فصل ۳).
 این شهر با چنین قلعه‌ای متین در آن زمان، ناشده بود و دیوات پارت را تهدید
 میکرد. از اینجا میتوان استنباط کرد، که تیگران، تسخیر ممالکی، که بالا
 ذکر شد، قانع نبوده و میخواسته، بسایر قطعات ایران دست اندازد. این نهد بدین
 از این معنی استنباط میشود که تیگران خود، شاهنشاه ممالک (یعنی شاهان
 ایران) میخواهد و حال آنکه میتوان شاهنشاهی بعد از هخامنشیها، شاهان پارت
 اختصاص داشت (پلوتارک، کتاب لوکولوس، بند ۲۱).

با در نظر گرفتن تمامی این احوال، جای حیرت نیست، که تیگران در جنگهای
 مهرداد ششم، بنت با رومیها، سنترول، بجز طرف است، کدی، مهرداد یا تیگران
 متحد وی نمیند، و حال آنکه بقول آپ بیان (مهرداد، صفحه ۱۶) یکی از
 شاهان پارت قبل از سنترول، متحد مهرداد ششم بنت بود. این امر، کردن مهرداد
 و تیگران مساوی بود با اینکه رومیها، مهر داد، متحد او را در این احوال را دولت پارت در
 صلاح خود نمیدید، چه جای تردید نبود، که مهرداد بنت در صورت پیرومانی از

۱ - Tigranocerte (تارت زبان ارمنی همان کرد، رسی است.)

هست تاریخی ، آشنگ دهیم - سنزروک

نیگران حمایت خواهد کرد و تیگران هم میخواست ایالاتی جدید از دولت پارت بدست آرد ، از طرف دیگر پارت نه میخواست برومیها هم کمک کند ، زیرا ، چنانکه پلوتارک گوید و نیز ژوستین (کتاب ۳۸ ، بند ۲ - ۷) تمام پادشاهان آسیا از آمدن رومی ها باین نگران بودند و میترسیدند ، که دوام دولت مزبور در این نگران پس از دوام مقدونیّه باشد ، و حال آنکه نازد دست دولت مقدونیّه وسلوکی را گوناگون کرده بودند ، بنابراین ، حیثیت این پادشاهان بر صد رومی ها بود ، بخصوص از وقایده آنها از گهی سن مهر داد ششم استفاده کرده فریگیّه را از پنت ربودند و دیگر سنزروک ، که میدید ، مهر داد پادشاه پنت با نیروئی ، که دارد و بنا بر کارکات خود در جنگ اولس بارومی ها (۸۸ - ۸۷ ق . م) از عهد آبهار نیامده ، میترسید ، گمانی برومی ها کند ، زیرا تردید نداشت ، که در صورت بهره مندی قطعی رومی ها بطرف مشرق پیش رفتند ، با خود دولت پارت طرف خواهند شد ، سنزروک در سنه ۸۴ ق . م باین عقیده بود ، که بطرف ماند و وقایده مهر داد پنت در ۷۲ ق . م کمک او را در خواست کرد ، جواب رد شنید ، برومیها هم وعده ای نداد ، ولی ، هر روز صفحات جنگ بحدود ایران نزد ~~کنک~~ کنک و حفظ بطرفی مشال کردند ، در این وقت سنزروک وعده هائی بطرفین میداد ، وای خیال نداشت راجع ، به هیچکدام وعده های خود را انجام دهد ، یعنی ماطالده امرار وقت میکرد (آبسان - مهر داد صفحه ۲۳۰) ، اگر چه ، مم^ن او بد (قطعه ۵۸ ، بند ۲) ، که فرهاد وعده هائی بطرفین میداد ، وای از منابع دیگر معلوم است ، که در باب شاه پارت او اشتباه کرده و آن شاه پارت ، که وعده هائی به مهر داد پنت و او کولوس میداد ، سنزروک بوده نه فرهاد . از نوشته های پلوتارک استنباط میشود ، که این رفتار سنزروک بقدری بالاخره باعث نگذر او کولوس سردار رومی شده ، که او میخواست جنگ را با مهر داد ششم پنت و تیگران پادشاه ارمنستان موقوف داشته ، پارت حمله کند (او کولوس ، بند ۳۰) و نیز معلوم است ، که سردار رومی با این مقصود به نصیبین حمله و آنرا محاصره کرد ، وای ایرانیها نافر شدند و محاصره بطول انجامید و چون مهر داد پنت

کتاب چهارم - دوره پارسی با عکس العمل سیاسی

قوت یافت و بر زمینها از گرفتن شهر مایوس و بطرف شمال متوجه گردیدند. پیش از آن دولت یارت توانست بازسازی چند بیطرفی خود را حفظ کند. در خلال این احوال سنزوک پیر در گذشت و بجای او پسرش فرهاد سوم تخت نشست. سلطنت سنزوک را محققین از ۷۶ تا ۶۷ ق. میدانند (یوستی، نامه‌های ایرانی، صفحه ۴۱۲). ولی چنانکه بالا تر گفته شد، کان قوی این است؛ که بعد از مهر داد دوم بزرگ، او بلافاصله تخت نشست و بشمار این سنین سلطنتش باشد چند سالی کمتر باشد یا مهر داد بزرگ زودتر از ۷۶ ق. در گذشت است. در باره این شاه باید گفت، که بعد از شاهانی مانند مهر داد بزرگ و فرهاد دوم و مهر داد بزرگ، دولت یارت در زمان این شاه پیری سابق را ندارد. جهت این احوال را بواسطه فقدان مدارک نمیتوان درست تشخیص داد؛ آیا از منازعات درونی بعد از مهر داد بزرگ این حال رویداد، یا در مقابل اتحاد دو پادشاه قوی مانند تیگران ارمنی و مهر داد ششم پنت، دولت یارت نمیتوانست سیاست تعزیری خود را نسبت به مسایران انجام دهد و یا بالاخره پیری سنزوک باعث این وضع گردید. شاید تمامی این جهات دست بهم داده و موقتا دولت یارت را مانع از تعدد گردید. اینکه سهل است دولت یارت در این زمان دو ولایت خود، یعنی کرمان و آذربایجان را از دست داد.

قبل از اینکه از این مبحث بگذریم، مقتضی است برای نمودن احوال روحیه مهر داد ششم پنت، که در این اوان میخواست با دولت قوی پنجه جهانی، یعنی روم، دست و گریبان گردد، کلمه ای چند بگوئیم؛ زیرا اگر چه مستقیماً ایران مربوط نیست، ولی بطور کلی حیثیات اهالی آسیای صغیر را عیناً باید و این نامه در بیطرف مانند سنزوک مؤثر بوده.

ژوستین گوید (کتاب ۳۸، بند ۲): "مهر داد سرمازانش را مخاطب داشته چنین میگفت: باید فکر کرده جنگ یا صلح را با روم اختیار کنیم، ولی هر کسی بما حمله کند، باید پافشاریم، این اصلی است، که در آن باب تردیدی نمیتوان

نسبت تاریخی به اشک درم به ستروک
 داشت مگر اینکه از فتح مابوس باشیم هر کس شمشیر خود را بر خنجر و اهریمن
 بکار میبرد تا اگر زندگانش را نجات ندهد لا اقل انتقام مرگ خود را بکشد
 و قتی که کینه‌ها بجدال خانمه یافت دیگر بوقوع آن نیست که فکر نکنیم که
 آیا صلاح میسر است یا نه. در اینوقت باید فکر کرد و یافت که امیدها و وسایل
 اعتماد جنگ در چیست. اما من از بهره‌مندی خودمان مطمئن هستم ولی بشرط
 اینکه دارای جرئت باشیم شما بقدر من میدانید که رومی‌هایی که در سنی‌تی شده
 آگوی ابوس و در کاپادوکیه مالی نوس را شکست دادند شیر مغلوب نیستند. اگر
 در میان شما کسانی باشند که از تجربیات خودشان کمتر متأثر میشوند تا از
 آزمایشهای دیگران باید در نظر گیرند که آیا ابوس پادشاه ابر فقط با اینجهز از نفر
 مقدونی در سه جدال رومیها را مغلوب ساخت. آیا نمیگویند هانی‌تی در
 مدت ۱۶ سال در ایتالیا فاتح بشمار می‌آمد و اگر متوقف نگشت نه از نیروی رومی‌ها
 بود بل از رقابت و حسد درونی مردان قرطاجنه. مردمان گالی که آنطرف
 آلپ سکنی دارند داخل ایتالیا گردیده در آنجا شهرهای عمده و نیرومند را
 تصاحب کردند. مقدار اراضی که گالی‌ها در ایتالیا بدست آوردند بیش از
 زمین‌هایی بود که در آسیا تصرف کردند و حال آنکه میگفتند آسیا مدافعی نداشت.
 رومی‌هایی که از گالیها نه فقط شکست خورده بل شهرشان را از دست
 داده بودند فقط تپه‌ای برای پناهگاه خود داشتند و آنها این دشمن مهیب را باطلا
 از خود دور کردند نه با آهن... (سپس مهربان از وقایع بعد ایتالیا و کارهای
 رومیها صحبت میدارد ولی چون برای مقصود ما اهمیت ندارد میگذریم).
 بعد مهربان گوید: اما نژاد خود را که از طرف پدر به کوروش و داریوش
 بنیان دولت پارس و از طرف مادر به اسکندر بزرگ و سلوکوس نیکاتور مؤسس
 دولت مقدونی (یعنی سلوکی) میرسد آیا میتوانم با نژاد این دسته درهم و برهم
 خارجیها مقایسه کنم و اگر ملت را با رومیها بسنجم می‌بینم که نه فقط با آنها

کتاب نجوم بیرون رومی یا نگر الملک سیاسی

سایه است. در هر جنگل خود مقبره‌ها و باغچه‌ها و حلقه‌ها در اطرافت من اند،
 هیچکدام یکدیگر هم مطلع خارجی نشده‌اند. هیچکدام تبعه‌شاهی نبوده‌اند که
 ز خودش بیرون نیامده باشد. اگر با فلاکتیته، کاپادوکیته یا پنت و بی‌تی تیه و با
 رمنستان بالا و پائین را در نظر گیرید، خواهید دید که نه اسکندر توانست خلی
 اینها و از د آورد. نه هیچکدام از جانشینان او، اما سکاها، دو پادشاهی که قبل از
 آن بودند، یعنی داریوش و فیلیپ، خواستند داخل مملکت آنها بشوند و باز حجت
 زیاد توانستند. از آنجا بیرون روند و چنین مردمی امروز در مقابل رومیها قوی‌ترین
 کمک من اند. من جنگهای پنت را با رومی بیشتر و اعتمادی کمتر شروع کردم.
 زیرا جوان و نسبت با سلاحه بیگانه بودم (مقتود جنگهایی است که در شمال فریمد
 و جنوب روسیه کنونی کرد و با عدّه بالتسبد کمی شکستی بزرگ با لشکر کمیرالعدّه
 سکاها و سارماتها داد.)

با صرف نظر از این نکته، سکاها علاوه بر شجاعت و خوبی اسلحه‌شان، در
 حمایت بیابانهای کم یزرع وسیع و سختی آب و هوایشان بودند. این اوضاع و
 احوال باعث جنگی سخت و خطرناک برای دشمنانشان می‌گشت و در میان این همه
 خطرات امیدی برای بدست آوردن غنائمی نبود. زیرا از مردمانی صحراگردانه
 نقره دارند و نه طلا، چه امیدی میتوان داشت؟

چنین بود احوال سکاها و ای جنگی که امروز در پیش داریم، بالبی شرایط و
 احوالی دیگر دارد. هر صفحهای که در نظر گیرید، از حیث اعتدال آب و هوا،
 حاصلخیزی زمینها و عدّه شهرهایش، از آسیایست تراست. هر روز جنگ تقریباً
 در تعیّنات خواهد گذشت. نه در جنگ و جدال، یات سفر جنگی آسان تر از
 دیگری خواهد بود و مقدار غنائمش از سهولت جنگ هم بیشتر. آیا نشاید این
 چه صحبتها از ثروت آقال (پادشاه پرکام) و وفور نعم بونتید و آیدند میکنند؟ همه
 این ثرونها بی جنگ از آن ما خواهد بود. آسا با کمال بیطاعتی مرا میطلبند،
 زیرا ظلم تحصیلداران روم - حرس و طمع بر دقتسولهای آن، بی عدالتی قضاتش

- Praeconsul، والی رومی در ایالات

نست نازین . اشك یازدهم - فرهاد سوم

مردم را از اسم روم متفر داشته . برای شما کافی است ، که از وثقال من بیایید
و فکر کنید ، که اشکری نیرومند با سرداری ، که بنی کیمک حتی یک نفر سر باز
کاپادوکیه را پس از کشتن پادشاهش باطاعت در آورد و اول شخصی بود که پشت و سگالیه
را مستخر داشت ، چه کارها تواند کرد . اما راجع به جوان مرزی و عدالت من بشهادت
سر بازانم ، که این هر دو صفت مرا آزه و درم اند ، استناد میکنم . بندگاریهای جوان مرزی
و عدالتها در ممالکی خواهند یافت ، که بیگانه بودند و بممالک آنها کان من افزودند ،
از تمامی پادشاهان من بیگانه شخصی بوده ، که نهخید و پافلا کونیه و بوسنور را
در ازاء خوبیهایم بدست آورده .

چنین است لعلقی ، که موافق روایت ژوستین مهر داد ششم پشت خطیب
سر بازان برای تشجیع و تحریص آنها جنگ کرده . این نطق را در اینجا
گنجشایدیم تا روشن باشد ، که چرا سنتروک مقام بیطرفی را اختیار کرد . او
میدید ، که اهالی آسیای صغیر از روم متفرند و باطن طرفدار پادشاهی ، که روم
را بمبارزه میطلبد و نمیخواست با چنین کسی در افتد . از شرف دیگر در مقابل
سیاست تعرضی تیگران پادشاه ارمنستان در صلاح خود هم نمیدید ، که به مهر داد
کمک کند .

مبحث سوّم ، اشك یازدهم - فرهاد سوم

پس از فوت سنتروک پسرش فرهاد بتخت نشست . او در ابتداء مانند پدرش
میدخواست در جنگهای مهر داد ششم پشت با رومیها بیطرف بماند ولی وقتیکه پومپه
سردار نامی روم با سیاهی صغیر آمد ، جدالیهای ساند ۶۶ ق.م شروع گردید و هر یک
از طرفین باؤ در صدد بر آمد ، که دولت پارت را بخلاف خود جلب کند و هر کدام سعی
بدر بار فرهاد گسیل داشت ، این دفعه فرهاد بخلاف درم رفت ، زیرا پومپه بار و عدله
داد ، که در ازای همراهی در ولایاتی را ، که تیگران از دولت پارت گرفته بود ،

کتاب چهارم دوره ارنی - یا عکس العمل سیاسی

ه مرهاد برگرداند از نوشته های دیوکاسیوس چنین برمیآید که مفاد پشنهاد

ومیه و مهر داد به مرهاد یکی بوده ، بنا بر این باید استنتاج کرد ، که مهر داد هم

برگردانیدن دو ولایت مرور را شرط دخول او جنگ به همراهی خود قرار داده

مانند آنچه چه شده ، که مرهاد طرفدار بومیها گشته ، اگر چند سر بومی در نوشته های

و نسینگان قدیم نسبت ، ولی از جریان واقع میتوان حدس برد ، که جهت آن

بر روی روم به مهر داد بوده ، زیرا او را با بیخ معاویه است ، از چوبی سردا آن روی

باید او توانی و دیگران ، که پس از او آمدند ، به آمدن او به

بهداد مهر داد ، آنگاه ، پس از او آمدند ، اما چون او به آمدن او به

و دامی از او بود ، و چنان ، که با مهر داد آمد ، معاویه ، که از او به

برچشم گذاشتن خواهد ، اما معاویه ، که از او به آمدن او به

خارج نمیداد ، با طریقه ، که از او به آمدن او به آمدن او به

باید معاویه ، که از او به آمدن او به آمدن او به آمدن او به

در معاویه ، که از او به آمدن او به آمدن او به آمدن او به

باید معاویه ، که از او به آمدن او به آمدن او به آمدن او به

باید معاویه ، که از او به آمدن او به آمدن او به آمدن او به

باید معاویه ، که از او به آمدن او به آمدن او به آمدن او به

باید معاویه ، که از او به آمدن او به آمدن او به آمدن او به

باید معاویه ، که از او به آمدن او به آمدن او به آمدن او به

باید معاویه ، که از او به آمدن او به آمدن او به آمدن او به

باید معاویه ، که از او به آمدن او به آمدن او به آمدن او به

باید معاویه ، که از او به آمدن او به آمدن او به آمدن او به

باید معاویه ، که از او به آمدن او به آمدن او به آمدن او به

باید معاویه ، که از او به آمدن او به آمدن او به آمدن او به

باید معاویه ، که از او به آمدن او به آمدن او به آمدن او به

باید معاویه ، که از او به آمدن او به آمدن او به آمدن او به

باید معاویه ، که از او به آمدن او به آمدن او به آمدن او به

باید معاویه ، که از او به آمدن او به آمدن او به آمدن او به

خشم شد. ^۱ که زبانه زد و ^۲ در روز رومی مانع گردید دست او را گرفته بخیمه اش برده و بهلوی خود نشانید. بعد باو گفت: تیگران شما بواسطه لوکولوس این ایالات خود را کم کرده اید. سوریه و فنیقیه و کلاتیه و کیلیکیه و سوفین را او از شما گرفت. من نمائی ولایاتی را، که در زمان آمدن من باین صفحات داشتید، بشمارد میکنم بشرط آنکه ۶ هزار تالان بپردازید و سوفین (ارمنستان کوچک) را هم بپسرتان میدهم. تیگران بقدری از این حرف پومپه مشعوف گردید، که وعده کرد بهر سرباز رومی نیم مین^۳ بقرصا حین منصب زبر دست ده مین بهر صاحب منصب ارشد يك تالان بدهد. اما تیگران جوان از این رفتار پومپه ناراضی گشت و بسر مین او حاضر نشده چنین گفت: « من احتیاجی بد پومپه ندارم، احتراماتی، که بمن میکند، از آن خودش باشد، من میتوانم رومیها را دیگری، که بمن واقعی بیشتر میگذارند بیدام^۴ پومپه از این جواب در خشم شده، امر کرد تیگران جوان را در زنجیر کند، تا او را برای جشن فتحش^۵ با خود بروم ببرد. پس از مدت کمی فرهاد رسولی از پومپه فرستاده تیگران را باین عنوان، که دامادش است، استرداد کرد و نیز بد پومپه پیغام داد، که فرات باید سرحد دولتین روم و پارت باشد. سردار رومی جواب داد، که تیگران جوان پسر تیگران پیر است و حق پدر نسبت بپسر بیش از حق پدر زن نسبت بپاماد است. اما راجع بسرحد دولتین، تنها عدالت میتواند معلوم دارد، که حد فتوحات من کجا باید باشد (در اینجا باید بگوئیم، که این جواب پومپه راجع بسرحد دولتین بنظر مؤلف غریب آمد، زیرا او بردباری زیاد در مقابل فرهاد نشان میداد و صلاح خود را در این نمیدانست، که بادولت پارت در افتد. بنابراین این بمقام تحقیق برآمده دیدیم که راولین سن این جواب پومپه را بااستناد همان جامی کتاب پلوتارک^۶ طور دیگر نوشته (ششمین دولت بزرگ مشرق، صفحه ۱۴۶) نویسنده مزبور گویند:

۱ - ۳۳ میلیون فرنک طلا یا ۱۶۶ میلیون ریال.

۲ - ۹۲۰۲ فرنک طلا.

۳ - ۵۶۵۷ فرنک طلا.

۴ - Triumphe.

۵. یومپه سعی داشت که نگذارد فرهاد با سر ز شهاب و چرخهای دیکنانوری با اقدامات جسورانه اش او را جنگ بکشد. بنا بر این، وقتیکه فرهاد به یومپه گفت: فرات سرحد دولین است و شما نباید باین طرف رود پا بگذارید، او جواب داد: که سرحد صحیح جایی است، که مادر آن هستیم. بنا بر این خلق قوی می رود، که عبارت یلوتارت چون گنگ بوده هر یک از مزجین، چنانکه فهمیدد ترجمه کرده، و مقصود یومپه چنین بوده، که نظر فرهاد صحیح است و فرات سرحد خواهد بود، چه در این زمان رومیها در آنطرف رود فرات بودند. غیر این جواب نقض غرض یومپه میبود، زیرا او از جنگ میخواسته است، احتراز کند. م. م.)

باید دانست، که این وقایع و تسلیم شدن تیگران وقتی روی داد، که یومپه شکستی به مهر داد ششمینت داده و او برای جمع آوری قوای جدید بخرسواس توریید (قریم) رفته بود. بعد یومپه، چنانکه بالاتر گفته شد در تعقیب او بطرف قفقازیه متوجه گشت و بامید بدست آوردن مهر داد تارود کورا تاخت و با مردم آنان جنگ کرد (اینها آریایی ایرانی بودند و در آنطرف کوه قفقاز تا در بند دریای سکنی داشتند. م.) بعد بطرف دریای سیاه رفت و باز اثری از مهر داد نیافت. در این حال تصمیم کرد بطرف دریای خزر برود ولیکن در عرض راه دید، که باید با مارها جنگ کند (شاید مقصود دشت مغان باشد، که در تابستان مارهای زیاد دارد) این بود، که برگشت. در این احوال کدورتی، که بین فرهاد و یومپه رویداده بود، شدیدتر گردید. توضیح آنکه، چون پادشاهان دست نشاندۀ ماد، پارس و خوزستان دانستند، که بین فرهاد و یومپه کدورتی است، خواستند از موقع استفاده کرده از تابعیت دولت پارت بیرون آیند. این بود، که سفرائی نزد یومپه فرستاده اظهار کردند، تمکین ما از شاهان اشکانی از راه اضطرار و ناچاری است، اگر کمکی بمان شود، با ارضدیت خواهیم کرد و اکنون از یومپه همین درخواست را داریم. فرهاد این خبر را شنید، ولی در ابتداء نهر آسینده بارسمنستان در آمد، تا به گردون حمله کند. سردار رومی آفرانیوس^۲ نامی را فرستاد، تا این

۲ - Artanius.

کتاب چهارم - دوره یارنی ، یا عکس العمل سیاسی

ولایت را حفظ کرده بآرمینستان بدهد. فرهاد تا آریلی عقب نشست و بعد شنید که فابوس^۱ سرکرده دیگر رومی مأمور است از رود دجله عبور کرده با ایران حمله کند. در این احوال او اندیشناک گردید، زیرا پادشاهان دست نشانده ممالکی که مذکور گشت با یومیه در باطن سازشی داشتند و با این حال و مطمئن بودن از پشت سر صلاح فرهاد سوّم نبود. با سردار نامی روم، که بحسن تدبیر و ذرات رأی و متانت معروف بود، در افتد. بنا بر این اقتضای موقع را چنین دانست که از در دوستی و صلح در آید. یومیه از غروریکه در این اوان داشت مأمور فرهاد را نپذیرفت و آفرانیدوس را مأمور کرد تا آنچه را که پارتیها از آرمینستان تسخیر کرده اند، پس گرفته بآرمینستان بگردانند و ضمناً چنانکه پلوتارک گفته است فرهاد را شاهنشاه بخواند (یومیه بند ۲۸)

با وجود این کمورت ها باز جنگی بین یومیه و فرهاد روی داد و آن در سال ۶۴ ق. م. و قتیله یومیه در سوریه بود. فرهاد باز بآرمینستان قشون کشید. قراول او برادر همان تیدران جوان بود که در اردوی یومیه همیشه دائمی بودند. این شخص که ساری استر نام داشت و نیز داماد فرهاد بود از آفرانیدوس میگرد. قشون ایران در ابتداء شکست خورد و آن در چند جا از یومیه شکست خورد. اینوقت تیدران پسر، چون خود را مستأصل دید، باز بدین ممالک گشت. مأموری فرستاد تا بیخامات او را با یومیه برساند. بیخامات ممالک ایران چیزیکه محقق میباشد این است که یومیه چون از در افتادن در فرهاد داشت که بی دادش از آرمینستان برود و سد نثر را فرستاد. در این وقت آنها اختلافاتشان را رفع کنند. بعد فرهاد و تیدران هانفت شدند. صلاح آنها را رومیها را این خودشان حاکم قرار دهند. چند دفعه در میان آنها در این باره با یکدیگر بود. بنا بر این خودشان در ستانه مراد اختلاف برپا کردند و در آن کردند (۶۳ ق. م.)

^۱ Fabius

قسمت تاریخی . اشک یازدهم - فرهاد سوم

روابط دربار پارت با ارمنستان ملایم گشت ، ولی کدورت بین فرهاد و رومیها ممکن نبود بر طرف گردد . جهات کدورت یکی این بود ، که رومی ها بر خلاف قولی که داده بودند ، کردون را بیارتی هان دادند . دوم - فرهاد را بومپد شاهنشاه خطاب نمیکرد ، و حال آنکه بقول پلوتارک همد این عنوان را در باره او استعمال می کردند . سوم - بومپه با پادشاهان دست نشاندۀ ممالکی ، که تابع دولت پارت بودند ، روابطی ایجاد کرده بود . رومی ها هم از حمله فرهاد بر ارمنستان و کردون ، اندر بودند ، ولی با وجود این کدورت ها بومپه با حوصله و بردباری رفتار میکرد ، بخصوص از زمانیکه بسوریه رفته بود ، زیرا می بینیم ، در جواب تیگران پسر ، که میگوید ، از وقتیکه من متحد رومی ها شده ام ، فرهاد بن همواره حساب میکند ، بومپه جواب میدهد ، خیلی مایلیم ، که حامیانی معین گردانم ، تا مواد اختلاف را بین شما حل کنند (پلوتارک ، بومپه ، بند ۳۶) و نیز وقتیکه فرهاد بومپه را سرزنش میکند ، که وعده خود را انجام نداده و ولایت کردون را رد کرده ، بومپه جواب میدهد ، که این مسئله بحدود روم و ارمنستان راجع نیست ، بل بدولت پارت و ارمنستان مربوط است (دیوکاسیوس ، کتاب ۳۸ بند ۵۷) . جهات بردباری بومپه این بود ، که دولت روم با و اجازه نمیداد بیارتیها در افتند و او هم نمیتوانست عاقبت چنین جنگی را پیش بینی کند و ، اگر شکست میخورد ، دشمنان در روم از موقع استفاده کرده روزگارش را تباه میکردند ، عاقبت جنگها را نمیدانست ، زیرا پارتی ها را از نزدیک دیده بود و برای او روشن بود ، که اینها در موقع شکست تسلیم نخواهند شد و عقب نشسته رومی ها را بجاهای سخت خواهند کشانید و بعد ، از قحط آذوقه و سختی راهها آنها را مستأصل خواهند کرد . فی الواقع برای پارتی ها چاه اهمیت داشت ، تا کرکان و آنطرف آنرا هم اگر لازم میشد ، عقب نشسته آذوقه را معدوم و قنوات را لور کنند و بعد برومی ها از هر طرف بتازند . این بود جهات بردباری بومپه ، ولی با وجود این ، تمامی اوضاع و احوال دلالت میکرد ، بر اینکه در زمانی نزدیک هر دو دولت ، یکدیگر درخواهند افتاد . فرهاد را دو سرش میبرداد و آرد همدست شده



(۱۲۶) سکه های که معاویه نسبت منقلب بکدام يك از شاهان اشکانی است.

مسموم کردند . جهة و چگونگی این واقعه معاویه نسبت به هر حال سلطنت او از ۶۷ تا ۶۰ ق . م بود . از وقایعی که ذکر شد ، میتوان در باره شورش چندین نتیجه گرفت ، که شاهی بوده ناعقل و شجاع در مواقع مشال خود را علیه ایران بر نمیدباخته . یومئذ چنانکه از تاریخ ، موم معاویه است ، این سرداران نامی روم بود و پس از اینکه این سردار شخصی را مانند مهر داد ششم نسبت بمناسبت کرد ، مانعی در دست سر نداشت و میتوانست با ایران حمله آورد ، اما فرموده اضرب نشد فریونی که در بقول زانسان سخنانش خطاب کرده بود : « ای شاهان » بود (ششمین دولت ایران شرق ، سنجد ، ۱۲۶) . فرهادی که در این باره ، بارت بود ، که بدست پسرش کشته شد . از این زمان در تاریخ ایران ، امر کوش در خانواده اشکانی شروع شد .

مبحث چهارم - اشك دوازدهم - مهر داد سوّم

مهر داد سوّم در کتب پس از اشک بیخست نسبت افکار جناب ، است و این امر تا کنگر دُرُون را پس پذیرد و با این مقصود اشارت دارد من کتب (در سنین ، کتب

۱. Cf. Rawlinson, The six great Oriental Monarchy, P, 113

فست تاریخی ، اشک دوازدهم - مهر داد سوّم

۲۲ بند ۴) در اینجا باید گفت ، که چون مهر داد دوّم و سوّم هر دو لشکر با زمین کشیده اند ، ژوستین این دو مهر داد را با یکدیگر مخلوط کرده ، بعضی تکرار است جوان را ، محترک مهر داد سوّم در اشعار ناشی او به آرمین میدانند و گویند ، که او از روم فرار کرده خود را با ابران رسانید و مهر داد سوّم را انقوا کرد ، قشونی او بدهد ، تا با رهنستانان حمله کنند ، بعد بدین ترتیب این جنک در رفت ، نتیجتاً جنک چنین بود ، که مهر داد سوّم از روم را پس گرفت ، اما در غیاب مهر داد برادر او آرد با رجال درات ساخته خود را شاه ابران خواند و چون این خبر در آرمین بمهر داد رسید ، شتابان عازم ابران گردید و آرد ، همیانا شنید ، برادرش با لشکری در میسرند ، فرار کرد و مهر داد سوّم از همراهان او هر کس را یافت ازده شمشیر گذرانید .

از روایات باو تارك (کتاب ترا سوس ، بند ۳۱) چنین استنباط میشود ، که مهر داد آرد را زده دارد ، آستان نیز این خبر را تأیید کرده (کتاب داریت ، ص ۱۲۱ آ)

بعد مهر داد بقدری در سختی و سفاکی افراط کرد ، که بزرگان مملکت بر او شوریده بحاکم عباسی مهستان بیرون گردند ، آرد را طلبیده بر تخت نشانند (ژوستین ، کتاب ۲ ، بند ۴) و برای اینکه مهر داد با رومی ها متحدست نشود ، قرار دادند ، حامران دو مملکت ، یعنی ماد بزرگ و نیز گنده قدیم (عراق عرب قرون بعد) با او باشد . این اقدام مهر داد را راضی ندارد و او بنای تعریض را پیرا در ندارد ، تا اینکه بالاخره آرد او را شکست داد ، دیوکلسیوس گوید ، که آرد از او ظنین گردیده از حامران خلعش کرد (کتاب ۳۹ ، بند ۵۶) . بهر حال مهر داد فرار کرده نزد ابی ندوس سردار رومی ، حاکم در سرزمین بود ، رفت (۵۵ ق . م) . سردار در بود در ابتدا ، ماخواست به مهر داد امان دهند ، ولی در این اوان بظلامت و سبزه هم او را تادشاه مصر را (۸۰ - ۵۱ ق . م) تبعه اس از مصر بیرون کردند

۱۰ - Proleme III Antioch

قسمت تاریخی . اشک دوازدهم - مهر داد سوم

گاهی نیوس مایوس شد ، بطرف بابل رفت و پس از شکست بخود اُرُ دیناه برد ، ولی او بقول ژوستین (کتاب ۲ ، بند ۲) منافع وطن را برقرات نزدیکتر جیح داده برادر را ، از اینکه برومیها ملتجی شده بود ، خائن خواند و بعد حکم قتل او را داد . پس از آن سلطنت اُرُ د بر تمامی ایران مسلم گردید (۵۶-۵۵ ق. م) .

نبار آنچه ذکر شد سلطنت مهم داد سوم از ۶۰ تا ۵۶ یا ۵۵ ق. م بوده ، او یکی از شاهان بد ایران است . در ابتدا هر تائب اُرُ د برین جنایت شده پدر را گشت ، بعد بجان مردم افتاده باعث جنگهای درونی گردید و بالاخره حیثیت خود را از دست داده برخلاف رو آ نیا کان خود ، همیشه در مقابل سلوئیها و برومیها فروتنی نشان نداده بودند ، برومیها پناه برد ، تا به تروی آنها بر تخت نشاندند معلوم است ، که اُرُ د هر چه ماند مدارید ، دولت بارت مانند آن همه دول دیلر آسیای صغر را برومیها میدهد . مسلمان است بر او گفته شود ، که اُرُ د برین را به ایران بر گردانید ، ولی اینکار خوب طرف مقابله با آنها بود اولیست : ندانستن اُرُ د برین برای ایران مبراتب بهم از جنایات خفای بود ، که او ایجاد کرد و نزدیک بود . عملیات را تابع مردم گرداند .

دلالت دارد لغت ، که بقدر بالا و قانع دولت بارت در تاریخ ثبت شده ، این امرک دفعه است ، که در خانواده اسکائی نواع و جنس ، این دو برادر رو انداشد . تا این زمان انمای خانواده انجمن مشعده در متفق بودند و حتی ، چنانکه نسبت شاهن از نظر منافع و مصالح عموم برادرش را بر سرس ترجیح میداد (فرهاد اول) ، که مهر داد اول را جانشین خود قرار داد) جهت آنکه او اینجاست ، در ابتدای دولت بارت اسکاتان - پس میگردند ، که درات جوادشان هنوز دایمند ندوانند و مراقبتی بسیار لازم دارند ، ولی از زمان مهر داد اول و دوره بعد ، دولت بارت دولتی بزرگ شد در حاکمیت و اقتدار اشکابان محکم گردید ، آنها برای مای سابق را فراهم آوردند از این زمان بجان یاندگار افتادند . تاکنون بر خواهیم دید ،

که یکی از جهات اصلی اعتراض اشکانیان همین نکته بود، بنا بر این ضمیمه و
نقار درونی در هر موقع، که شروع شود، اثرات خود را می‌بخشد، منتهی در ابتداء
سلطنتی زود، ولی بعد ها قدری دیر تر.

مبحث پنجم، اشک سیزدهم - اردا اول

این شاه پس از برادر بتخت سلطنت تمام ایران نشست. در باب سنه جلوس
او اختلاف است، بعضی ۵۶ و برخی ۵۵ ق. م نوشته اند ولی ظن قوی میرود
که سال دوم صحیح تر است، زیرا گابی ندوس زود تر از ۵۶ ق. م در قوسول
(والی) نبود و برای وقایع بعد، چنانکه بالا تر ذکر شد، لااقل سال وقت لازم
بود. بنا بر این مهر داد سوم زود تر از ۵۵ ق. م گشته نشده.

اردا نخستین شاه ایران است، که در زمان سلطنتش دولت ایران مجبور
گردید، بادوات روم پنجه داسرا به نرم گزند. شرح چگونگی، و جهت این جنگ
بزرگ و مهم چنین است، که از قوسول باه مارل و داکران داره بود.

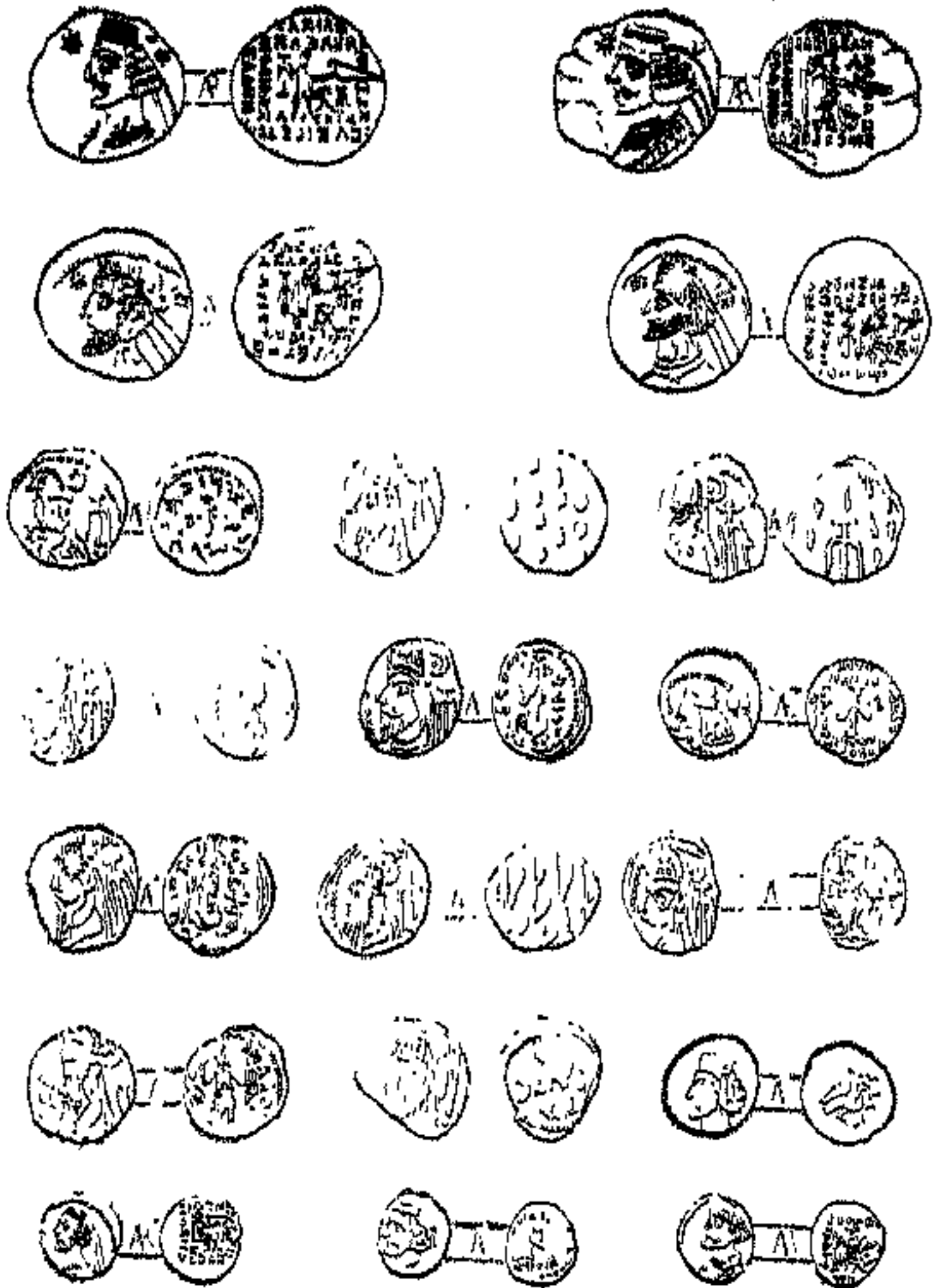
چنانکه از تاریخ روم معلوم است در این زمان ساسانیان
مقدمه سرداران روم را بر سر زمین کردند و در سال ۵۵۰ م.
گردیده بودند؛ ولی از این سال بر اویم باور ۵۰۰ تا ۵۰۵ م. در سال ۵۰۵ م.
ششم پنت آسنا گشتم، دیگری در راه سوزار (والی او در ۵۰۵ م.)
مارکوس کراسوس، این سه نفر با انگاه بهد و زیمان اساده بود، اما هر
زمانداری گشتم، در باطن رفا ب انداز بودند و هر یک از آنها در سال ۵۰۵ م.
روم دیگر را از میان برداشته آنها زمامدار روم ناما، در راه سوزار، در سال ۵۰۵ م.
ممالک کالیها، یعنی فرانسه امروزی را فتح کرده بود در آن سال ۵۰۵ م. در
از عسا کر روم داشت. نومه حاکم رانی اساندارا اسدب سرداران او است. در ۵۰۵ م.

۱ - Eumvrat. حکومت آن سه در در تاریخ روم ۵۰۵ م. در سال ۵۰۵ م.

۲ - صفحه ۲۱۵۳ رجوع شود

۱ - Julius Caesar ۲ - Marcus Cressus

نیمت تاریخی ، اشک سیزدهم - ارگادارگ



(۱۲۸) - سکه های اشک سیزدهم (ارگادارگ)

بود و کراسوس ، که خود را زمامدار سووم و با در زمامدار دناز برابر میدانست ، از طرف سنا بچاهم را ای سوربه و سرداری سباهی ، که مبیایست بدان معاملات آورد ،

کتاب چهارم - دوره یارنی . یا عکس العمل سیاسی

مأمور گردید . کراسوس مردی بود خسیس و طماع . حرص و طمع او مخصوصاً باعث هلاک او گردید . پلوتارک گوید ، که مردم روم میگفتند ، او عیبی جز خستندگی ندارد ، ولی من گمان میکنم ، که این عیب سایر معابش را پوشیده بود (کراسوس ، بند ۱) . راجع بطمع او مورخ مزبور گوید (همانجا) : زمانیکه کراسوس داخل کار شد ، بیش از سیصد تالان نداشت ، ولی وقتیکه حکمران سوریه گشت و قبل از حرکت خواست مقدار دارائی خود را بداند ، معلوم گردید ، که با وجود اینکه ده یک مال خود را وقف بر هر کول (نیم خدای رومیها) کرده و ضیافتی بشهر روم داده ، که بهر یک از سکنه آن شهر نان سه ماهشان رسیده ، باز دارائی او به هفت هزار تالان بالغ بود . بزرگترین قسمت این ثروت را او با آتش و آهن بافته بود و بدبختی مردم سرچشمه بزرگ اندوخته های او بود بعد پلوتارک مواردی زیاد از حرص و طمع او ذکر میکند ، ولی چون خارج از موضوع است ، میگذریم . همیشه باید دانست ، که کراسوس از حیث حرص و آزتجربا ، ثروت (بهر وسایله ای ، که بود) ، کمتر نظیر داشت . اما در باب سایر صفاتش ، مانند آنست ، که طمع او مجالی نداد ، تا امانان گردد ، اگر چه این نکته معلوم است ، که بهر حال کراسوس در ایامت و کار داری بدو زمامدار دیگر روم نرسید ، خصوصاً یوایوس سزار ، که اعجوبه زمان خود بود و بعضی او را با دو نفر دیگر سه سرداری میدانند ، که تاریخ عالم چهارمینشان را نشان میدهد .^۲

پلوتارک گوید (کراسوس ، بند ۱۹) سنای روم حکمرانی سزار را در آلمانیا برای پنجسال تجدید کرد و اسپانیا را بدو میده داد تا این شرط ، که در روم نهادند ، زیرا مردم روم او را دوست داشتند و علاوه ، چون دو مبد زن خود را خیالی دوست میداشت ، میخواست در روم بماند . هم در اینوقت کراسوس حکمرانی سوریه منصوب گردید ، ولی بسنا اجازه نداد ، که با دوات یارت جنگ آید .

۱- تقریباً ۴۲ میلیون مرک طلا تا ۲۱۰ میلیون رمال

۲- همان ی یان در ضاحیه ای ، یوایوس سزار رومی و «التون اول فرانسوی

فست تاریخی . اشك میزدیم - 'آرد اول



(۱۲۹) - مجسمه یوآوس سزار
(از کتاب اسکار ریکر تاریخ عمومی)

این شغل بقدری کراسوس را خوش آمد،
که از فرط شغف و شادی نمیتوانست خودداری
کند و بر خلاف اقتضای سن و متانتی، که تا
آنوقت مینمود، حرفهائی میزد، که جز خود-
ستائی و خودنمائی بچگانه معنی نداشت. او
میگفت جنگ لو کو^۱ اوس با تیگران و فتح بومبه
نسبت به مهر دادششم (پنت) در مقابل کارهائی،
که من خواهم کرد بازیهای کودکان است. من
پس از اینکه در سور^۲ به برقرار شدم، بدارت
خواهم تاخت و بعد بباختر و هند درآمده دریاهای
خارجی (اوقیانوسها) را بتمرف خواهم آورد،
ولی همه مدداستند، که ابناجر فها از سبک مغزی
او ناسی است. فقط سزار از گائیا ناعه هائی
باو نوشته او را تمجید و باس جنگها نشوق

میکرد. در اینوقت، که کراسوس نقشه های خودش را برای مردم بیان میکرد،
آته یوس^۱ نامی، که تری بون^۲ بود، خطراو را برای روم بدش بینی کرده با جمعی
خواست مانع از حرکت کراسوس شود. اینها میگفتند، برای چا با مردمانی،
که باروم جنگی ندارند، در اقسیم و مخاطراتی برای روم تدارك کنیم. کراسوس،
چون احوال را بدین منوال دید، نزد بومپه^۳، که با او دوست بود، رفته خواهش
کرد، که او را نا بیرون شهر روم مشابعت کند و بومده چنین کرده در جلو کبکابه
کراسوس افتاد، تا او را از شهر خارج سازد (در نفع او هم بود، که کراسوس
در روم باشد). اما آته یوس در ابتدا، خواست از خارج شدن کراسوس از روم
مانع شود و چون سایر ترسونها، از جهت همراهی بومبه، مانع شدند، او دو بده دم

۱ - Ateius.

۲ - Tribun (مامور که حفظ حقوق مردم را برعهده داشت).

دروازه ایستاد و وقتی که کراسوس در رسید ، آتش دانی بزمین گذارده ععلتربانی در آتش افکند و شرابی بزمین ریخته او را نفرین کرد . پلوتارک گوید ، عقیده رومیها چنین بود ، که چنین کرداری برخند هر کس ، که بوقوع یابد ، شوم است و اثرات آن نه فقط دامنگیر شخصی ، که مورد نفرین است ، میگردد ، بل برای روم نیز مشوم است . بنا براین آئه بوس ، که در منفعت روم نمیخواست کراسوس بسوریه برود ، کاری کرد ، که اثراتش شامل خود روم هم میشد (همان جا ، بند ۱۹).

حرکت بطرف کراسوس روانه شد و بپندر بروم دزیوم^۱ درآمد . بعد ، با وجود اینکه موسم برای سفر دریائی مساعد نبود ، نخواست

سوریه

منتظر موقع مناسبی شود ، بلشتی نشست و از جهت هوای

بد چند کشتی اش غرق گردید . در این احوال او بقیه قشونش را جمع کرده به گالانی^۲ درآمد و دید ، پادشاه آن جوتاروس^۳ ، که پیر بود ، قصری میسازد . در اینوقت او پادشاه را مخاطب قرار داده بطور مزاح گفت : چه میکنید ؟ در ساعت دوازده روز شروع بساختمان کرده اید (ساعت دوازده روز ، یعنی آخر روز . کراسوس میخواسته بگوید ، این چه کاری است ، که در آخر عمر میکنید) . پادشاه گالانی خندیده فوراً جواب داد : سردار ، شما هم زود وقت بچنک بارتیها عازم شده اید (همان جا ، بند ۲۱) ، کراسوس در اینوقت بقول پلوتارک ۶۰ سال داشت .

بعد مورخ مذکور گوید (کراسوس ، بند ۲۱) کارهای اوای رفتن بزمین النهرین کراسوس امیدواریهای او را تأیید میکرد . زیرا پس از ورودش بسوریه روی فرات پلی ساخت و چند شهر در بین النهرین طوعاً تابع شدند . فقط يك شهر ، که یونانیها آن را زنودوتی^۴ مینامیدند ، پافشرد و جبار آن آیوانیوس صد نفر رومی را کشت ، ولی کراسوس بقیه قشون خود را بشهر نزدیک کرده آنرا گرفت و تمام اموال و ثروت امکانه را غارت کرده اهالی را مانند بردگان فروخت

۱ - Brunfusium.

۲ - Galatie (در آسیای صغیر ، فریکیه سابق) .

۳ - Djotarus.

۴ - Zénodolie.

قسمت تاریخی، اشک سیزدهم، از ارد او^۱

پس از این کار کرا^۱ سوس پذیرفت، که در ازای چنین پیشرفت کوچکی سر باز نداشت او را امپراطور خوانند. علاوه بر اینکه این عنوان برای او باعث شرمساری بود، نشان میداد، که او امید بهره‌مندیهایی بزرگتری را ندارد، زیرا برای پیشرفتی اینقدر حقیر این عنوان را پذیرفت.

مراجعت بسوریه بعد کرا^۱ سوس هفت هزار سپاهی بعنور ساخت و در شهرهایی که تسخیر کرده بود، گذارده برای زمستان بسوریه برگشت. در اینوقت پس او، که در گالیا در زیر دست سزار خدمت میکرد و از جهت شجاعتش با افتخاراتی نائل آمده بود، وارد شده هزار سوار زنده با خود آورد (این سواران از اهل گالیا بودند).

مراجعت کرا^۱ سوس بسوریه خبعلی بود بزرگ: پس از اینکه دوات پارت را بچنگ طلبید، نه شهر بابل را گرفت و نه سلوکیش را، و حال اینکه هر دو همیشه برخند یارتیها بودند. بنا بر این پیارتیها فرصت داد، که خودشان را برای جنگ حاضر کنند. خبعلی دیگرش این بود، که بعد از خبط اولی، بجای اینکه خود را سرداری قابل نشان داده لشکرش را همه روزه بورزشهایی وادارد و آنها را آماده جنگ سازد، مانند تاجری رفتار کرد: خود بشخصه بشمردن نفود و کشیدن ذخایر معبد الهه هی یروبولیس^۱ با ترازو پرداخت، بعد مأمورینی فرستاده از شهرها سپاهی خواست و پس از آن بعضی آنها را در ازای وجهی، که میدادند، مَرخص کرد. این رفتارش او را در انظار مردم پست کرد و حتی اشخاصی، که مَرخص میشدند، او را حقیر می‌شمردند. اولین تغییر بدبختی های او در معبد همین ربه التوع وقوع یافت، توضیح آنکه روزی در معبد مزبور کرا^۱ سوس در آستانه معبد افتاد و کرا^۱ سوس هم روی او غلطید (بلواتارک کتاب کرا^۱ سوس، بند ۲۲).

آمدن سفرای اُرد^۱ بعد موقعی رسید، که کرا^۱ سوس متمتضی دید سپاهیان خود را از فشلاق ها جمع کند. در این وقت سفرائی از ارشک

۱ - Hieropolis.

کتاب چهارم - دوره یارتی، یا عکس العمل سیاسی

پادشاه پارتیها رسیدند و با کلماتی کم، موضوع مأموریت خود را بیان کردند. مضمون نطق آنها چنین بود: «اگر این لشکر را رومیها فرستاده اند، پادشاه ما با آن جنگ خواهد کرد و بکسی امان نخواهد داد؛ ولی، اگر چنانکه بما گفته اند، این جنگ بر ضد اراده روم است و شما برای منافع شخصی با اسلحه داخل مملکت پارتیها شده شهرهای ما را تصرف کرده اید، ارشاک برای نشان دادن اعتدال خود حاضر است، که رحم به پیری شما کرده، برومیها آنکه در شهرهای او هستند، اجازه بدهد بیرون روند، زیرا پادشاه ما این رومیها را محبوبترین خود میدانند نه ساخلو شهرها». کراسوس با تکبر جواب داد: «نیتم را در سلوک کنید بشما اعلام خواهم کرد». پس از این جواب متن تر بن سفرا، که وزیر کسی نام داشت، بنای خنده را گذارده و کف دست خود را نشان داده گفت: «کراسوس، اگر از کف دست من موئی خواهد روئید، توهم سلوکیت را خواهی دید». پس از آن فرستادگان بیرون رفتند و نزد هیروود پادشاهشان برگشته گفتند: «باید فقط در قار جنگ بود» (پلوئارک، کتاب کراسوس بند ۱۲).

رسیدن اخبار در این احوال چند نفر از سربازان رومی، که از ساخلو شهرهای بین‌النهرین با مخاطرات زیاد فرار کرده بودند، برای موحش کراسوس خبرهای وحشتناک آوردند. آنها می گفتند، ما با چشمان خودمان دیدیم، که عده دشمن خیلی زیاد است و جدال آنها را در موقع حمله بشهرها تماشا کردیم. بعد، چنانکه در مواقع ترس عادت مردم است، مخاطرات را بیش از حقیقت آن بزرگ کرده میگفتند: «یارتیها مردمی هستند، که از تعقیب آنها نمیتوان جان بدر برد و اگر فرار کنند، نمیتوان بآنها رسید. نیرهایی دارند، که رومیها با آن آشنا نیستند و با نیروئی نیرمیاندازند، که نمیشود سرعت آنها مشاهده کرد و قبل از اینکه شخص در رفتن آنها از کمانس بیفتد،

۱ - Visigths.

۲ - پلوئارک آرد را هیروود مینویسد، این کلمه تصحیف آرد است.

فستک تاریخی . اشک سیزدهم - آرند اول

تیرباو خورده . اسلحه تعرضی سوارهایشان همه چیز را شکسته ، از هر چیز میگذرد و با اسلحه دفاعیشان چیزی کارگر نیست .

این خبرها باعث پشیمانی سربازان رومی شد ، زیرا پیش از این آنها گمان میکردند ، که پارتیها هم مانند اعلیٰ ارمنستان و کاپادوکیه اند ، چه لو کولوس آنها را بقدری میراند ، که بالاخره خسته میشد . آنها بخود نوید میدادند ، که بزرگترین اشکال این سفر جنگی فقط طول راه است و آفتاب دشمنی ، که هیچگاه جرئت نخواهد کرد ، با رومیها روبرو گردد ، ولی اکنون میدیدند ، که باید برای جدالها و مخاطرات بی پایان حاضر گردند . بنابراین عده زیادی از صاحبمنصبان عمده عقیدشان چنین بود ، که کراسوس دورتر نرفته اقدام خود را موضوع مشورت قرار دهد . یکی از صاحبمنصبان کاسیوس بود . غیب گوها نیز آهسته میگفتند ، که در قربانیها علامت تعظیر را می بینند و هر چه میکنند خدایان با این سفر جنگی مساعد نمیشوند ، ولی کراسوس اعتنائی باین حرفها نداشت و فقط کوشش بحرف کسانی میداد ، که میگفتند ، باید حرکت را تندتر کرد (پلو تارک ، کتاب کراسوس ، بند ۲۳) .

آمدن پادشاه ارمنستان
چیزیکه اعتماد کراسوس را تأیید کرد ، این بود ، که آرتشاس پادشاه ارمنستان با شش هزار سوار وارد شد ، این سواران مستحفظین شخصی او بودند . پادشاه وعده میداد ، ده هزار اسب نزد کراسوس جوشن داروسی هزار بیداده ، که با مخارج او تجهیز شده اند ، بدهد . او به کراسوس نصیحت داد ، که از طرف ارمنستان داخل دولت بارت گردد و میگفت در این صفحات آذوقه رافر است و در این جا بواسطه کوهستانها با امنیت خاطر میتوانید حرکت کنید ، زیرا قوای پارتیها ، که سواره نظام است ، در اینجاها آزادی عملیات را نخواهد داشت . کراسوس تشکر سردی از پادشاه ارمنستان کرده گفت : من از بین انبهرین خواهم گذشت ، زیرا عده زیادی از رومیهای شجاع را در آنجا گذارده ام . پس از این جواب پادشاه ارمنستان برگشت

کتاب چهارم - دوره پارسی ، یا عکس العمل سیاسی

(کراسوس ، بند ۲۳).

عبور از فرات کراسوس بفرات رسیده امر کرد از پلی ، که در نزدیکی زنگما ساخته بود ، عبور کنند . در این احوال رعد و برقی رویداد و برق بصورت سربازان زد ، بعد تندبادی برخاست و پس از آن رعد غریبند گرفت و برق قسمت بزرگی را از پل خراب کرد . بجایی که کراسوس برای زدن اردو انتخاب کرده بود دو دفعه برق افتاد یکی از اسب های او که پراقی عالی داشت میر آخور را برداشته خود را بروی انداخت و شوق شد . وقتی که عقاب گروهان اول را برداشتند تا اعلامت فرمان حرکت باشد این عقاب بخودی خود بعقب برگشت و نیز پس از عبور از رود فرات چون خواستند جبر سربازان را تقسیم کنند ، از نمک و عدس شروع کردند و حال آنکه این دو چیز علامت عزابود و رومیها آنها در موقع دفن جنازه استعمال میکردند . کراسوس در تعلقی ، که خطاب سربازان کرد عبارت می آید که باعث آشفتگی حال آنها گردید ، توضیح آنده گفت : « من پل را خراب کردم تا یکنفر سرباز نتواند بر رود » و پس از آنکه در یافت ، که اظهار این معنی چقدر بی موقع بوده ، بجای اینکه آنها را تصحیح یا توضیح کند ، تا اعتماد اشخاص کم جرئت را بر برداند ، از جهت طبیعت سرکشی ، که داشت ، به بی اعتنائی گذرانید . بالاخره هنگام قربانی های کفار ، که برای قشون بعمل می آمد ، روده هائیرا که از دست کاهن هاتف گرفت ، از دستش افتاد و بعد چون دید که این قضیه اثر بدی در حضار کرد خنده زبان گفت : « این نتیجه پیری است ولی اسلحه از این جهت از دست نخواهد افتاد » . باری بعد از عبور از فرات باهفت لژیون (فوج رومی) پیاده و تقریباً چهار هزار نفر سوار و همانقدر سیاهان سبک اسلحه بطول آن حرکت کرد . چند نفر سوار ، که برای تفتیش و شناسائی محل فرستاده بود برگشته گفتند ، کسی را در صحرا ندیدند ، ولی آناری دیدند که دلالت بر عدد زیاد سوار نظام میکند و مثل این است ،

قسمت تاریمی . اشك سیزدهم - اردی‌اولی

که این عده را تعقیب کرده اند و فرار کرده . این خبر باعث امیدواری کراسوس بنتیجه جنگ گردید و سربازان او هم بانظر حقارت پارتی ها نگریسته یقین حاصل کردند ، که هرگز آنها یارومیها مواجه نخواهد شد ، ولی کاسیوس باز به کراسوس گفت : باید در یکی از شهرها ، که دارای ساخاو رومی است ، بقشون استراحت دهید و بعد کسانی را بفرستید ، که خبرهای صحیح از دشمن آرند و اگر این عقیده را نمی پسندید ، بطول ساحل فرات حرکت کرده خودتانرا بسلوکیه برسانید ، زیرا در آنجا میتوانید آذوقه وافر از کشتی هائی ، که ازدوی شما را متابعت خواهند کرد ، بیابید . دیگر اینکه فرات مانع خواهد بود از اینکه دشمن شما را احاطه کند و در اینوقت شما با دشمن از جبهه طرف خواهید شد . این نکته در نفع شماست . (همانجا ، بند ۲۵) .

کراسوس در مجلس مشورت درباب پیشنهاد کاسیوس مشغول مدن آریامنس ، مذاکره بود ، که دیدیک شیخ عرب موسوم به آریامنس وارد شد . او شخصی بود ، که بقول پلو تارک ، از تمام بدبختی هائی ، که روزگار برای کراسوس تدارک میکرد ، بزرگتر و قطعی ترین آنها بود . بعضی صاحبمنصبان ، که با پومیه در این صفحات خدمت کرده بودند ، میدانستند ، که دوستی این شیخ برای او بیفایده نبود و از دوست رومیها بشمار می آمد ، ولی در این وقت او را سرداران پادشاه پارت ، که باشیخ روابطی داشتند فرستاده بودند ، که کراسوس را تا بتواند از فرات و کوهستانها دورتر گرداند و او را بجنگه های وسیع هدایت کند ، زیرا در جنگها پارتی ها میتوانند او را احاطه کنند و الابدترین نقشه برای آنها این بود ، که برومیها از جبهه حمله کنند . این خارجی ، که بی فصاحت بیان نبود ، در ابتداء پومیه را ولی نعمت خود خواند و تمجیدی زیاد از او کرد . بعد کراسوس را از جهت خوبی وضع و احوال لشکرش ستوده سپس او را سرزنش کرد ، که چرا جنگ را باین اندازه بدرازا میکشاند و وقت خود را در تدارکات گم میکند ، مثل اینکه احتیاج او باسلحه است ، نه بدست ها و پاها ی چابک و نمیداند ،

قسمت تاریخی . اشک دوازدهم . مهرداد سوم

که دشمن از دیرگاهی فقط در این صدد است ، که عزیزترین اشخاص رومی را با گرانبها ترین اشیاء آنها برناید و تا بتواند زود تر بصفحات سکاها یا گرگانها قرار کند . شیخ دریایان نطقش افزود : اگر میخواهید جنگ کنید باید بشتابید ، که ناپادشاه پارتیها جرئت نیافته و قواء خود را جمع نکرده ، با او مواجه شوید زیرا او سیل لاکس^۱ و سوری را بین خود و شما حائل داشته : تا شما نتوانید او را تعقیب کنید . او درجائی دیده نمیشود (کراسوس ، بند ۲۵) . هیچیک از حرفهای شیخ صحیح نبود . هرود قشون خود را بدو قسمت کرده در رأس بای بارمنستان رفت ، تا انتقام رفتار آرتی باذ را بکشد و قسمت دیگر را با سوری سردار خود جلو رومیها فرستاد و این اقدام او نه از تحقیر کراسوس بود ، چنانکه میگویند ، زیرا هرودی عقل نبود ، که اعتنائی بدشمنی چون کراسوس ، لهیبی از رجال اوّل درجه روم بشمار میرفت ، نلذد و رفتن بارمنستان و زیان رسانیدن بان را ترجیح دهد ، بل مقصود هرود چنین بود ، که ناظر بوده در انتظار وقایع باشد ، ضمناً بخت آزمائی کرده جلو دشمنرا هم بگیرد .

سورنا ، از حیث نژاد و تروت و نام ، بعد از پادشاه مقام اوّل را داشت . از جهت شجاعت و حزم در میان پارتیها اوّل کس بود و از حیث قد و قامت از کسی عقب نمیمانند . وقتیکه مسافرت میکرد هزار شتر بار و بنه او را حرکت میداد ، دو بست ارابه حرم او را نقل میکرد و هزار سوار غرق آهن و پولاد و بیش از آن سپاهیان سبک اسلحه همراه او بودند ، زیرا دست نشانده ها و بردگانش میتوانستند ده هزار سوار برای او تدارک کنند (مقصود پلوتارک از دست نشانده ها مالکین درجه دوم است ، که در تیولات وسیع او میزیستند و مقصود از اندکان رعایای او . م .) . نجابت خانوادگی اش این حق ارثی را باو داده بود ، که در روز جشن تاجگذاری پادشاهان بارت ، کمر بند شاهی را ببندد . این سردار ارّو را بر تخت نشانده ، و حال آنکه او را رانده بودند . او شهر سلوکید را گرفت و اوّل

۱ - Syllacès

فست تاریخی ، اشك سیزدهم - ارد اوّل

کسی بود ، که بر دیوار شهر بر آمده با دست خود اشخاصی را ، که مقاومت میکردند ، بزیر افکند ، او در این وقت سی سال نداشت و با وجود این حزم و عقل او باعث نامی بزرگ برای او شده بود و اساساً احتیاط و حزم او بود ، که کرا سوس را درهم شکست ، زیرا در ابتداء جسارت و نخوت کرا سوس و بعد یاسی ، که از بدبختیهایش حاصل شد ، آسانی او را در دامهایی افکند ، که سوز تابرایش گسترده بود (کرا سوس ، بند ۲۶) .

اهنمائی آریام نس آریام نس خارجی ، پس از اینکه کرا سوس را مطمئن ساخت ، که از رود باید دور شود ، او را بجنگه های وسیع برد . در ابتداء راه صاف بود ، ولی بزودی سخت گردید و غیر از ماسه و ریگ روان عمیق و صحراهایی ، که عاری از درخت و آب بود چیزی دیده نمیشد ، تا بتوان بیافتن آرامگاهی امیدوار شد . تشنگی و خستگی و نیز چیزهایی ، که رومیها میدیدند ، باعث یاس آنها گردید ، در جایی درخت یا جویبار و یا تپه و سبزه ای نمیدیدند و تا چشم کار میکرد ، از همه طرف دریای ریگ روان آنها را احاطه داشت . در این حال رومیها ظنین شدند ، که بآنها خیانت کرده اند و بعد در این گمان یقین حاصل کردند ، زیرا آرتنه باذ کس فرستاده اطلاع داد ، که چون هرود باقوائی نیرومند بآرمستان ناخته ، من نمیتوانم کمکی برای شما فرستم و بنا بر این شما بطرف آرمستان بیایید ، تا با هم جنگ کنیم و اگر نمیخواهید این نصیحت مرا بشنوید ، لا اقل از جاهائی ، که برای سواره نظام مناسب است ، احتراز کنید و همیشه بکوهستانها نزدیک شوید . کرا سوس ، که بر چشمانش خشم و غضب پرده کشیده بود ، نخواست جواب نامه پادشاه آرمستان را بدهد و بجایارها شفاهاً گفت : من من حالا وقت ندارم ، که در فکر آرمستان باشم ، ولی بزودی بآرمستان خواهم آمد . تا از آرتنه باذ انتقام خیانت او را بکشم . کاسیوس از این جواب بخود بیچید ، ولی چون دید ، که کرا سوس بدشتهادات او را بد میپذیرد ، خود داری کرد ، ولی آریام نس را کنار برده توییح و ملامتش کرده چنین گفت : ای نامردترین

کتاب چهارم - دوره یارنی ، یا عکس العمل سیاسی

مردمان ، کدام عفریت نورا بمیان ما آورد و با چه سحر و جادو تو کراسوس را باقشونش باین جلگه های ریگ روان و کویرها و راههای بی آب و علف افکندی ، و حال آنکه این جلگه ها بارهزنان صحرا گرد بیشتر مناسبت دارد ، تا با سردار رومی ، بعد پلوتارک گوید : بیگانه دغا و حيله در بافررتنی کاسیوس را مظمئن ساخت ، که بزودی این حرکت سخت و دشوار پیمان خواهد رسید . بعد خود را داخل صف سربازان کرده و با آنها راه ییموده با آهنگی سخنرانی آمیز گفت : آیا تصور میکنید ، که در جلگه های زیبای کامپانی (در ایتالیا) حرکت میکنید و میخواهید در اینجا همان چشمه ها و جویبارها و سایه ها و حتی همان حمامها و میهمانخانه هارا . که آن صفتها را پوشیده ، بیابید و فراموش کرده اید ، دشمنان در حدود عربستان و آسور هستید ؟ (کراسوس ، بند ۲۷) .

پس از اینکه بیگانه سعی کرد سربازان را نرم کند و قبل از اینکه خیانتش آشکار شود ، از اردو بیرون رفت و کراسوس را مظمئن ساخت ، که اکنون می رود با خدمت کرده در میان دشمنانش اختلال اندازد کراسوس ، وقتیکه میخواست بمیان مردم آید ، بجای اینکه موافق عادت سرداران روم لباس ارغوانی بپوشد ، جامه سیاه در بر کرد و بعد ، ماتفت آن شد ، لباس را تغییر داد . صاحب منصبان ، وقتیکه میخواستند درفشها را بردارند و فرمان حرکت دهند ، بقدری برداشتن آن بر ایشان دشوار بود ، که گفتی درفشها در زمین ریشه دواینده است . کراسوس این پیش آمد را بشوخی تلقی کرد و برای تسریع حرکت فرمان داد ، پیاده ها دنبال سواران بروند .

خبر در رسیدن پس از آن چیزی نگذشت ، که چند چابک سوار مفتش بر کشته گرفتند ، که چند نفر رفقای آنها را پارتیها کشتند ، اینها پارتیها

با زحمت فرار کردند و قشون بارت ، که جوراست و عددهاش زیاد ، در حرکت است و حمله میکند . این خبر در نهامی سباه باعث آشفتگی گردید و بقدری کراسوس از این حال در حیرت شد ، که خود را باخته و در

قسمت تاریخی . اشك سیزدهم - 'ارد اول

حالی ، که فکرش درست فضا یا را نمی سنجید ، شتابان صفوف سپاهش را برای جنگ بیدار است ؛ اولاً بنصیحت کاسیوس از صفوف پیاده نظام را خیلی کشید ، تا مسافتی زیاد بگیرد و احاطه کردن آن مشکلتر باشد . پس از آن سواره نظام را در جناحین قرار داد ، ولی بعد تعبیر عقیده داده پیاده نظام را جمع و فالانتر مریخی تشکیل کرد . این فالانتر عده‌ی زیاد داشت و از هر طرف با دشمن مواجهه میشد . هر طرف دو اژده دسته داشت و آنرا یک گروهان سوار تقویت می کرد . او می خواست ، که هر قسمت این فالانتر را سواره نظام تقویت کند و تمام سپاه جنگی ، که بیک اندازه تقویت خواهد شد ، با اطمینان حمله برد . کراسوس فرماندهی یک جناح را به کاسیوس داد . پسرش را بر باست جناح دیگر مأمور کرد و خودش در قلب قرار گرفت . آنها بدین ترتیب حرکت کرده بکنار جوی باری ، بالیس سوس نام ، رسیدند . اگر چه این جوی آب فراوانی نداشت ، با وجود این سربازان لذت بزرگی بردند ، چه از خشکی و گرمای فوق العاده سخت خسته شده بودند (کراسوس بند ۲۸) .

بیشتر صاحبان پیشنهاد کردند ، که در همین جا اردو زده

جنگ

شب را بگذرانند ، تا بقدر امکان عده دشمنان و ترتیب جنگی

آنها را بدانند و در طلوع صبح حمله برند ، ولی کراسوس حرارت پسرش و سواره نظامی را ، که او فرمان می داد ، دیده نظر باصرا آنها ، که جنگ را شروع کنند ، امر کرد ، اشخاصیکه می خواهند غذا بخورند ، سر با ، بی اینکه از صف خارج شوند ، این کار کنند حتی او فرصت نداد ، که سیر شوند ، آنها را حرکت آورد و بجای اینکه سپاهیان را قدم قدم پیش برد ، چنانکه معمول بر دین اشکر جنگ است ، و گاهی برای استراحت آنها فرصت دهد ، سپاهیان را با قده‌های سریع می برد و فقط وقتی ایستادند ، که پارتی‌ها را دیدند . در این وقت قشون بارت ، بر خلاف انتظار رومی ها نه زیاد بنظرشان آمد و نه مهیب ، و حال آنکه چیزها در این باب شنیده بودند . جهت این بود ،

کتاب چهارم - دوره یارتی، یا عکس العمل سیاسی

که سورتا قسمت بزرگ لشکرش را پشت صفوف اول قرار داده بود و برای اینکه درخشندگی اسلحه سپاهیان را پنهان دارد، امر کرده بود اسلحه شان را با پوستی بپوشند یا ردائی دربر کنند، ولی همینکه این سپاهیان برومیهها رسیدند فرمان سورتا در تمام دشت فریادهای وحشت آور و صداهای مهیب برخاست، زیرا یارتهها برای تخریب سپاهیان خود بجنگ عادت ندارند، نای یا شیپور استعمال کنند، آنها آلتی دارند تهی، که روی آن پوستی کشیده اند و دور آن زنگهایی از مفرغ است. یارتهها این آلت را میکوبند و صدائی وحشت آور بلند میشود. این صدا شبیه نعره جانوران درنده است، که با غرش رعد آمیخته باشد. آنها خوب دریافته اند، که قوه سامعه آسان تر از حواس دیگر در روح اثر میآیند، تند تر شہوات ما را بهیجان میآورد و با سرعت انسان را از حال طبیعی خارج میسازد (کراسوس، بند ۲۹).

رومیها از این صدای فوق العاده مرعوب شده بودند، که ناگه یارتهها برومیهها اشارا کرده، بسبب کلاه خودها در جوشنهای درخشان، مانند شعله هائی از آتش درخشیدند. در رأس آنها سورتا از جهت صباحت منظر و قد و قامتش نمایان بود، صورت لطیفش مینمود، که بر خلاف نام جنگیش است، زیرا آنها مانند مادیهها می آراست (یعنی گنگون میکرد) و موهای روی پیشانی را از یکدیگر جدا میساخت (مقصود فرق سر است) و حال آنکه یارتهها مانند سکاها میگذارند این موها بحال طبیعی بروید، تا مهیب تر بنظر آیند. درابتداء یارتهها خواستند بانیزه برومیها حمله کرده صفوف اولی دشمن را بشکافند، ولی وقتی که عمق صفوف را دانسته دیدند، که رومیها محکم ایستاده و تنگ بهم چسبیده اند، امساقتمی عقب نشسته وانمودند، که پرا کنند و ترتیب جنگیشان بهم خورد، ولی چنان بزودی گروهان مربع رومیها را از هر طرف احاطه کردند، که اینها فرصت نیافتند از تیت یارتهها آگاه شوند. کراسوس در این حال فرمان داد، که سپاهیان سبک اسلحه

۱- اصطلاح کنونی بزرگ میکرد.

قسمت تاریخی . اشک سبز نهم - ارادا اول

حمله براند ، ولی آنها نتوانستند پیش روند ، زیرا تگرگ تیر بر آنها باریدن گرفت و مجبور گشتند برگشته بحمايت پياده نظامشان متوسل گردند . اما خود پياده نظام ، وقتیکه سختی و نیروی تیرهای پارتی را دید و دانست ، که این تیرها از همه چیز میگذرد و چیزی در مقابل آن یارای مقاومت ندارد ، خودش هم در وحشت افتاد و آشفته حال گردید . یار تیرها ، که دور شده بودند از هر طرف تیر میانداختند بی اینکه بکسی نشانه روند ، و رومیها چنان تنگ بهم چسبیده بودند ، که ممکن نبود ضربتی از ضربتهای پارتی بکسی اصابت نلند و این ضربتها وحشت انگیز بود : نزدگی و نیرو و نرمی کمان پارتی باعث میشد ، که زه را بیشتر بکشند و وقتیکه زه را رها میکردند ، تیر با چنان قوت پرتاب میشد ، که عمقی بسیار بکوست مینشست و رومیها در اینوقت در حال بیرملالی بودند ، زیرا اگر محکم در صفوفشان میماندند ، زخمی بس از زخم بر میداشتند و اگر بدشمن حمله میکردند ، نمیتوانستند آن آسیبی رسانند و خسارتی هم ، که تحمل میکردند کم نبود . همینکه رومیها یار تیرها حمله میکردند ، آنها راه فرار پیش میگرفتند ، بی اینکه از تیر اندازی دست بردارند . این بدو ع جدالی است ، که یار تیرها پس از سکاها ، بهتر از مردم دیگر روی زمین میدانند . این عملی است . که ماهرانه اندیشیده اند ، زیرا آنها در حال فرار هم از خود دفاع میکنند ، بنا بر این فرار چیزی نیست ، که شرم آور باشد . تا وقتی که رومیها امیدوار بودند ، که یار تیرها بس از تمام شدن تیرهایشان ، از جدال دست خواهند کشید ، یا جنگ تن بدن خواهند کرد ، در تحمل رنج و محن با فشاری داشتند ، وای همینکه دانستند ، که در پس قشون پارتی شتر هائی هستند ، که بارشان تیر است و صفوف اول ، که دور میزنند ، بقدر حاجت تیر بر میدارند ، کراسوس فهمید ، که نهائیتی برای رنج و تعب نیست و بیسرش بیغام داد ، که باید آنچه لازم است بکنند ، تا بدشمن برسد و قبل از اینکه او را احاطه کنند حمله کنند . زیرا یکی از جناحین سواره نظام دشمن بسرت کراسوس از جاهای دیگر نزدیک تر شده میخواست پشت آن را بگیرد . کراسوس جوان فوراً هزار و سیصد نفر سوار ، که هزار سوار

کتاب چهارم - دوره پارتی ، یا عکس العمل سنیسی

که سزار باو داده بود جزء آن بود ، با پانصد نفر کماندار و هشت دسته پیاده نظام برداشته بطرف دشمنی ، که میخواست او را احاطه کند ، تاخت ، ولی در اینحال یا از جهت ترس ، چنانکه گویند ، یا برای اینکه کراسوس جوان را از پدرش دور سازند ، پارتیها فرار کردند . پسر کراسوس در حال فریاد زد ، که دشمن نتوانست یا فشار دو باسن زریپوس^۱ ، و مگابا^۲ کوس^۳ بطرف دشمن تاخت . مگابا کوس از حیث شجاعت و نیرو ممتاز بود و سن زریپوس از حیث مقام سناتورری^۴ . هر دو دوست کراسوس و تقریباً با او هم سن بودند . چون سواره نظام ، دشمن را تعقیب کرد ، پیاده نظام هم نخوابست در حرارت و اظهار ضعف از او عقبماند و همه امیدوار بودند ، که فتح کرده اند و کار فاتح تعقیب دشمن است ، ولی وقایع از سایر قسمتهای لشکر خیلی دور شدند ، دانستند ، که پارتیها حیلۀ جنایی نکار برده و او نموده اند ، که فرار میکنند ، زیرا با عده زیادی از سواران بر گشتند (مترجم یلو تارک گوید "تقلب کرده و نموده اند" ، ولی چون این عمل را نمیتوان تقلب نامید ، مؤلف لفظ حیلۀ را ، که موافق حقیقت است ، ترجیح داده . فی الواقع فن گریز يك اسلوب جنگی است نه تقلب . اگر بخواهیم در قضایای همان خوابی سخت باشیم ، منتها بتوانیم این عمل را حیلۀ بنامیم . م .)

رومیها با امید اینکه پارتی ها ، چون عده کم آنها را ببینند ، جند تن آنان خواهند کرد ، ایستادند ولی پارتیها اسبهای جوشن دار خود را در مقابل رومیها داشته سواره نظام سبک اسلحه شان را در جلگه بحرکت آوردند . در انوقت گرد و غبار ریگ روان و ماسه چنان دشت را فرو گرفت ، که رومیها نمیتوانستند یکدیگر را ببینند و نه باهم حرف بزنند .

در این حال در فضایی کوچکی جمع شده و یکدیگر فشار داده از تیرهای باران میافتادند و از جراحت های دردناک با تانی جان میدادند . آنها در حالی ، که

۱ - Sénoupius.

۲ - Mégabacchus.

۳ - عضویت سنا ، یعنی مجلس شوخ در روم .

۴ - Methode

فست تاریخی ، اشك سیزدهم - "اره اول

تیر ها بدنشان به عمق نشسته بود ، بر ماسه و ریگ روان میغلطیدند ، از زجر های وحشت آور میمردند و اگر میخواستند تیر های نوک برگشته را از بدنشان بیرون آرند ، زخم ها باز تر میگشت و درد و المشان بمراتب بیشتر (کراسوس ، بند ۳۱) . از این حمله مرگ بار بار تیها عده زیادی از رومیها تلف گردید و اشخاصی ، که زنده مانده بودند ، نمیتوانستند از خود دفاع کنند . وقتی که کراسوس جوان بآنها میگفت ، بسواره نظامی ، که غرق آهن است حمله کنید ، رومیها دست هایشان را ، که سپر دوخته بود و پاهایشان را ، که تیر سراسر آنرا گذشته بزمین میخکوب کرده بود ، نشان میدادند . خلاصه آنکه رومیها بیک اندازه عاجز بودند ، که جنگ یا فرار کنند . در اینوقت کراسوس بسواره نظام نپیپ داده خود را بمیان دشمن افکند و سخت حمله کرد ، ولی این جدال ، چه در حال حمله و چه هنگام فرار ، جدال دوطرف مساوی نبود . رومیها با زوین های کوتاه و سست ضربت هائی بجوشن هائی از آهن یا پوست میزدند ولی پارتیها ، که با نیزه های قوی مسلح بودند ، ضربت های وحشت انگیز بجسم گالی هائی ، که تقریباً برهنه یا سبک اسلحه بودند ، وارد میآوردند ، بیش از همه اعتماد کراسوس جوان باین سوار ها بود و با آنها رشادتهای حیرت آور کرد . آنها نیزه ها را با دست میگرفتند و بعد پارتیها را از اسب بزیر میکشیدند و چون آنها بزمین میافتادند ، بواسطه سنگینی اسلحه شان نمیتوانستند برخیزند . عده زیادی از گالی ها از اسب پیاده شده زیر اسب دشمن میرفتند و با شمشیر شکم آنها را میدردیدند . در این حال اسب بلند شده سوارش را بزمین زده و او را با دشمن لگد مال کرده در همانجا سقط میشد . باوجود این چیزی مانند گرما و تشنگی گالی ها را عاجز نمیکرد ، زیرا آنها باین چیزها عادت نکرده بودند . چندین سوار خودشانرا بمیان پارتیها میانداختند و نشان از نیزه ها سوراخ سوراخ میگردید و میافتادند . بالاخره سوار های گالی مجبور گشتند عقب نشسته به پیاده نظامشان پناه برند و کراسوس جوان را ، که از شدت درد زخمها بر خود می بیچید ، باخودشان بردند .

کتاب چهارم - دوره پارتی ، یا عکس العمل سیاسی

وقتی که در نزدیکی خود تپه کوچکی از رنگ روان دیدند ، بدانجا عقب نشستند و اسب‌هایشان را در وسط جمع کرده از سپرهایشان حصار می ساختند ، بنامید اینکه در اینجا بهتر میتوانند در مقابل دشمن از خود دفاع کنند ، ولی این اقدام بکلی نتیجه معکوس بخشید ، زیرا در زمینی صاف صفوف مقدم صفوف مؤخر را میپوشد ، اما در اینجا ، چون سطح نبودن زمین صافی را بالای صف دیگر قرار داد ، و صفوف آخر بیش از صفوف دیگر بی حفاظ ماند ، ضربت‌ها بهمه وارد میشد . در این احوال هم از بدبختی خودشان مینالیدند ، چه بی افتخار میبردند و نمیتوانستند از کسی انتقام بکشند (کراسوس ، بند ۳۲) .

کراسوس جوان دونفر از یونانیهای ، که در کاره (شهر این صفحه ، حران قرون بعد) میزیستند ، نزد خود داشت . یکی را ، هیبرونیوس^۱ و دیگری را انی کوما^۲ مینامیدند (از اینجا معلوم است ، که این جنگ نزدیک حران در بین شهرهای رویداده) . این دو یونانی با تکلیف کردند ، که فرار کرده بشهر ایشان ، که نزدیک و طرفدار رومیها بود بروند ، ولی از جواب داد : مرئی نیست ، که ترس آن باعث شود سربازانی را ، که برای من جان میدهند ، رها کنم ، ولی بآنها پند داد ، که فرار کنند و بعد آنها را باغوش کشیده مرخص کرد . سپس ، چون نمیتوانست دست خود را بکار اندازد ، زیرا تیری از آن کنار کرده بود ، بپاویس^۳ را بطرف میرآخورش برگردانیده ، امر کرد شمشیرش را بتن او شرو برد . لویند ، که سن زودی پوس^۴ هم بهمین منوال مرد و مکابا کوس بدست خودش اتحار کرد و کسانیکه باقی ماندند ، پس از رشادت هائی ، که نمودند ، از آهن دشمن داشته شدند . پارتیها بیش از پانصد نفر اسیر نگرفتند (مقصود این است ، که باقی کشته شده بودند) . آنها سر کراسوس جوان را بریده فوراً بطرف پدرش حمله بردند . اما شرح اقدامات کراسوس چنین بود . او پس از اینکه پیسرش امر کرد بپارتیها حمله کند ، طولی نکشید ، که خبر فرار پارتیها و تعقیب آنها را شنید . بعد ، که

۱ - Hieronymus. ۲ - Nicomachus. ۳ - Ischmes.

تست تاریخی ، اشک سیزدهم - اردراو

دید ، چون بیشتر پارتیها پسر او حمله میکنند ، بخود او فشار نمیآورند ، قدری جرئت یافت و قشون خود را جمع کرد با این امید ، که پسرش بر اثر تعقیب پارتیها بزودی باو ملحق خواهد شد . کراسوس جوان چابک سوارانی نزد پدرش فرستاده بود ، که او را از وضع خطرناک خود و قشونش آگاه دارند . از اینها اولیها در راه کشته شدند و آخریها ، که از دست دشمن باز حمت نجات یافتند ، به کراسوس گفتند ، که اگر کسی بیرونند فوراً پسرش رساند ، معدوم خواهد شد (کراسوس بند ۳۳) .

این خبر بقدری کراسوس را آشفته حال کرد ، که از حیثیات متضاد نمیدانست چه تصمیمی گیرد . مدتی بین این واهمه ، که هر چه هست بسازد و میل رفق بکمک پسرش مردد بود ، تا آنکه بلشعرش امر کرد پیش برود . این لشکر تازه بر راه افتاده بود ، که پارتیها در رسیدند . فریاد های زبل و آوازهای ظفر مندی ، آنها را مهیب تر ساخته بود . اینها صداهای موخس طبل را بگوش رومیهای ، که این صداها را علامت جدالی تازه میدانستند ، رسانیدند . پارتیهای ، که سر کراسوس جوان را سر نیزه میبردند ، برومیها نزدیک شده و با استهزاء آنها را توهین کرده میپرسیدند ، که اقوام و خانواده این جوان کی هستند ، زیرا ممکن نیست ، که جوانی چنین شجاع و اینقدر دلاور ، پدری بی حیث و فقیر مانند کراسوس داشته باشد . این منظره بیش از تمامی دردهای سابق رومیها را مایوس کرد و بجای اینکه غضب آنها را مشتعل سازد و حس کشیدن انتقام را تیز تر کند ، از ترس و وحشتی ، که بر آنها استیلا یافته بود ، خونشان در عروقشان منجمد گشت . کراسوس در این بد بختی بزرگ شجاعتش را بیش از آنچه سابقاً نموده بود ، نشان داد : او از صفوف قشونش گذشته فریاد زد : رومیها ، این شکست فقط بمن مربوط است ، تا شما زنده هستید اقبال و نام پر افتخار روم پاینده است و بر شما نمیتوان غلبه کرد ، ولی اگر بد بختی پدری ، که پسرش را از دست داد ، - آنها پسر می که اینقدر لایق احترام است - شما را برقت آورده ، شرکت خودتان را در این

کتاب چهارم - دوره پارتی ، یا عکس العمل سیاسی

معصیت من با خشم خودتان نسبت بدشمنان بنمائید ، این شادی وحشیانه را از آنها بگیرید . جزای آنها را در ازای شقاوتشان در کنارشان بگذارید ، و از بدبختی من ایتقدرا فرود و مأیوس نشوید . وقتیکه شخص در جستجوی چیزهای بزرگ است ، باید تحمل بدبختیها را داشته باشد . لوکولوس خون رومیها را ریخت ، تابر تیگران غلبه کرد . سی پیون^۱ بهمین وسیله بر آن تیو خوس فائق آمد ، نیاگان ما هزار کشتی در دریای سیسیل از دست دادند و مرگ چندین سردار و سرکردگان را در ایتالیا دیدند ، با وجود این ، شکست هایشان مانع نبود ، از اینکه فاتحیتشان را مطیع گردانند . قدرتی ، که اکنون رومیها دارند از عنایت اقبال نیست ، از شکیبائی و شجاعتی است ، که در موقع ادبار نشان داده اند (کراسوس ، بند ۳۴) .

این تشویق کراسوس اثر کمی در عده زیاد سپاهیان کرد و وقتیکه او فرمان داد ، فریاد شروع بجنگ را برآورد ، از صدای ضعیف و آهنگ غیر مساوی سپاه دریافت ، که سربازان او افسرده و مأیوس اند . چه تفاوتی بزرگ بین این فریادها و فریادهای محکم و نیرومند پارتیها بود . حمله شروع شد ، سواران سبک اسلحه پارتی در پهلوهای رومیها پدیدار گشتند و تکررگ تیر بر آنها باریدند . بعد سواران سنگین اسلحه با نیزه هایشان از جهد حمله آورده رومیها را مجبور کردند در فضائی تنگ جمع شوند . چند نفر رومی برای اینکه از مرگ خلاصی یابند ، با کمال یأس خودشانرا بمیان پارتیها میافکندند ، نه از این جهت ، که ضربی زیاد بیارتیها رسانند ، بل برای اینکه از نیزه های پارتیها زخمهای عریض و عمیق بیابند و زودتر بمیرند . ضربت این نیزه ها چنان سخت و قوی بود ، که غالباً تن دوسوار را میشکافت . چنین جدالی تا شب امتداد یافت و بعد پارتیها باردویشان برگشتند . وقتیکه میرفتند ، گفتند ، که یک شب به کراسوس فرصت میدهند ، تا برای سرس نوحه و زاری کند ، مگر اینکه ، تا او را کشان کشان نزد رَشک نبرده اند ، خودش تصمیمی عاقلانه گرفته نزد او برود . پارتیها نزدیک رومیها اردو زدند و آمدند و ار

۱ Scipion.

قسمت تاریخی . اشک سیزدهم - اردو اول

بودند ، که روز دیگر رومیها را معدوم سازند . این شب سپاهیان کراسوس خیلی بد و سخت گذشت . آنها نه در فکر دفن کشتگان بودند ، و نه در خیال بستن زخمهای مجروحینی ، که از شدیدترین دردها جان میسپردند . هر کس بیدبختی خود مینالید و همه این بدبختیها را حتمی میدانستند ، چه منتظر روز باشند یا در جلگه‌های بی پایان متفرق شوند . مجروحین آنها نیز باعث آشفته‌گی احوالشان بودند ، اگر آنها را با خودشان میبردند ، فرار کند تر میشد و هر گاه در محل میگذاشتند ، فریادهای آنان پارتیها را از فرار سپاهیان آگاه میساخت . با وجود اینکه میدانستند کراسوس باعث بدبختی آنها بود ، باز میخواستند او را ببینند و حرفهای او را بشنوند ، ولی او در گوشه تاریکی خوابیده و سر را با کلاه پوشیده باین جمعیت نمونه نهایی از تاوون اقبال مینمود و بمردم عاقل از نتایج دیوانگی و جاه طلبی نمایی میداد ، زیرا با وجود اینکه در میان هزاران نفر شخص اول بود ، جاه طلبی باو میگفت ، که تو چیزی نیستی ، زیرا دو نفر را بر تو ترجیح میدهند^۱ (کراسوس ، بند ۳۵) .

اکتاویوس^۲ ، یکی از نایبان کراسوس ، و کاسیوس خواستند او را بلند و تشجیعش کنند ، ولی چون دیدند ، که حرفهای آنان اثری در او نمیکند ، رؤساء و دسته های صدنفری و سایر دسته ها را جمع کرده شتابان مجلس مشورتی آراستند و تصمیم حرکت را گرفته اردو را بلند کردند ، بی اینکه شیپوری بدمند . در ابتداء نظم و ترتیب در خاموشی اجراء میشد ، ولی همینکه مجروحین دریافتند ، که آنها را بخودشان وامیگذارند ، فریادها و ناله هاتان تمام اردو را فرو گرفت و باعث اختلال و بی نظمی عجیبی گردید . سپاهیان ، که اول حرکت کرده بودند ، چون این صداها را شنیدند بنداختند ، که دشمن سینهخون زده ، این بود ، که برگشته صف بستند ، مجروحینی را ، که در دنبال آنها بودند ، بمالها حمل کردند ، اشخاصی را ، که کمتر مریض بودند از مالها زیر آوردند و وقت گران بهاء را بدین ترتیب از دست

۲ - Octavius.

۱ - مقعود ، سو مارک ، رومه و یولیوس سزار است .

کتاب چهارم - دوره پارتی یا عکس العمل سیاسی



(۱۳۰ هجریه اکتاویوس (اگوست)
(از کتاب اسکار تکر، تاریخ رومی)

دادند. فقط سیصد نفر سوار در تحت ریاست ایک فاتیوس در نیمه شب بدک دره
(حران) رسانند. این صاحب منصب بزبان خود قراولان بارو را صدا زد و پس از
۱۰ Ignatius.

فست تاریخی - اشک سیزدهم - اردی‌اول

اینکه جواب رسید، گفت به کاپونیوس^۱ کولووال قلعه بگوئید، که کرا^۲ سوس نبردی بزرگ با پارتیها کرد و پس از آن، بی اینکه چیزی بگوید و خود را بشناساند، بطرف پللی، که کرا^۳ سوس بر فرات ساخته بود، رفته با سوارها نجات یافت، ولی او را از اینکه سردارش را گذارده فرار کرده بود، توبیخ کردند. اما خبری، که اوبه کاپونیوس داد، برای کرا^۴ سوس مفید افتاد. این صاحب منصب از بیخام مبهم فهمید، که خبر خوب نیست، و بر اثر آن ساخاو را مسلح کرد و همینکه شنید، کرا^۵ سوس در حرکت است با استقبالش رفته او را با قشونش بشهر آورد. پارتیها، اگرچه از فرار رومیها آگاه شدند، نخواستند شیانه او را تعقیب کنند. در طلایعه صبح آنها بار دو ریخته بحر و حین را بعد از چهار هزار نفر از دم شمشیر گذرانیدند و سواره نظامشان جلگه هارا بیموده کسان زیادی را، که راه را گم کرده بودند، گرفتند. روزگونیوس^۶ یکی از نواب کرا^۷ سوس، در باب راه اشتباه کرده با چهار دسته بطرف پیدای رفت، روز دیگر پارتیها رسیده باو حمله کردند و با وجود دفاع سخت همه را کشتند. فقط ۲۰ نفر شمشیر بدست خودشان را به بان دشمن انداختند، تا مکر از میان قشون راهی بیابند. در اینوقت پارتیها از شجاعت آنها در حیرت شده صفوف خود را گشودند، تا آنها بگذرند و بدین ترتیب این ۲۰ نفر جان سلامت در برده به کاره (حران) رسیدند (کرا^۸ سوس، بند ۳۵).

در این احوال به سورنا خبر گذیی رسید، که کرا^۹ سوس با بهترین قسمت قشون خود فرار کرده، در کاره فقط مردمی هستند، که بر حسب اتفاق جمع شده اند و شایان آن نیستند، که مورد توجه گردند. در ابتداء او تصور کرد، که نمر جنگ را از دست داده، ولی بعد، چون تردیدی در باب این خبر داشت، صلاح را در این دید، که در این باب تحقیقاتی کند، تا معلوم گردد، که باید کاره را محاصره کند با این شهر را رها کرده بتعقیب کرا^{۱۰} سوس پردازد. با این مقصود ترجمانی را، که دوزبان میدانست، انتخاب کرده با دستور داد، که بدو ار شهر کاره نزدات

۱ - Caponius.

۲ - Vergontius.

کتاب چهارم - دوره پارثی ، یاعکس العمل سیاسی

شده کراسوس و کاسیوس را بخوانند و بگویند ، که سورنا میخواهد با آنها مذاکره کند. مترجم مأموریت خود را انجام داد و کراسوس با میل پیشنهاد ملاقات را پذیرفت. کمی پس از آن اعرابی ، که سابقاً کراسوس و کاسیوس را دیده با آنها آشنا بودند ، وارد شدند و چون کاسیوس را دیدند ، روی دیوار شهر بار گفتند ، که سورنا میخواهد با رومیها داخل مذاکره شود. او اجازه خواهد داد ، که رومیها عقب نشسته بروند ، بشرط اینکه روابط حسنه بایادشاه پارت برقرار کنند و بین النهرین را باو واگذارند. ضمناً گفتند ، که صلح بهتر از جنگ است. کاسیوس باین امر راضی شد و خواست ، که روز و محل ملاقات کراسوس با سورنا معین شود. اعراب گفتند ، که باید موضوع را به سورنا اطلاع داد و پس از آن رفتند (کراسوس ، بند ۳۷).

سورنا ، از اینکه رومیها درگاه ههستند و نخواهند توانست از محاصره بیرون جهند ، مشغوف گشت . روز دیگر پارتیها بشهر نزدیک شده و بر رومیها فحش داده گفتند ، که اگر کراسوس را در زنجیر تسلیم نکنند ، قرار دادی منعقد نخواهد شد . رومیها فوق العاده از این رفتار مکتدر کشته به کراسوس گفتند ، بیهوده منتظر کمکی از طرف ارمنستان مباش و فقط در فکر فرار باش . برای بهره مندی لازم بود ، مسئله فرار را از تمام اهالی کاهه مکتوم دارند ، تا وقت اجرای آن برسد ، ولی آن دروماخوس ، خائن ترین مردمان ، از خود کراسوس ، که او را راز دار و رهنمای خود فرار داده بود ، این سر را دانسته به پارتیها رسانید ، و چون پارتیها شب جنگ نمیکنند و اینکار برای آنها آسان هم نیست ، آن دروماخوس از ترس اینکه مبادا پارتیها به کراسوس نرسند ، کراسوس را از راه های مختلف برد و بالاخره بیانلاقها و راه هایی انداخت ، که دره هایی آنرا قطع میکند ، تا مجبور شوند ، همواره برگشته از این راه برای دیگر افتند و بدین ترتیب وقت را بواسطه اشکال حرکت از دست بدهند . جمعی از رومیها سوء ظن از

۱ - Andromachus.

قسمت تاریخی، اشک سیزدهم، اردیوگ

آن درو ماخوس حاصل کرده نخواستند او را پیروی کنند. خود کاسیوس راه کاه را پیش گرفت. در اینوقت اعرابی، که با او بودند، گفتند: تأمل کنید، تا ماه از عقرب بیرون آید، او جواب داد: «من از قوس بیشتر میترسم» (اشاره بکمان پارتی، م. م.) و شتافته خود را با پانصد سوار به آسور رسانید. دیگران، که راهنمایان خوبی داشتند، به کوه سیناک^۱ رسیدند و قبل از طلوع آفتاب در امنیت بودند. عده آنها پنج هزار نفر بود و رئیسشان صاحب منصب خوبی^۲ اکتاویوس نام (کراسوس، بند ۳۸).

چون روز شد، کراسوس از خیانت آن درو ماخوس، که او را در چنین باتلاقهای سختی افکنده بود، در حیرت فرورفت. او چهار دسته پیاده نظام و عده کمی سوار و پنج نفر لیکتور^۲ همراه داشت، بشاهراهی ورود کرده بود و بیش از ۱۲ استاد (تقریباً نیم فرسنگ) در پیش نداشت، تا به اکتاویوس برسد.

در این وقت دشمنان با او رسیدند و او بقله دیگر کوههایی رسید، که صعود بان آسانتر، ولی امنیت جاها کمتر است و نیز از حیث بلندی از سیناک پست تر بنظر میآید. این کوهها بوسیله زنجیره دراز بکوه سیناک اتصال مییابد. در این وقت، چون اکتاویوس دید، که کراسوس در خطر است، او را شخصی بود، که با عده کم همراهش بکمک او رفت. بعد دیگران از او پیروی کردند و اینها از بی حیثی خودشان نادم گشته و به پارتیها حمله برده آنها را از تپه کوچکی بزیر راندند. بعد دور کراسوس را گرفته گفتند، که تیری از دشمن بسردارشان اصابت نخواهد کرد، مگر اینکه بدو آتشی آنها کشته شوند. سورینا، چون دید، که پارتیها حرارت سابق را بجنگ کردن ندارند، و اگر شب در رسد و رومیها بکوهها برسند، دیگر اسیر کردن رومیها محال است، باز بحیله متوسل گشت، تا کراسوس را فریب دهد. او چند نفر اسیر رومی را فراراند و قبلاً بقراولان دستور داد، در حضور اینها

۱ - Sinnaques.

۲ - Licteurs (صاحب منصبانی، که بتأییدش رجال عمده روم حرکت میکردند و تیری بدست داشتند).

کتاب چهارم - دوره بارثی، یا عکس العمل سیاسی

صحبت کرده بگویند، که پادشاه پارت نمیخواهد با رومیها جنگی امان ناپذیر کند، بعکس او میخواهد مورد دوستی رومیها گردد و نسبت به کراسوس اسائیت خواهد کرد. بنابراین پارتیها حمله شان را موقوف داشتند و سورتا آرام با صاحبمنصبان عمده خود بتپه نزدیک شده زه کمانش را باز و دست خود را بطرف کراسوس دراز کرده او را طلبید، تا داخل مذاکره گردد و با واطمینان داد، که پادشاه بر خلاف میلش شجاعت و نیروی خود را برومیها نشان داد، ولی اکنون حاضر است، که ملایمت و عنایت خود را برومیها ندویم با آنها صلح کند و بعد اجازه دهد، که رومیها عقب نشینند (کراسوس، بند ۳۹).

تمامی قشون رومی سخنان سورتا را با شغف امضا کردند، ولی کراسوس، که تا این زمان جز خدعه چیزی از پارتیها ندیده بود و جهتی هم برای تغییر حال پارتیها نمیدید، این سخنان را باور نکرد و با صاحبمنصبان خود بشرح برداشت، اما سربازان فریاد کمان فشار میآوردند، که کراسوس بملاقات سورتا برود و او را دستام داده میگفتند، تو ما را بطرف مرگ هیبری، زیرا میخواهی با دشمنی جناب کنیم، که تو از رو برو شدن و مذاکره با آن هم واهمه داری، کراسوس در ابتداء خواست آنها را با ملایمت و خواهش نرم کند و با آنها گفت، که اگر در بلندبهایی، که دشمن باسانی بان دست نخواهد داشت، باقی روز را بماند، شب میتواند باسانی فرار کنید، حتی با آنها راهی را، که میبایست اختیار کنند، نشان داده نصیحت کرد، که این امید نزدیک را نباید فدای ترس کنند، ولی وقتیکه دید، سربازان در حال طغیان اند و با تهدید اسلحه شان را بیکدیگر میزنند، از ترس انبساط داد دست سردارشان بلند کنند، از تپه بزیر آمد و بطرف قشون برشته این کلمات را بطور ساده گفت: «آکتاویوس و پنرونیوس و شمش ای صاحبمنصبان روم، می بینید، که چگونه مرا در فشار میگذارند، که نزد دشمن روم، شب ناهمد، که چندان علف و اجباری نسبت بمن روا ندارند. اگر شما از این خطر نجات نافتد، تمام مردم بگویند، که بواسطه خدعه دشمن من کشته شدم، نه از جهت خیانت

فست تاریخی . اشك سیزدهم - از د اول

هموطنانم « . آکتاویوس نخواست او را تنها بگذارد و با او از تپه پائین آمد و کراسوس لیکتور های خود را ، که میخواستند از دنبال او روند ، برگردانید (کراسوس ، بند ۴) .

از طرف بیگانگان اول اشخاصی ، که باستقبال کراسوس آمدند ، یونانی های دورگه بودند (یعنی اولاد یونانیهای ، که زنان بومی گرفتند بودند . م) . اینها از اسب فرود آمده کراسوس را تکریم کردند و بزبان یونانی با او گفتند ، کس بفرستید ، تا بینند ، که سورنا و همراهان او هیچگونه اسلحه ندارند . کراسوس جواب داد ، که اگر من قدر و قیمتی پست برای زندگانی خود قرار میدادم نمی آمدم که خود را بشما تسلیم کنم و بعد او ، روس سیوس^۱ و برادر او را فرستاد ، تا بدانند ، که در چه باب باید مذاکره کنند و این ملاقات چقدر طول خواهد کشید . سورنا فوراً این دو برادر را توقیف کرد و خودش سواره با صاحب منصبان عمده اش حرکت کرده ، همیشه بد کراسوس رسید ، گفت : « عجب سردار رومی پیاده است ، و ما سواریم » این بگفت و امر کرد اسبی بیاورند . کراسوس جواب داد : « اینحال ما نه تقصیر شماست و نه تقصیر من . هر کدام از ما موافق عادات مملکتش رفتار کرده » . سورنا پس از آن گفت : « از این زمان بین هرود شاه و رومی ها عهد دوستی و اتحاد منعقد است ، ولی شرایط این عهد را باید در کنار فرات معین کرد ، زیرا شما رومیها شرایط قراردادی را ، که می بندید ، همیشه بخاطر نمی سپارید » .

سورنا بعد از این سخنان دست خود را بطرف کراسوس دراز کرد . کراسوس میخواست ، کس بفرستد ، تا اسبی برای او آورد ، ولی سورنا گفت لزومی ندارد : پادشاه این اسب را بشما هدیه میکند . در این لحظه اسبی آوردند ، که دهته آن طلا بود . میراخوران به کراسوس کمک کردند ، تا با اسب بنشیند و بعد اسب را زدند ، تا او تندتر حرکت کند . آکتاویوس در این حال زمام اسب را گرفت و بترونیوس نیز ، دیگران هم ، که با کراسوس بودند ، دور او را گرفتند تا نگذارند

۱ - Roscius.

میراخوران اسب را برانند. در نتیجه طرفین بیکدیگر فشار دادند و همه و غوغائی بلند شد. پس از آن دیری نگذشت، که طرفین بهم افتادند و اکتاویوس شمشیر خود را کشیده يك مهتر بیگانه را کشت و بعد ضربتی از پشت باو آمد و افتاد و مرد. پترونیوس، که سیر نداشت ضربتی بجوشن برداشت و از اسب بزیر جست، بی اینکه زخمی بردارد. کراسوس را بروایتی يك نفر پارتنی موسوم به پوما کسارث کشت. بروایت دیگر يك پارتنی دیگر ضربت مهلکی باوزدویوما کسارث سرش را برید (کراسوس، بند ۴۱).

پس از کشته شدن مضامین نوشته های پلوتارک راجع باین جنگ چنان است، که ذکر شد. اما در باب کشته شدن کراسوس، چون خود کراسوس پلوتارک هم حس کرده، که این روایت مصنوعی بنظر میآید و شلاق زدن میراخوران باسب و راندن آن چگونه میتواند باعث جنگ شود، در بند ۲۲ این کتابش گوید: ولی روایات موافق حدیثاتی است نه اطلاعات صحیح، زیرا از تمامی اشخاصی، که حاضر بودند، بعضی هنگام جدال کشته شدند و برخی فرست یافتند، که بطرف تپه فرار کنند. بعد مورخ مزبور گوید: پارتنها بزودی بعد از آنها به تپه رسیدند و گفتند، که کراسوس از جهت خیانتش بجزای خود رسید، آنها سورنا شما را دعوت میکنند، که بی ترس نزد او روید. پس از آن بعضی از تپه پائین آمد، تسلیم پارتنها شدند و برخی، همیانه شب در رسید، پیرا کردند. از اینها فقط عدّه کمی نجات یافتند، زیرا بیشتر اشخاص را اعراب تعقیب کرده کشتند. گویند، که این سفر جنگی برای رومیها بمرک بیست هزار و باسارث ده هزار نفر سپاهی تمام شد. سورنا سرو دست کراسوس را نزد هیرو د پادشاه، که در ارمنستان بود، فرستاد و در همانوقت بدساوکیه چابارهائی روانه کرد، کدباهالی بگرنه او کراسوس را زنده بدانجا میبرد. بعد دبدبه غربی تدارک کرد و این طنطنه را بطور استهزاء جشن فتح خود خواند (مقصود این است، که

قسمت تاریخی . اشك سیزدهم - از دی اول

چون سرداران رومی عادت داشتند ، جشن فتح خودشان را در روم بگیرند و بعد از غلبه بر بعضی پادشاهان آسیای صغیر و ممالک دیگر ، این پادشاهان را مجبور میکردند ، با حاکم فلاکت بار شخصی مغلوب و ذلیل در این جشنها شرکت کنند ، سورنا خواست همین رفتار را درباره شیبه^۱ کراسوس مجری دارد و چون چنین جشنی در میان پارتیها معمول نبود ، در این مورد سورنا بطور مضحک تقلید رومیها را در آورد (برای فهمیدن معنی این رفتار باید در نظر داشت ، که اهالی سلوکیه یونانی بودند و معلوم است ، که رومیها را بر اهالی مشرق زمین ترجیح میدادند . م .) . بعد پلو تارک^۲ گوید : سورنا از میان اسراء شخصی را کایوس پاک سیانوس^۳ نام ، که کاملاً به کراسوس شبیه بود ، برگزید ، باین شخص لباس پارتی پوشید و با او آموختند ، که هر زمان او را کراسوس نامند یا امپراطور خطاب کنند ، جواب بدهد . ترتیب حرکت چنین بود : او بر آسبی نشسته بود و چند نفر شیپورچی و فرّاش ، که بر شترها سوار بودند ، دسته ای از چوب و تبری بدست داشتند (تقلید لیکتورهای رومی) از این چوبها همبانهائی آویخته بود و بر تبرها سرهای رومیهائی ، که تازه کشته شده بودند ، نصب شده بود . از عقب پاک سیانوس دسته ای از زنان بد عمل سلوکیه ، که تماماً سازنده و خواننده بودند ، میآمدند و آوازهایی میخواندند ، که تماماً توهین و استهزاء کراسوس بود و دلالت بر بی حیثیتی و لهو و لعب او میکرد . این نمایش سخره آمیز را برای مردم عوام ترتیب داده بودند ، ولی سورنا برای خواص چنین کرد : او سنای سلوکیه را منعقد داشته امر کرد کتاب هزلیات آریستید^۴ را ، که می لزیاک^۵ نام داشت ، بیاورند ، این کتاب را در آیه روس نیوس^۶ یافته بودند و سورنا میخواست ، باعضای سنای سلوکیه نشان دهد ، که رومیها تا چه اندازه از حیث اخلاق مردمانی پست اند ، که حتی در وقت جنگ ، از خواندن هزلیات و از اشتغال بکارهای شنیع ، خود داری ندارند . سنای سلوکیه در ایشمورد

۱ - شبه گوئام ، این ترجمت استعمال این لفظ روشن خواهد بود .

۲ - Caius Paccianus. ۳ - Aristide. ۴ - Milésiaques ۵ - Rostius.

کتاب چهارم - دوره پارتی ، یا عکس العمل سیاسی

فهمید ، که معنی حکایت بزاس^۱ ، که ازوپ^۲ یونانی نوشته ، چقدر صحیح است ، او دید ، که سوری با این کتاب هزلیات را در جیب پیش گذارده و در جیب عقب یکدستگاه تهوت رانی را ، که از دنبال خود میکشد ، جاداده و این دستگاه دلالت میکند بر اینکه حتی در مملکت پارتیها سی باریس^۳ نوبن پدید آمده (این عبارت پلوتارک را باید روشن کنیم . در ایتالیا در قسمتی موسوم به لوکانی^۴ شهری بود ، که آنرا سی باریس مینامیدند . این شهر در ۱۰۵ ق . م خراب شد . اهالی شهر مزبور از حیث تن پروری و زندگانی بسیار ملایم معروف بودند . مانند مثل گویند : بقدری اینها بتن آسانی خو کرده بودند ، که شخصی ، چون دید ، غلامی هیزم میشکند ، عرق کرد و دیگری شکایت میکرد ، که شب گذشته نتوانست بخوابد ، زیرا یکی از گلهای سرخ ، که بر بسترش پاشیده بودند ، از وسط تاه خوابد . مقصود پلوتارک این است ، که زنانی ، که از دنبال قشون سوری تاجرات میکردند ، اشناسی مانند سی باریسها بودند . م .) . این از آبه های زیاد ، که زنان غیر بقدری سوری را را حمل میکرد ، لنگر او را شیدد افعیها و نیزه مارهایی میداشت ، که سی تال^۵ نامند ، زیرا سر این لنگر از حبت نیزه و بیکان و اسبوانی جذبی و حشت آور بود و دم آن بزنان بد عمل و روسپی ، با آلات موسیقی ، خانمده هببافت و تمامی شب با آوازها و اهو و لعب و عین و عشرتها در جناس چنین زنانی بد عمل بسر میرفت . روس تروس بی تردید مستحق توبیخ است ، ولی پارتیها چقدر بی حیا بودند ، که اهو و لعب رومی هارا استهزاء میکردند ، و حال آنکه یادسازان اشکانی آنها غالباً از زبان بد عمل شهر میلت (شهر یونانی در آسیای صغیر . م .) در شهرهای دیگر نوشته زاده بودند (کراسوس ، بند ۴۲) .

چنین است نوشته های پلوتارک . او قدرتا قلم را تابع حسنات مینماید ، ولی در اینجا هذانت را از دست داده . بنا بر این باید گفت ، که ضح سوری با سبتنا

۱ - Bésace.

۲ - Esope (این نویسنده یونانی حکایتها را نوشته ، که در دوره ودهم و نهمی از سده اول) .

۳ - Sybasta. ۴ - Lucanie. ۵ - Seytale.

قسمت تاریخی، اشک سیزدهم - اردر اول

کرا سوس و بعد اظهارات او در مجلس سنای سلوکیه بر پلوتارک بقدری ناگوار آمده، که نتوانسته است حسیات خود را، چنانکه شایان مورد خوبی است، اداره کند و الا، بجای این همه عبارت پردازی و تشبیهات غیر مناسب، کافی بود بگوید: تویخ رومیها به سور نا میبرازید، زیرا خودش هم مانند آنها عشرت پرست بود یا بدتر از آنها.

پس از آن پلوتارک گوید (کرا سوس، بند ۳۴) وقتی که سور نا نمایشی در سلوکیه میداد، هیروود پادشاه با آرتاوا آسد^۱ پادشاه ارمنستان صلح کرد و خواهر او را برای پسر خود پیا کروس گرفت. در اینموقع دو پادشاه ضیافتهایی برای یکدیگر میدادند و درموقع مهمانیها تفنیفاتی از ادبیات یونان میخواندند زیرا هیروود نسبت بزبان و ادبیات یونانی بیگانه نبود و آرتاوا آسد^۲ در این زبان فائزیشی حزن انگیز و خطابه ها و چیزهایی راجع بتاریخ نوشتند بود. وقتیکه حاملین سر کرا سوس بدرب طالار پذیرائی رسیدند، مهمانان از سر میز برخاسته بودند و بازی گری از شهر ترال^۳ که ژازن^۴ نام داشت، بازی آ گاو^۵ را از تصنیف او ری پید^۶ موسوم بد با کانت، نمایش میداد و تمام حضار بالذتی هرچه تمامتر بسخنان او گوش میدادند. در این حین سیلاس بطالار وارد شده در بیتش پادشاه بخاک افتاد و سر کرا سوس را بیای او انداخت. در حال هایلله سادی و کف زدنهای مهمانان شروع کردند و خدمه بامر پادشاه سیلاس را سر میز نشاندند، اما ژازن، که یکی از آواخوانان لباس ناتد را پوشانده بود، فوراً سر کرا سوس را برداشت و این اشعار آ گاو را خواند: "از بلندی کوهستانهایمان این بچه سیر را، که آفت جلگه های ما است، باینجا آوردیم. از این صید، که باعث سعادت است، فاتح را مفتخر میدایم". از این مناسب خوانی، تمامی حضار لذت بردند و سپس دهندگان دبانه این شعر را خواندند، یعنی آنجائی را، که آواز خوانان می برساند: "چه دستی او رازد؟"

۱ - Aitavasde (اره باز).

۲ - Jason. ۳ - Tralles. ۴ - Acavee ۵ - Eurypide.

کتاب چهارم - دوره پارسی، یا عکس العمل سیاسی

و آگایه جواب میدهد: « دست من شرف این کار را داشت ». در این حین پوما کسارت از سر هیز برخاسته و سر کراسوس را بر داشته گفت: این قطعه ای را، که ژازن خواند، بیشتر بمن راجع است (چنانکه بالا تر گفته شد، پوما کسارت موافق روایتی قاتل کراسوس بوده).

چنین است نوشته پلوتارک در بند ۳ و ۴ کتاب کراسوس و چون او یونانی بود و کتابش را یونانی نوشته، لازم ندیده، توضیحاتی بدهد، ولی ما باید جاهای تاریک نوشته های او را برای خوانندگان این کتاب روشن سازیم و بنا بر این کوئیم: او ری پید، یکی از شعرای نامی یونان است، که از ۸۰ تا ۵۰ ق. م. میزیست و نهایشائی حزن انگیز ساخته. او باسقراط حکیم معاصر و دوست بود، مانند حکیم مزبور اعتقاد باریاب انواع یونانی نداشت و گفته های یونانی ها را جزء خرافات و افسانه ها میدانست. چنانکه معلوم است سقراط را آتشی ها از جهت عقیده اش بخدای یگانه باعدام محکوم کرده زهرش دادند. اما او ری پید، که رشادت و ثبات سقراط را نداشت، ترسید، که مبادا طاع حکیم مزبور دامن گیر او هم بشود و خواست کاری کند، که در نزد مردم پاک گردد و همه بدانند، که او بخدای یگانه معتقد نیست. بنا بر این برای هر یک از ارباب انواع تصنیفی نوشت، از جمله باکوس^۱ رب النوع شراب بود، که یونانی ها او را یسر زوس (ژیوی تر) خدای بزرگ میدانستند. این رب النوع یونانی مانند سایر ارباب انواع معابدی داشت وزنانی، که کاهنات معبد او بودند، باکانت نام داشتند. برای باکوس همه ساله جشنی می گرفتند و در این جشنها مرد و زن با هم مخلوط گشته باعربده های مستی و غوغا بهم می افتادند و مرتکب فسق و فجور کونا کون میشدند. گاهی هم در موقع این جشنها و شب نشینی ها قتلی اتفاق می افتاد. این مجالس جشن را باکانتال^۲ مینامیدند. باری او ری پید برای باکوس تصنیفی کرد موسوم به باکانت، که مفادش این است: یانته پادشاه شهر تب در زمان حکمرانی خود عبادت

۱ - Bacchus ۲ - Bacchanales.

با کوس را با آن اعمال قبیح و زشت منع کرد . عبادت چنین بود ، که در هر سال در مدت چند روز معین زنان شهر از هر طبقه عربان گردیده ، پوست ببر یا پلنگی را بخود بسته ، سروپا برهنه بکوهستانها رفته شراب زیاد میخوردند و بهمه قسم فسق و فجور میپرداختند . از جمله آگاوہ مادر پادشاه در ایام این جشنها با زنان دیگر بهمان کارها اشتغال میورزید . پانته برای منع مادرش از این کارها بکوہستانی ، که در آنجا عید با کوس را گرفته بودند ، رفت ، ولی بهره‌مند نشد ، زیرا مادر پادشاه با زنان دیگر او را گرفته کشتند و از فرط مستی و قوت تهوت ندانستند ، که او پادشاه تب است . پس از کشته شدن پانته سرش را بریده بشهر بردند و مردم گفتند « این گرازی یا بچه شیری بود ، که در کوہستان پدید آمد و مجلس عیش ما را بهم زد . ما هم بقوت با کوس او را گرفته سرش را بریدیم » .

اوروی بید میخواستہ در ضمن این تصنیف بمردم بفہماید ، کہ دین با دوس بقدری محکم و قوی است ، کہ اگر پادشاهی ہم برنشد آن باشد ، مادرش سراورامیبرد . پس از این توضیح معلوم است ، کہ مناسب خوانی با بازی مناسب در مجلس ضیافت اُرد و پادشاه از منستان این بودہ ، کہ زنی کہ میبایست بجای آگاوہ سرگراز با بچه شیری را بمجلس آورده بخصار نشان دهد ، در این موقع سرگراسوس را برداشته بمجلس آورده و آنرا پهای اُرد (یا ہیرو د پلوتارک) انداختہ ، بعد اشعاری را ہم ، کہ اوروی بید از قول آگاوہ نوشتہ است ، خواندہ (ترجمہ اشعار بالاتر ، در صفحہ ۲۳۲۵ - سطر ۱۹ ذکر شد) .

بعد پلوتارک گوید (کتاب گراسوس ، بند ۴) : پادشاه را رفابت بوما کسارت چنان خوش آمد ، کہ امر کرد ہدبہای را ، کہ قانون مملکت پادشاه کشتن سرداری قرار دادہ ، باو بدهند و بات تالان ہم بہ ژازن داد . چنین بود خانمہ سفر جنگی گراسوس ، کہ آخرش را باید حزن آور دانست ، ولی (از اینجا پلوتارک بمطالب دیگر حیدر دازد ، کہ در جای خود بیاید . م .)

کتاب چهارم - دوره فارسی ، یا عکس العمل سیاسی

گفته‌های بعضی مورخین دیگر
آنچه ، که تا اینجا در باب سفر جنگی کراسوس به طرف مشرق و جنگ حران گفته شد ، از قول پلوتارک بود ، که با شرح و بسط چگونگی را ذکر کرده . بعضی نویسندگان دیگر هم چیزهایی نوشته‌اند ، که اگر چه پیای نوشته های مبسوط پلوتارک نمی‌رسد ، باز باید ذکر کرد ،

زیرا اطلاعاتی می‌دهند ، که پلوتارک بسکوت گذرانیده : کراسوس وقتی که با ایالات سوریه منسوب گردید ، یعنی پروفنسول گردید ، در روم سمت قنسول را داشت و این سال مطابق ۵۵ ق . م است (دیوکاسیوس ، کتاب ۳۹) .

آبکاروس^۱ (بعضی آبکاروس و آوکاروس نوشته‌اند ، باید آبکاروس صحیحتر باشد ، زیرا مصحف اکبر عربی است . م .) پادشاه اسران^۲ (خسرون) ، وقتی که بومپه در آسیا بود ، متحد روم گردید ، ولی پس از رفتن او قوت پارت را حس کرده بطرف اُرد رفت (دیوکاسیوس ، کتاب ۴۰) .

الخودو نیوس^۳ ، یکی از مشایخ عرب ، نیز در ابتداء متحد روم بود ، ولی همیشه دیدبارت قوی تر است ، طرفدار آن گردید (دیوکاسیوس ، بند ۴) . برای روشن ساختن فکر دیوکاسیوس لازم است توضیح دهیم ، که اگر کراسوس با رمنستان رفت ، بود و در آنجا با اُرد می‌جنگید ، اتحاد یا عدم اتحاد آبکاروس و الخودو نیوس اهمیتی نمی‌داشت ، زیرا جنگ در جلگه‌های بین النهرین وقوع نمی‌یافت و ارمنستان میدان جنگ میشد ، ولی اُرد ، چون خطر رومیهارا در بین النهرین دریافت ، پادشاه اسران و اعراب سنیت^۴ را (که قبیله‌ای بود . م .) بطرف خود جلب کرد . رفتن اُرد هم بطرف ارمنستان خیلی مهم بود ، زیرا ارمنستان را اشغال کرده نداشت سواره نظام آن ، که قوی بود ، بقوه کراسوس عاجز شود .

قشون پارتی فقط از سواره نظام تشکیل شده بود و نمیتوان گفت ، که عادت پارتیها چنین بوده ، که فقط سواره نظام را در جنگ ها بکار برند ، زیرا در مواردی ، که ذکرش بیاید ، پیاده نظام نیز در جنگها داشته‌اند . بنا بر این تشکیل قشون پارتی

۱ - Abgarus

۲ - Orhoène.

۳ - Alchtaudonius.

۴ - Scénite.

قسمت تاریخی، اشک سیزدهم - 'اُرد' اوکی

فقط از سواره نظام، در این جنگ از روی فکر و حساب بوده و هم زن گوید، که این فکر سورنا فکری بوده عمیق و عالی، از طرف دیگر برای اشغال ارمنستان، کوهستانی پیاده نظام بیشتر مناسب است و 'اُرد' پیاده نظام را بدانجا برد، تا در کوهستانهای آن مملکت خوب بتواند حرکت کند. اگر چه در قسمت تشکیلات دولت پارت از قشون صحبت خواهد بود، ولی، تا بدانجا برسیم، بمناسبت جنگ حرّان، باید هم اکنون شمه‌ای از سواره نظام پارتی بگوئیم. سواره نظام پارت از دو قسمت متمایز تشکیل میشد: قسمتی سواره نظام سبک اسلحه بود و اسلحه دفاعی، یعنی جوشن و زره و غیره، نداشت. اینها فقط باتیر و کمان مسلح بودند و کارشان این بود، که بچابکی پیش روند یا عقب بنشینند. اینها هیچگاه جنگ تن بدن نمیکردند، زیرا اسلحه دفاعی نداشتند، فقط از دور تیر میانداختند، و وقتی که دشمن اینها را تعقیب میکرد، چون سبک اسلحه بودند بچابکی عقب می‌نشستند و در اینوقت قیقاج بدشمن تیر میانداختند، یعنی جنگ کمان فرار میکردند. بنا بر این دشمن تلفات میداد، بی اینکه بتواند تلفاتی وارد آورد و بالاخره خسته شده می‌ایستاد. در اینوقت سواران پارتی بر گشته باز باران تیر بدشمن می‌باریدند و همینکه او حمله میکرد، دوباره عقب نشسته قیقاج تیر میانداختند و هیچگاه داخل جنگ تن بدن نمیشدند. کار دیگر اینها بلند کردن گرد و خاک بود، تا دشمن نتواند تمیز بدهد، که کدام طرف فرار میکنند. قسمت دیگر قشون، سوار نظام سنگین اسلحه بود، یعنی قسمتیکه غرق آهن و فولاد میگشت و کلاه خود و زره با جوشن و بازو بند و زانو بند و غیره داشت و حتی اسبهایشان غرق آهن بودند. اسلحه تعرضی آنها کامل بود و نیزه و شمشیر و خنجر داشتند. این سواره نظام برای حمله و داخل شدن در جنگ تن بدن تدارک شده بود.

پارتیها چون میدانستند، که پیاده نظام روم خیلی درزیده و مشق کرده و

۱ - Mommsen (مورخ معروف آلمانی، که تاریخ روم را نوشته، کتاب او یکی از ادب نامی و دارای شهرت است).

کتاب چهارم - دوره پارتی، یا عکس العمل سیاسی

دارای دیسیپلین سخت است، در صلاح خود نمیدیدند، که جنگ را با حمله و جدال تن بدن شروع کنند. بنا بر این در ابتداء جنگ سواره نظام سبک اسلحه خود را بکار انداخته بقدری جدال را امتداد میدادند، که دشمن خسته میشد و نمیدانست، چگونه حریف را بجنگ تن بدن مجبور دارد. بعد، پس از اینکه این حال برای دشمن افسرده و فرسوده روی میداد، آنگاه سواره نظام سنگین اسلحه حمله خود را شروع میکرد و تلفاتی زیاد وارد آورده غالب میآمد.

پلوتارک گوید، که روز اول جنگ پارتیها پانصد نفر اسیر رومی گرفتند، و ای دیوکاسیوس گوید، که روز اول اسیری نکردند (کتاب ۴، بند ۲۴).
پادشاه آسریان، که در قشون رومی بود، تا پس از مرگ پسر کراسوس با رومیها بماند و بعد، وقتیکه پارتیها از جبهه پرومیدها حمله کردند، او از پس بر آنها حمله کرد (دیوکاسیوس، کتاب ۴، بند ۲۳).

ژوستین در تهجد پارتیها گوید (کتاب ۱، بند ۱): «باید با حیرت بشجاعت پارتیها نگرست، این شجاعت آنها را بقدری بلند کرد، که مردمانی، که آقای آنها بودند، قانع آنها شدند، حتی روم در زمان اعلی درجه اقتدارش سه دفعه با بهترین سردارانش با آنها حمله کرد و در نتیجه دانست، که از تمام ملل و مردمان اینها بکانه مردمی هستند، که نه فقط با رومیها برابرند، بل فاتح آنهاستند. بنا بر این هم گفت، که برای پارتیها حمله رومیها را دفع کردن آنقدر باعث افتخار بود، که در میان مردمانی مانند آسوریها، مادیهها و پارسیها، یعنی مردمانی، که دارای آنهمه نام بودند، بلند گشتند و هزار شهر دولت باختر را تسخیر کردند، و حال آنکه سکا هائی، که همسایگان پارتیها بودند آنهمه فشار هائی سخت با آنها میدادند و آنهمه جنگهای بی دریبی میکردند» (معهود ژوستین این است، که پارتیها در دو جبهه با مردمان قوی جنگ میکردند و با وجود این فاتح بیرون میآمدند. در جبهه غربی با رومیها و در جبهه شمال شرقی با سکاها و مردمان دیگر، که با بران فشار میآوردند).

قسمت تاریخی، اشک سیزدهم - اردیبهشت اول

دیوکاسیوس گوید، که جنگ حران در اواسط سال ۵۳ ق. م رویداد، ولی
 'اوید'، که یکی از نویسندگان قدیم است، تاریخ آنرا در ماه ژون سال مذکور
 (۱۰ خرداد - ۱۰ تیر) ضبط کرده.

پیج جنگ حران
 نتایج این جنگ برای پارتیها چنین بود: ۱ - بین النهرین
 را تا انتهای آن، که رود فرات است، رومیها کم کردند و
 متعلق به پارت شد. ۲ - ارمنستان تا مدنی بکلی از تحت نفوذ رومیها بیرون آمد
 و تابع دولت پارت گردید. ۳ - تمام مشرق از این فتح پارتیها متأثر گردید و
 تا اندازه ای بجنب و جوش آمد و یهودیها، که قید خارجه را با سختی تحمل
 میکردند و از دست برد کراسوس بدخایر معبدشان متنفر و مغموم بودند، اسلحه
 برداشتند، ولی باید گفت تسایجی، که از این جنگ حاصل شد، کمتر از اهمیت
 آن بود، زیرا در اینوقت میشد، تمام آسیای صغیر، یعنی کابادوکیه و فرنگیه و کیلیکیه
 و سایر قسمتهای آن را بحرکت آورد و اگر چنین میشد، کار رومیها در این صفحات
 خیلی سخت میگشت، زیرا این ممالک مهبج بیطرف نمانده جنگ تعرضی را
 پیش میگرفتند و با این حال معلوم است، که روم موقعش سخت میشد و مجبور
 میگشت آسیا را تخلیه کند، ولی این نتیجه با اینکه طبیعی بود، حاصل نشد،
 جهت آن چیست؟ جهت این است، که در این زمان پادشاهی مانند مهرداد ششم
 پنت وجود نداشت و اردیاشاهی نبود، که بتواند چنین نهضتی را اداره کند.
 اما در داخله پارت، این جنگ برای سورنا، که فاتح آن بود نتیجه معکوس بخشید،
 بجای اینکه اردیاشهای خوب باو بدهد، بنامش رشک برده نابودش کرد و پس
 از او دولت پارت سرداری بلیاقت و رشادت او نیافت، زیرا سیلاک، که پس از او
 میآمد، کار نهایی در جنگ پارتیها با کراسوس نکرده بود. ارد حق ناشناسی
 غربی نسبت به سورنا بروز داد بخصوص، که او مهرداد سوم اشکانی را شکست
 داده ارد را بر تخت نشانیده بود. سورنا مظلوم واقع شد، ولی در تاریخ ایران

کتاب چهارم - دوره پارسی ، یا عکس العمل سیاسی

وروم اهمیتی بسزا دارد . اما اینکه بچه وسیله سورنا را کشتند ، در در التیجان ذکر شده ، که باجزای سنماری^۱ کشته شد (جلد دوم ، صفحه ۱۴۵) ، ولی چون مدرك این خبر را صاحب کتاب مذکور ننموده ، فقط بذكر آن اکتفاء میشود .
(العهدة علی الراوی) .

اهمیت این جنگ جنگ کاره یا حران در تاریخ ایران نظیر ندارد . این اول دفعه‌ای بود ، که ایرانیها با رومیهای عالمگیر طرف شدند و فاتح بیرون آمدند . ممکن است گفته شود ، که ساسانیان نیز رومیها را مغلوب ساختند و کراراً بروم شرقی یا یونانیان شکستهای فاحش دادند ، ولی با قدری دقت معلوم خواهد شد ، که این نظر صحیح نیست . رومیهای دوره ساسانیان غیر از رومیهای این زمان بودند و یونانیهای روم شرقی و رای یونانیهای زمان داریوش اول و خشایارشا . در این زمان رومیها هنوز از حیث اخلاق فاسد نشده بودند ، و بعلاوه ، چون فتحی پس از فتح کرده بودند ، روحشان چنان قوی بود ، که خودشان را غیر مغلوب میدانستند ؛ قرطاجنه را از پا در آورده ، دولت مقدونیه و یونان را تابع کرده ، از دولت های بطالسه مصر و سلوکی های سوریه ایالاتی ساخته ، پادشاهان آسیای صغیر را یکایک دست نشانده کرده ، حتی اعجوبدهای رمانند مهر دادششم پنت بدست خودش نابود ساخته ، مملکت گالی ها را تسخیر و اسپانیا و بسیاری از ممالک دیگر را بلعیده با این حال برود فرات رسیده بودند . در چنین حالی جنگ آنها با پارتها در گرفت و در اینجا بیچاره شدند . راست است ، که کراسوس خبطهایی کرد ، ولی از طرف دیگر قوت روح و متانت و دیسیپلین اثریونهای رومی و ورزیدگی آنان و حضور سواران گالی ، که از حیث شجاعت معروف بودند ، و سرداری مانند پوبلیوس^۲ پسر کراسوس ، که زیر دست ژول سزار بزرگترین سردار آن زمان تربیت یافته و خودش هم جنگی و شجاع بود مزایایی است ، که در ترازوی شرایط جنگ کفه رومیها را بی اندازه سنگین میساخت و باید تمامی این نکات

۱ - Publius.

۲ - سنماری بی خوابی است .

قسمت تاریخی، اشک سیزدهم - 'ار دیا اول

را در نظر گرفت. و قتیکه این اوضاع و احوال را می‌سنجیم، می‌بینیم، که رومیها باعلی‌درجه قوی بوده‌اند ولی نیروی پارتیها در جنگ، مهارت آنها در تیر اندازی و اسلوب جنگیشان رومیها را عاجز کرده، پس از آن هر چه کرده‌اند از عهده حریف بر نیامده‌اند و بالاخره افسرده و مأیوس گردیده از حیث انتفاع افتاده‌اند.

اهمیت این جنگ در تاریخ زیاد است. این جنگ تاریخ ایران و ماوراء آن را از طرف مشرق بجزیرانی دیگر انداخت و فتوحات دیگر پارتیها نسبت به رومی‌ها، که پائین تر ذکرش بیاید، گروگان این جنگ بود. اگر پارتیها در این جنگ مغلوب میشدند، دیگر نمیتوانستند جلو رومیها را بگیرند، چنانکه شکست‌های دیگر رومیها نتیجه مرعوب شدن آنها در این جنگ میباشد. بنابراین قوم جوان و تازه نفس ایرانی، که نامش در تاریخ بیارتی معروف است، تا این زمان سه کار بزرگ تاریخی انجام داد: یکی اینکه سلوکیها را از ایران راند و نقشه آسیای غربی را تغییر داد، دیگر اینکه در جلومردمان شمالی، که می‌خواستند بایران در یزند سدّی متین شد و تمدن ایران را نجات داد. سوم - رومیها را در آنطرف فرات متوقف ساخته بجهانگیریهای آنها خاتمه داد و تاریخ را بمجرائی دیگر انداخت.

در باب سورنا باید از روی انصاف گفت، که بزرگترین سردار ایران تا این زمان است، زیرا سرداران دوره هخامنشی، باستثنای بغابوخش، رام‌کننده مصر، در مقابل یونانیها بهر معنی نداشتند و دولت هخامنشی بالاخره با سیاست و پول یونان را مجبور کرد، در مدار امیدال دربار ایران بگردد. اما نسبت‌های تقلب، که پلوتارک به سورنا میدهد، چنانکه بالا تر گفتیم، صحیح نیست. سرداری را، که قوه خود را کمتر بدشمن مینماید یا اسلحه آن را بدتر از آنچه هست نشان میدهد، متقلب نمیتوان نامید. امروز هم این نوع کارها را حیلۀ جنگی نامند نه تقلب، تاچه رسد بدو هزار سال قبل. در باب کشته شدن کراسوس باید بگوئیم، که اگر شرح قضیه چنان بوده، که پلوتارک نوشته، البته چنین کاری نامردی بوده و خیانت، ولی، در صورتیکه پلوتارک خودش گوید، که این گفته‌ها حدسیاتی است و

کتاب چهارم - دوره یارتی ، یا عکس العمل سیاسی

اطلاعات صحیح نداریم (کتاب کراسوس ، بند ۴۲) ، آیا میتوان بی مدرک و مبنا این گفته‌ها را صحیح دانست . پس باید در این باب گفت ، که جهات و چگونگی رانمیدانیم .

پس از جنگ پارتیها با نعلرف فرات گذشته در عوض خساراتی ، که رومیها به پارتیها وارد آورده بودند ، بغارت برداختند ، ولی کاسیوس ، که باقی مانده قشون رومی را با نعلرف فرات برده بود ، جلوگیری کرد و بعد از آن پارتیها پیرا کردند . پارتیها بقصد تسخیر صغدانی بآن طرف فرات نرفته بودند ، زیرا دستهای ضعیفی بودند ، که برای غارت کردن و اضرار بدشمن تدارک شده بود ، بنا بر این با فشاری نکرده برآکنندند (دیوکاسیوس کتاب ۱ ، بند ۲۸) .

در سال بعد (۵۱ ق . م) ارد پسر خود پا ارد را ، که در حمله پارتیها بسوریه صغرسن بود ، بسر داری معین کرده بعرف سورید فرستاد و چون او جوان و بی تجربه بود ، شاه سرداری را سالخورده و مجرب ، اوسان نام داشت معاون پا ارد قرار داد . لشار پارتی از فرات گذشت و کاسیوس حاکم سورید ، چون دید نمیتواند با پارتیها روبرو شود ، بدفاع شهرها پرداخت . پارتیها صفحات سورید را تصرف کردند و هیچانی در ابالات رومی بدید آمد (رابورت سیرون بسنای روم) . رومیها در این زمان قشونی زیاد در آسیا نداشتند ، زیرا بومیه و سزار میخواستند افواج رومی را تزدیب خودشان نگاه دارند . از طرف دیگر آسیائیهما تمایلشان بیارتیها بود و آنها را برادر و ناچیان خود میخواهند (دیوکاسیوس ، کتاب ۱ ، بند ۲۸) ، چقدر در قنار رومیها در ابالاتشان با مردم بد بوده ، که اهالی شرق پارتیها را ، که در تمدن از مادیهما و پارسیها پائین تر بودند ، برومیها ترجیح میدادند . فقط دیوتاروس^۲ کالانی و آرمی بر زن کبادوکی با رومیها بودند ، ولی کبادوکیه در مقابل پارتیها نمیتوانست کاری بلند ، زیرا از

۱ - Osaces

۲ - Deiotarus.

قسمت تاریخی، اشک سیزدهم - اردی‌اول

طرف ارمنستان سرحداتش باز بود و ممکن بود مورد حمله گردد. از این جهت است که می بینیم سی سرون نطق معروف روم، که در آن زمان حاکم کیلیکیه بود، شکوه میکند از اینکه روم دوستی در آسیا ندارد. اگر در این مورد اردی با آرتاواسد پادشاه ارمنستان متفقا اقدام میکردند، میتوانستند کاپا دوکیه و کیلیکیه را تصاحب کنند و در این صورت هیجان آسیای صغیر شدت یافته کار رومی ها نیک بد می شد، ولی چون اردی مدیر خوبی نبود، این موقع از دست رفت و سی سرون، چون دید، هیجان اهالی آسیای صغیر با علی درجه است، بطرف کاپادوکیه حرکت کرد و دیو تاروس را با گالاتی ها بکمک خود طلبیده در همانوقت از سنای روم با تضرع خواستار شد، که قشونی به آسیا بفرستد (دیوکاسیوس، کتاب ۴۱، بند ۲۹). در اینوقت پارتیها در سوریه همواره پیش میرفتند و کاسیوس در انطاکیه نشسته جرئت نمیکرد بیرون آید، بنا بر این قشون پارتی از سوریه گذشته به کیلیکیه رسید، ولی پارتیها مرتکب خبطی شدند، که رومی هارا نجات داد، توضیح آنکه پارتی ها بقدری، که در دشت باز قوی بودند و رومیها را عاجز میکردند، در فن محاصره ضعیف بودند، زیرا آلات قلعه گیری نداشتند و اگر هم میداشتند، در استعمال آن ماهر نبودند. بنا بر این میبایست نقشه جنگ را چنین ریخته باشند، که اهالی آسیای صغیر را برضد رومیها برانگیخته با قشون آنها شهرها را محاصره و تسخیر کنند و خودشان در دشت باز با رومیها مواجه گردند. بجای اینکار، پارتیها بمحاصره شهرها پرداختند و خودشان را در وادی تنگ ارنس محدود ساختند. در اینوقت کاسیوس از بدی موقع پارتیها استفاده کرده اول آنها را از انطاکیه عقب نشاند و بعد لشکر پارتی را بکمین گاهی کشیده تلفات زیاد بآن وارد آورد. در این جنگ اساک سردار پارتی، که معاون یا کربود، کشته شد و ابن ضایع برای پارت اهمیت داشت، زیرا بعد از سورنا او سرداری مجرب و ماهر بود (دیوکاسیوس، کتاب ۴۱، بند ۲۹).

در نتیجه پارتیها از اطراف انطاکیه عقب نشسته به سیرستی کا، یعنی بآن قسمت

کتاب چهارم - دوره پارتی ، باعکس العسل سیاسی

سوریه ، که بلافاصله بعد از کوه آمان واقع است ، برای گذرآیندن زمستان رفتند ، که در موسم بهار جنگ را دنبال کنند ، ولی بی بولوس^۱ والی جدید روم ، چون میدانست ، که نمیتواند با پارتیها در دشت نبرد روبرو شود ، پرداخت باینکه در میان آنان تفاق اندازد و حواس پائکر را بطرف دیگر متوجه دارد . بنا بر این روابطی با ارن داپانت^۲ نام ، یکی از بجای پارتی ، ایجاد کرده به پائکر رسانید ، که در صلاح او نیست ، بارومیها بجنگد ، زیرا کاری خیلی بهتر از این میتواند انجام دهد . لیاقت او تخت و تاج پارت خیلی بیش از لیاقت پدرش است و با این حال چراقشون خود را در این راه ، که پدر را از تخت بزیر کشد ، بکار نمیدانند (دیوکاسیوس کتاب ۴۱ ، بند ۳۰) . این سسیسه ، اول نتیجه ای ، که داشت این بود ، که جنگ بدرآزا کشید و برومیها فرصت داد ، خودشان را جمع آوری کنند و بعد باعث شد ، که خبر این روابط پائکر با والی رومی در سوریه به اورد رسید و او پسرش را با لشکرش احضار کرد . در این موقع پائکر چاره ای جز تماین نداشت (ژوستین ، کتاب ۴۲ ، بند ۴) . بنا بر این قشون پارتی با این طرف فرات برشت و حمله یارتیها به سوریه از جهت سبابس رومی بی نتیجه ماند ، ولی نیز باید ، گفت ، که اگر چه جنگ اول رومیها با پارتیها چهار سال بطول انجامید ، با وجود این آنها توانستند شکستی را ، که در حران خورده بودند ، تلافی کنند (۵۰ ق . م) . پائکر ، از جهت فروتنی و اطاعت ، که نسبت به پدرش نشان داد ، غضب اورد را فرونشاند و حتی پس از آن ، چنانکه بیاید ، سپهسالاری قشون پارت در جنگ دوم یارتیها بارومیها باو محول گردید . از سنگدهای اورد چنین استنباط میشود ، که در اواخر سلطنتش او با پائکر معاومدوتی را اداره میکردند . ۹ سال بعد از احضار پائکر از سوریه پارت باز بارومیها داخل جنگ شد .

در این ۹ سال دولت پارت چه مبرکد معاوم نیست ، ولی از آنجا ، که خبری نیست ، باید استنباط کرد ، که واقعه مهمی روی نداده و این نظر با حال اورد موافقت

۱ - Bibulus. ۲ - Ornodapantes.

قسمت تاریخی ، اشک سیزدهم - اُردِ اوّل

میکند: او جاه طلب نبود و میخواست بافتخاری ، که در جنگ حرّان یافته بود ، قناعت ورزیده گرفتاریهای جدید برای خود تدارک نکند . باید گفت ، که او حق داشته چنین باشد ، زیرا کار دیگر ، یعنی راندن روم از آسیا قائد یا هدیری غیر از اُرد لازم داشت و این شاه برای چنین کاری ساخته نشده بود . دیگر اینکه دولت پارت اگر هم آسیای صغیر و سوریه را تسخیر میکرد ، نمیتوانست این دو مملکت را از حملات رومی ها حفظ کند ، زیرا روم بر دریاها مسلط بود و دولت پارت دریائی نبود .

روابط اُرد با روم در اینوقت ، چنانکه از تاریخ روم معلوم است ، جنگ داخلی در دولت روم بین پومپه و سزار شروع گردیده بود و اُرد میتواند در این موقع استفاده های بزرگ از اوضاع روم کند ، ولی او ، چنانکه گفته شد ، نمیخواست داخل نقشه های بزرگ گردد . اینهم معلوم است ، که او از گرفتاری روم بیجنگ داخلی خوشنود بود ، زیرا ، وقتیکه پومپه کُتک اُرد را بر خنْد رقیب خود سزار طلبید (دیوکاسیوس ، کتاب ۴۱ ، بند ۵۵) شاه اشکانی جواب داد ، که حاضر است با پومپه عقد اتحادی ببندد ، بشرط اینکه او سوریه را بدولت پارت وا گذارد ، و الاّ برای کمک حاضر نخواهد شد . پومپه این شرط را قبول نکرد . با وجود اینکه مذاکرات نتیجه ای نداد و سفیر پومپه هیروس^۱ توقیف گردید ، باز پس از چند ماه ، وقتیکه جدال فارسال^۲ بین پومپه و سزار بشکست اوّلی خاتمه یافت (۴۸ ق . م) و مغلوب خواست در مقابل دشمن بزرگ خود پناهگاهی بیابد ، در این صدد برآمد ، که خود را بحمايت اُرد بسپارد شاید امید وار بود ، که در این صورت قشون پارتی بکُتک او درآید ، ولی دوستان پومپه این نظر او را صلاح ندانسته گفتند ، خطر این کار برای خود پومپه و زتش کُرنلیا^۳ موافق عقل نیست و پومپه از این قصد خود منصرف شد . این نصیحت دوستان پومپه برای اُرد هم نافع بود ، زیرا اگر پومپه بدر بار ایران پناهمیاورد یقین است

۱ - Hirus.

۲ - Pharsale (شهری بود در تاسالی بونان)

۳ - Cornelia.

که ارد در موقع مشکلی واقع میشد ؛ هرگاه کمک نمیکرد ، برخلاف شئونات وی میبود و اگر میکرد باشخصی مانند سزار ، که اول سردار زمان خود بود ، طرف میگردید ، بخصوص ، که سزار ، از آنجا ، که در جنگ حران پولیبوس پسر کراسوس کشته شده بود و او ، چنانکه میدانیم ، زیر دست سزار در گالیات تربیت یافته بود ، با ارد و پارتیها باطنا خوب نبود و انتظار فرصتی را داشت ، که این سلامت رومیها را تلافی کند .

باری سزار بعد از غلبه بر پومیه از یونان رفت ، بی اینکه داخل منا کراتی با ارد گردد (۴۷ ق . م) . دیوکاسیوس گوید (کتاب ۴ ، بند ۶) ، که در این وقت سزار قصد جنگی را با پارتیها داشت ، تا ناخست و تاز پارتی ها را در سوریه و شکست حران را تلافی کند ، ولی ، چون گرفتار کارهای دیار بود و بارت هم یک عامل قوی برای ادامه صلح در مشرق بشمار میآمد ، نیت خود را آشکار نارد و فقط پس از اینکه بجنگهای افریقا و اسپانیا خاتمه داده ، دید وقت آن رسیده ، که با پارت داخل جنگ گردد ، آشکارا از جنگ با پارتیها صحبت داشت .

چهار سال پس از جنگ فارس سال سزار موفق گردید ، دشمنان داخلی خود را قاع وقوع کند و بروم وضع رضایت بختشی بدهد . این بود ، که بمیل او فرمان صادر و جنگ پارت بعهده او واگذار گردید (دیوکاسیوس ، کتاب ۳ ، بند ۵۱) . پس از آن از یونهای رومی بحرکت آمده از راه دریای آدریاناب بجانب مشرق رهسپار گشتند . نقشه جنگی سزار چه بوده ، معلوم نیست ، ولی باوتارک گوید (بولیبوس سزار ، بند ۵۸) ، که او میخواست ، بعد از فتح بارت از راه دریای خزر وقفقاز به به سکائییه برود و از سکائییه به ژرمانیه (ممالک ژرمنها) ناخست از آنجا با ایتالیا برگردد . خط قشون کشی را ، چنانکه سوئد تونیوس در کتاب خود (بولیبوس سزار ، بند ۴) گفتند ، سزار چنین قرار داده بود ، که از آرمستانان کوچک بارت حمله کند و قبل از اینکه داخل جنگ گردد ، پارتیها را بسناسد . اگر روایت بلوتارک صحیح باشد ، در اینکه سزار در این قصد خود موفق نمیشد ، تردیدی نیست .

قسمت تاریخی . اشک سزدم - 'آرد او'.

زیرا از راه قفقاز قشون کشی بسکائییه و گذشتن از آن و رفتن بآلین کنونی نقشه‌ای نبود، که انجام شدنی باشد و بواسطه راههای بد و قحطی آذوقه پارتیها، آلاها، سارماتها و سکاها، قبل از اینکه سزار بژرمانیه برسد، از رومیها چیزی باقی نمیگذاشتند، ولی در اینهم شکی نیست، که پارتیها و اهالی ایران ضررهای جانی و مالی فوق العاده وارد میآمد و کاربرایرانیها سخت میشد. بهر حال قبل از اینکه سزار از روم بطرف ایران حرکت کند خنجر «آزاد کنندگان روم»^۱ چنانکه قاتلین او خودشانرا میخواندند، بآمال و آرزوهای این سردار نامی روم خاتمه داد (مارس ۴۴ ق. م.).

بعد از کشته شدن قیصر (سزار)، در روم هرج و مرجی رویداد و طرفداران مقتول، یا سلطنت طلبان، با جمهوری خواهان سخت در افتادند. از اخبار چنین مستفاد میگردد، که دولت بارت از اینوضع روم خوشنود بوده و در اغتشاشات آن دولت دست داشته. برای فهم وقایع باید قدری بیشتر از اینزمان شروع کرده بگوئیم که در ۴۶ ق. م.، یعنی دو سال قبل از کشته شدن قیصر، یکنفر باسوس نام رومی خواست حکومتی مستقل در جایی از سورییه برای خودش دست و پا کند، از دربار بارت کمک طلبید و دسته کوچکی از کمانداران سواره بارتی بکمک او رفت. چندی بعد (۴۳ ق. م.)، وقتیکه اکتاویوس و آن تونیوس^۲ و لپیدوس^۳ سه زمامدار دولت روم بودند (حکومت اینها را حکومت سرمرده دوم^۴ در تاریخ روم مینامند، چنانکه زمامداری بومیه و قیصر و کیرا^۱ سوس را حکومت سه مرده اول نامیده‌اند. م.) دسته‌ای از سپاهیان باسوس بطرف کاسیوس، که در مشرق قشونی بر ضد آن تونیوس و اکتاویوس جمع میکرد، رفت. کاسیوس همان شخصی بود، که توطئه‌ای بر ضد قیصر ترتیب داده باعث کشته شدن او گردید و بعد، چون خود را در امنیت نمیدید، در سوریه، که سابقا در آنجا والی بود، اقامت گزید. بعد وقتیکه کاسیوس پارتیها را دید، باین خیال افتاد، که لشکری

۱ - Bassus.

۲ - Antonius.

۳ - Lepidus

۴ - Triumvirat II.

کتاب چهارم - دوره پارتی ، یا عکس العمل سیاسی

از این سپاهیان رشید گرفته با
 دشمنان خود بجنگد . بنا بر این
 بهرین از پارتیها مبلغی داده آنها
 را روانه خاندشان کرد تا در ایران
 بدانند که او قدر خدمت را میداند
 و در همین اوان موقع را غنیمت
 شمرده بعض صاحب مذهبانی خود
 را بسمت سفارت نزد اُرد فرستاد ،
 تا از او کمک بطلبند (آب بیان ،
 جنگ درونی ، کتاب ۶) . جواب
 اُرد پیشنها د کاسیوس ساریحا
 معلوم نیست ، دبو کاسیوس بودند
 که اُرد جواب قطعی از آریانه
 نداد (کتاب ۸ ، بند ۲۴) .



(۱۳۱) - مجسمه آنتونوس (آنتوان)
 (از کتاب 'اسکاریکر' ، تاریخ عمومی)

ژوستن نوشته که پارتیها به بروتوس^۱ و کاسیوس دو نفر از قنا قیصر کمک کردند
 (کتاب ۴۲ ، بند ۴) و باز آب بیان گوید که پارتیها در جنگ فی لیپی^۲
 در قشون بروتوس و کاسیوس بودند (جنگ درونی ، صفحه ۶۲۹) .
 اما سبب دخالت اُرد در جنگهای درونی روم از دو جهت بود : یکی اینکه ،
 چون طرفداران سلطنت قویتر بودند ، میخواست جمهوری طلبان مضمحل نشود
 و جنگهای داخلی بیشتر امتداد یابد ، چه هر قدر این مذازعات دامنند مییافت و
 بیشتر بطول می انجامید ، دوات روم ضعیف تر میگشت و اینوضع در صلاح دوات

۱ - Br. ins.

۲ - Philippi (Philippes) (فی لیپی یا فیلبس شهری بود در مقدونیه نزدیک تراکیه) در
 آنجا بین اکتاویوس و آن آونوس از یکطرف با کاسیوس و بروتوس از طرف دیگر جنگی روی داد
 و شکست دو نفر آخری خانه یافت - ۴۲ ق . م .